

موسسه انتشارات بیهقی

دائرة المعارف و کتب و وزارت

آثار اردوی اقبال

جلد اول

مؤلف:
عبد الهادی داوی

یادداشت:

--

روی جلد ترسیمی از رواق مشهور و نادر تعمیر است در مرکز دکن که از طرف سلاطین آنجا ساخته شده بود. این رسم از روی ترسیمیکه روی جلد کتاب «اسلامیک کلچر» طبع گردیده بود، کاپی شده است.

وزارت اطلاعات و کلتور

آثار اردوی اقبال

جلد اول

مؤلف:

عبدالهادی داوی



موسسه انتشارات بیهقی

دلو - ۱۳۵۵

AFGHANISTAN CENTRE AT KABUL UNIVERSITY



3 ACKU 00043115 4

تذکره :

یکی از مردانیکه در عصر حاضر تمام عمرش را وقف گسستن زنجیر های استعمار و خدمت به ملل مشرق زمین کرده است ، علامه اقبال میباشد . او نه تنها بعنوان یکی از آغازگران نهضت آزادیخواهی در نیم قاره شهرت دارد بلکه به حیث شاعر و فیلسوف و سخنرانی بزرگ ، نیز ، حایز مرتبت والا یست که به شخصیت و چهره درخشانش ابعاد متنوع میدهد و اما احساس و قضاوت با افغانها بر علاوه ارج گذاری به مقام سیاسی و ادبی این فرزندان می خاور زمین از منبع دیگری نشأت می کند ، از جائیکه اقبال می گوید :

آسیا یک پیکر آب و گل است کشور افغان در آن پیکر دل است
او افغان دوستی بزرگ بود و همیشه در اسریداری مشرق زمین
نظری خاصی ، بر زمین ماد داشت و در آثاری چون (پیام مشرق) (پس چه باید کرد ای اقوام شرق) و (سافر) و دیگر مجموعه های شعرش از ملت افغان بعنوان ملتی آزاده ، سرفراز و زنجیر گسل استعمار و استبداد یاد کرده است . ماهواره یاد این بزرگ مرد را گرامی میداریم و خوشحالیم که در آراء آنها به محبت عالمانه و شاعرانه ، این کتاب ارزشمند را به کوشش و تدوین و تألیف استاد گرانمایه شاغلی عبد الهادی داوی بهزبور طبع می آراییم و معنای ادای دین می کنیم .

پوهاند دکتور نوین

وزیر اطلاعات و کلتور

فهرست

صفحه	اجزای عنوان	عنوان
۱	حمد	حمد و نعت
۲	نعت	
۳	اقبال ما	مقدمه
۹	لهجه و طریقه و محاوره	
۱۰	تشریح بعضی کلمات	
۱۱	آثار اردوی علامه	
۱۳	مؤسسات دایمی	قدردانی ملت
۱۵	یوم اقبال	
۱۶	طبع آثار	
۱۶	اقبالست ها	
۱۶	ترجمه آثار	
۱۶	در خارج	
۱۷	خاندان	حیات
۱۹	ازدواج	
۲۱	علامه صوفی است	تصوف
۲۳	تفسیر خودی یا فلسفه او	

صفحه	اجزای عنوان	عنوان
۲۰	دفع استعمار	مقاصد
۳۱	اصلاح جوانان	
۳۲-۳۱	علاقه زبان دری با اردو	سیاست زبان و بیان
۳۳	نمات شعر گوینی	
۳۴	کیف استعمال زبان دری	
۳۵	سراحل شعر او	
۳۶	پیر نویسی	
۳۷	آمد شعر	اسلوب شعر
۳۸	سبک	
۳۸	حواله به رجال	
۳۹	نمهای خیالی	
۳۹	علامه و ادبای سلف	
۴۱	بدیع و بیان	
۴۲	ملاحات یا اغلاق	
۴۳	عناوین اشعار	
۴۴	تاریخ و مقام انشاد	
۴۵	گزیز از لفاظی	
۴۷	تعمید	جلد اول اقبالنامه
۵۱	مولانا سید سلیمان ندوی	
۵۸	سید راس مسعود	
۶۱	محمد عباس لعله	
۶۳	عبدالمجید	
۶۵	پنجم الملک	

صفحه	اجزای عنوان	عنوان
۶۵	غلام السیدین	
۶۷	پروفیسر الیاس برنی	
۶۸	مولوی مسعود ندوی	
۶۹	پروفیسر شجاع	
۷۰	صغرا ہمایون بیگم	
۷۰	منشی انجمن تبلیغ اسلام فیروزکھ	
۷۲	عشرت رحمانی	
۷۳	بی نام	
۷۵-۷۴		جوابیۃ انتقادات مقالہ بر فلسطین
۷۶	تمہید	
۷۶	قائد اعظم	جلد دوم اقبال نامہ
۷۷	کشن ہرشاد	
۸۱	عبد الرحمن و عبد اللہ چغتایی	
۸۳	مولوی صالح محمد	
۸۵	مولوی محمد اکبر	
۸۹	خواجہ حسن نظامی	
۹۱	پیغلہ عطیہ فیضی	
۹۳	پروفیسر محمد اکبر	
۹۵	محمد جمیل	
۹۶	مولوی عبد الحق	
۹۷	شاطر	
۹۸	محمد دین	
۹۸	سہلہ نذیر نیازی	

صفحہ	اجزای عنوان	عنوان
۹۹	قاضی نذیر احمد	
۱۰۱	صاحبزادہ آفتاب احمد خان	
۱۰۳	خلیل خالد	
۱۰۶	سید نذیر مازی	مکتوبات اقبال
۱۰۸	تمہید	ضرب کلیم
۱۱۰	اسلام و مسلمانان	
۱۱۲	تعلیم و تربیت	
۱۱۳	جنس لطیف	
۱۱۶	ادبیات و فنون لطیفہ	
۱۱۹	سیاسیات شرق و غرب	
۱۲۱	مجراب گل افغان	
۱۲۵	تمہید و تعریف	ارمغان حجاز
۱۲۶	مجلس مشاورۃ ابلیس	
۱۲۸	نصیحت بلوچ	
۱۲۹	بیاض ضیغم کشمیری	

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(حمد)

ا لہی غنچہ ا سید بکشای
 بخند ان از ایمان غنچہ باغم
 درین محنت سرای بی مواسا
 ضحیرم را سپاس اندیشه گردان
 ز تقویم خرد بهروزیم بخش
 دای دادی ز گوهر گنج پر گنج
 ز شعرم خامه را شکر ز بان کن
 سخن را خود سرانجامی نمائند
 درین خمخانہ شیرین فسانہ
 حریفان بادہ ها خوردند و رفتند
 نہ بینم پختہ زین بزم خامی
 کہ با شد بر کفش زان باد، جامی

بیا ساقی را کن شر مساری
 ز صاف و درد پیش آر آنچه داری

از مثنوی یوسف ز لیثای

جامی

قدس سرہ السامی

نعت

چون تو بیماری از هوا و هوس
 هر کرا از حلال مایه بود
 گردانید ای هوا کو شان
 ادب او به از خصال شما
 سخن او برد ترا به بهشت
 هر چه او گفت راز مطابق دان -
 دل پر درد را که نیرو نیست
 بر تو از نفس تو رحیم ترست
 از کرم نژ هوا و نژ هوسی
 سوی جان پلید کی پوید
 پاک شو پاک رستی از دوزخ
 باز آن کز حرام دارد خور
 گرد تو خواهی که گردی اورا یار
 رحمة العالمین طیب تو بس
 خرد مصطفای دایه بود
 بشنوید این سخن ز خاموشان
 خرد او به از کمال شما
 ادب او رها نندت ز کنشت
 و آنچه او کرد کرده حق دان
 هیچ تیمار دار چون او نیست
 در شفاعت از آن کریم ترست
 بهر یان تر ز تست بر تو یسی
 هست او پاک و پاک را جوید
 کورها نند ترا از آن برزخ
 دوزخ او را ز شرع اولی تر
 از حرام و سفاح دست پدار

در حریم وی ای سلامت جوی

شرم دار! از حرام دست بشوی

(حکیم سنائی غزنوی)

(ق)

۱- بنده سنا سب دیدم که حمد و نعت را از شعرای برگزیده و طن اقتباس
 کنم که علامه اقبال مرحوم نیز بآنها اخلاص زیاد دارد - داوی -

مقدمه

مقصود این رساله معرفی آثار علامه داکتر محمد اقبال است که بزبان اردو شایع شده اند (رحمه الله تعالی) معرفی تنها عبارت از ذکر نام های تالیفات آن مرحوم نخواهد بود، بلکه مقاصد و افکار روحیات که مولف داشته باطرز افاده آنها و نیز فوایدی که از آن برای مطالعه کنندگان ما (افغانستانیان) توقع می‌رود نیز باید شرح داده شود.

اگر چه افکار و احساسات آن شاعر شیوا بیان مشهور بودند و هستند ولی باز هم یک نظر اجمالی بر آنها برای مطالعه کنندگان این کتاب لازم بنظر می‌آید زیرا جوانان و منورین وطن عزیز ما غالباً آن آثار که حیات اقبال و مطالب او را از آن‌ها می‌توان استنباط نمود به ندرت مطالعه کرده خواهند بود.

این عصر را (لحظه گرد) نام گذاشته اند زیرا هر گونه تحولات و ترقیات در آنها یت به سرعت واقع میشوند لهذا تعبیر مبالغه آمیز (تحول هر لحظه) برای این عصر بسیار ناقص یا فریب دهنده نخواهد بود.

اگر چه این سرعت تحولات مخصوص به مناطق و ممالک پیشرفته و رشد یافته دنیا است نه که مناطق رشد یافتنی ولی تحول رشد یافته گان در رشد جویان نیز بی اثر نمی‌ماند. لهذا در کشورهای رشد یافتنی، عقلای عصرشان مشغول حل امور ضروریه مثل تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی و وثاقت ملیه خود- که برای اکتفای بالذات ضرورت تحصیل قوه اتومی اسلحه عصریه (زمینی و هوایی) و اکتشافات جدید جویه و غیره میباشند و احتیاجاتیکه عصر سریع التحول امروزه ایجاد میکنند و رفع مدبرانه مشکلاتیکه تطبیق این ضروریات در سویه موجوده ملت و وطنداران

طبیعتاً واقع میسازند همه مشغولیات است کد منورین حقیقی ما را کمتر فرصت میدهند تا بر تاریخ گذشته پنجاه سال قبل همسایه های خود و تأثیراتی که از آن همجواریان بر محیط خودشان شده است به تفصیل علم آوری و غور کنند عصریکه اقبال در آن تحصیل میکرد یا بعد از آنکه مشغول فعالیت گشت عصر فرمانروایی استعمار و استثمار غرب بر شرق غافل و ناتوان و رقابت و منافسه دید بین خود غربیان قوی و بیدار و مسلح بود که امروز بحمد الله تعالی تا اندازه رفع شده اند ولی این نجات از استعمار و مشغولیه های جدید ممالک رشد یافتنی نتیجه مساعی عقل و مجاهدین همان نسل بود که علل ناتوانی خود و غلبه اغیار را عمیق مطالعه نموده و از تجارب معمر خود به تشخیص امراض و ترتیب معالجات کار گرفتند .

پس کسانی که تخم این بیداری و اصلاحات را افشاندند باید قراموش نشوند زیرا قراموشی تنها برادف ناسپاسی و قدر ناشناسی نیست بلکه ممکن است که خدا ناخواسته رفته رفته بعضی چنان پروگرام منحرفی را که تخم آن افشاندن آن بزرگان نیست پیشه کنند که مخالف مقاصد آن خیر خواهان دانا باشد و عین ناکامی خودشان .

چنانچه امروز مردم غنوز مثنوی شریف سنائی، سعدی و حافظ و بیدل (قدس الله اسرارهم العزیز) را میخوانند و حتی بعضی را به اطفال میخوانانند ولی آنچه مقصد اصلی آن قریا دها و فغانها بود کسی توجه دارد؟ سعدی را برای تفریح و انشای مکتوب نویسی و حافظ را برای فال استعمال میکنند بلکه شاید هم برای مقاصد پست تر و منوعه عشق مجازی و عیش رانی و سیله میسازند ارواح مقدس آنها چه قدر منزجر و از تنزل ایمان و تقوای چنین خوانندگان این عصر چه در متعجب خواهند بود . پس شرح اصل مقاصد اقبال شاعر و متفکر دوره ادبار که جدیدترین شعری روحانی ماست از واجبات می شمارم

اقبال ما :

بلی اقبال را حق داریم از شعرای ما بنامیم زیرا .
۱- اقبال یک مسلم خالص است که نژاد نژاد او مرادف نژاد و وطن
مشا به وثن (۱) است در یک رباعی میفرماید .

توای کودک منش خود را ادب کن مسلمان زاده یی؟ ترك نسب كن!
برنگك احمرو خون و رگ و پوست اگر نازد عرب ترك عرب كن
هیچ وقت برای مسلمانان هند از نقطه نظر هندیّت خدمت نکرده بلکه از
نقطه نظر مسلمانی خدمت کرده است. پنجاب را بیشتر از دهلی یاد کن
یا بمبئی در نظر نداشته و بهوپال و کشمیر را عین لاهور و سیالکوت
انگاشته بقول ابوالشعرای ما حکیم سنائی .

سخن کز بهر حق گوئی چه عبرانی چه سریانی
مکان کز بهر حق جوئی چه جابلقاه چه جابلسا

۲- قریباً در هیچ اثری از آثار او نیست که عاید به افغان یا
افغانستان توجه نهایت هم در دانه نداشته باشد، حتی در خطبه صدارت
خود در آل اندیا مسلم لیگ (جمعیت مسلمانان کل هند) در خصوص
حقوق افغانان پښتونستانی ها جملات پیهم و مودودی گنجانیده بوده میتوانم
بگویم که تقدیر خدای مهربان (جل جلاله و عم نواله) اقبال را از
دوستان بی غرض و جدی افغانستان ساختن میخواست که در یازده سالگی
نیم شب از خواب نوشین طفلی بیدارش کرده و واقعیتی را که روحانی
جای رسیده یعنی پدر بزرگوارش به کشف و کرامت دیده (یعنی مشکلات
قافله کابل) با و تیز نشان بدهد (۲) و با افغانستان علاقه قلبی با و بیخشد .
چنانچه قارئین کرام درین اثر خواهند دید که در اثنای حیات
خود علامه چقدر دلبستگی به افغانستان و افغانها داشت .

۱- وثن بمعنی بت

۲- تفصیل این واقعه را در بحث مکتوب با علامه به عطیه بیگم مطالعه
فرمائید .

معلوم شده باشد که اصل ساقی بنده برای تشبیه به ترجمه حال و حیات علامه مرحوم و ترجمه نمودن آثار و اشعار او همان وجوہات سه گانه دارد که در تحریرات متفرقه بنده درین کتاب موجود است یعنی:

الف- معرفی یک بانئیهضت نو که در جوار وطن مایید شده و کامیابی فوق العاده حاصل نموده است .

ب- علاقه قدر دانانه (۱) و محبت قلبی و صمیمی او که با افغانستان و افغانها بحیث ملت و کشور اسلامی و مسایل حیات آنها دارد .

ج- قوت افاده و قابلیت استفاده که برای نسل جدید عالم اسلام در مقاصد و مطالب معلومات و تجارب او و آثار و اشعار او و مشرانه مرکوز است .

با ینهمه ضرور نیست که بنده با هر فکر علامه مرحوم یا هر نظریه او یا هر مشوره او متفق باشم اما اختلاف فکری بنده در نشان دادن اصل

(۱) در جاوید نامه علامه در باب افغانستان میفرماید :

آسیایک پیکر آب و گلست ملت افغان در آن پیکر دلست
از فساد و فساد آسیا از کشود او کشود آسیا

در (پیام مشرق) نام اثر خود که بزبان دریست ، بر احوال همه ممالک اسلامیہ در آن روزها ماتم میکنند ولی افغانستان و افغانها را امیدوارانه و آرزو پرورانه توصیف و تعریف و نیز نصیحت و ارشاد میفرماید ، بنده بکخصه آنرا تقدیم میکنم :

ابطحی دردشت خویش از راه رفت	از دم او سوز الا الله رفت
مصریان افتاده در گرداب نیل	سست رگ تورانیان زنده پیل
آل عثمان در شکنج روزگار	مشرق و مغرب زخونش لاله زار
در مسلمان شان سلمانی نماند	خالک ایران ماند و ایرانی نماند
سوز و ساز زندگی رفت از گلش	آن کهن آتش فسر داند دلش
مسلم هندی شکم را بند هیی	خود فروشی دل ز دین برگنده یی
در مسلمان شان محبوبی نماند	خالد و فاروق و ایوبی نماند
	(رض الله عنهم)

پاورقی صفحه (۷) را بخوانند

مفاهیم آثار و اشعار او هیچ مانعی تشکیل نخواهد داد و سبب هیچ تغییر یا تغییری نیز نخواهد گردید البته برای تفهیم مطالب او برای اهل وطن عزیزم حتی الامکان سعی میکنم تا مطابق سویه مملکت خود آنها را حتی الوسع عام فهم بسازم .

بقیه حاشیه صفحه ۶)

خطاب به افغان :

ای ترا فطرت ضحیر پاک داد
تازه کن آیین صدیق و عمر
ملتی آواره کوه و دمن
زیرک و روین تن و روشن جبین
قسمت خود از جهان نایافته
در قهستان خلوتی ورزیده یی
جان تو بر محنت پیهم صبور
در مسافر نام اثر خود به افغانان سرحد آزاد نیز مخاطبه میفرماید
بنده آنرا نیز بانهایت اختصار اینجا نقل میکنم :

اندکی گم شو به قرآن و خبر
در جهان آواره یی بیچاره یی
بند غیر الله اندر پای تست
میرخیل از مکر پنهانی بترس
« رزق از حق جو مجاوزید و عمر
شکوه کم کن از سپهر لاجور د
عالم موجود را اندازه کن

برگ و ساز کائنات از وحدت ست

اقدرین عالم حیات از وحدت ست

(شارح داوی)

بنده از مدت ها قبل با آثا ردی علامه علاقه پیدا کرده بودم چنانچه در (امان افغان) نام مجله سابقه مقالاتی عاید به علامه و آثا را نوشته بودم ولی مجمل و مختصر چنانچه مواف کتاب (جایزه تنقیدی اقبال) غفر الله له که از طرف (اکادمی اقبال) به زبان اردو در سنه ۱۹۶۵ ع طبع شده است این مقالات برآز کرو لی نام مرا سهو نموده است (۱) و هکذا در چند یوم (اقبال) در کابل عاید به آثا علامه نطقی هائی هم ایراد نموده ام و از همان وقت ها اراده داشتم که علامه اقبال و کارستان های او را به اهل وطن کامل و مفصل معرفی نمایم ولی مصروفیت های رسمیه و شخصیه درین راه وقتا فوقتا، عوایق و موانعی ایجاد مینمود.

خوشبختانه در این اواخر که بناغلی پوها ند کتور نوین وز بر اطلاعات و کلتور بذریعه مکتوب به نوشتن رساله یا کتابی در باب آثا اردوی اقبال یادآوری و تشویق فرمودند آن اراده دیرینه و آرزوی خوابیده ر بنده بیدار شده و اینک به تقدیم این اثر عزم نمودم.

بنده با لطیف نهایت شکر گزار شدم که این فکر فاضل مذکور که یک عمر در خدمات خالصانه صحافت و ثقافت وطن مصروف بودند این تشبیر از قوه به فعل آورده چون نسیم صبح غنچه های آرزوی مرا شکفته اند اقبال میفرماید:

صبح چون جلوه دهد عارض رنگین خویش
غنچه هم باز کند سینه زرین خویش
پیش خورشید دل پاره خود بگذارد
چقدر لطف که در سینه شکافی دارد

۱ - در کتاب مذکور در صفحه (۳۵) نام مرا (آغا هادی حسن) نوشته اند غالباً نوشته ئی که بمواف مذکور رسیده بخط شکسته متعشوشی بوده که کلمه عبدر آغا و خان را حسن خوانده است زیرا با این نام شخصی در محیط ما موجود نیست و نه مقاله ئی در امان افغان نوشته است بلکه ترکیب این نام در وطن ما رواج نیست البته وظایف رسمیه مرا صحیح درج کتاب مذکور کرده که وزیر تجارت و قبل از آن سفیر افغانستان در لندن بوده ام (داوی)

لهجه و محاوره و طنیه

بنده در بیان مطالب این اثر خواه ترجمه و تلخیص بوده و خواه نظریه و یادداشت، اگر نشر بوده یا نظم به محاوره محیط عزیز و لهجه سوجه آن تا اندازهئی اهمیت داده‌ام. امکان دارد که بعضی از قارئین کرام برخی از آن الفاظ و تعبیرات را عامیانه گمان کنند یا سهو و یابی اعتنائی بشمارند ولی بنده عمداً آنرا ترجیح داده‌ام و هم خوش‌خواهم بود اگر مطالعه کنندگان گرامی این حرکت مرا به پسندند و نویسندگان فاضل ما بجای الفاظ بیگانه و عبارات نامأنوس یا کم‌انوس یا غرائب انگیز خارجی مروجات محیط خود را خود هم استعمال فرمایند. البته هر گدعه یا تعبیر سروج محیط ما قابل آن نیست که در عوض کلمه مانوس و مروج ادبی ما استعمال شده بتواند ولی بک تعداد کلمات و تعبیرات هستند که عوض خوب و مرغوبی حتی برای کلمات مانوس ادبی شده بتوانند.

میدانم که این موضوع به همین اختصار کفایت نمیکند ولی چون هر سخن جائی دارد، در اینجا تفصیل آن خارج موضوع می‌افتد مسئله زبان بیان طرز افاده، لهجه و محاوره، لغات خارجی و اصطلاحات علمی محتاج نوشتن یک رساله جداگانه میباشند و از مراحم الهی امیدوارم که کدام وقتی فرصت یا توفیق آن هم میسر شود.

علامه اقبال نیز بعضی از این لغات و تعبیرات سوجه محیط ما را که یاد کارهای باقیمانده لهجه‌های مثنوی شریف، عطار و حدیقه حکیم سنائی و آثار جامی و غیره (رح) میباشند استعمال مینماید.

تشریح بعضی کلمات

بعضی کلمه‌های درین اثر استعمال شده است که تشریح آنها برای قارئین گرام سهولتی، و به وضوح دلالت خدمتی خواهد کرد. حسب ذیل:

کلمه (مولانا) برای سید سلیمان مرحوم که از اعظم علمای دینیہ آن زمان و رئیس دارالمصنفین اعظم کربودند استعمال شده و بس

= (علامه) صرف برای خود دا کتر محمد اقبال

= (بنده) برای این مولف عاجز یعنی داوی

= (ضمیر) در زبان اردو و دری هندستان مقابل لفظ و جدان و باطن

= (تهذیب) هکذا در زبان های مذکورہ هند و ہم از طرف خود

علامه مرحوم گاهی مقابل لفظ حضارت (سیویلا یرلشین) و گاهی مقابل

کلمه (ثقافت ، کلچر) و گاهی مقابل لفظ مدنیت

= (سلوکیت و شهنشاهی) در آثار علامه مرحوم گاهی بمعنی شاهی و

گاهی مقابل استعمار (امپریالزم)

ناگفته نماند نکاتی را که بوضوح دلالت بر مطالب این اثر خدمت

کرده می‌توانست بنده بر اصل ترجمه متن زیاده نموده ام که اکثر آنها

بین قوسین گرفته شده است ، علاوه بر حواشی که در پا ورق‌ها میباشند .

آثار اردوی اقبال

تا جائیکه بنده معلومات دارم آثار و تالیفات علامه در زبان اردو قرار
ذیل اند :

۱- مکتوبهای که علامه برای اقرباء، دوستان و مستفسرین داخل یا خارج
هندستان آنروزه نوشته اند و بعضی فضائلی از روی قدردانی آنها را
بعه از وفات ایشان جمع و طبع نموده اند و آن سه کتاب است .

الف اقبالنامه دو جلد است و (شیخ عطاءالله پروفیسر اقتصادیات
در پوهنتون علیگر) مرتب و جامع آن است .

ب- مکتوبات اقبال یک جلد (سید نذیر نیازی) جامع آن است .

ج- خطوط یک جلد (پیغله عطیه فیضی) مرتبه آن است .

۲- ضرب کلیم اشعار اردوی علامه .

۳- ار مغان حجاز حصه زیاد آن بزبان دری است و همه رباعیات ولی
در آخر آن ضمیمه ای از اشعار اردوی شان هم هست .

۴- خطابات مجموعه خطابه ها و نطق ها، یک که علامه در محافل داخل
یا خارج هند ایراد نموده اند و در اردو ترجمه شده اند .

۵- بانک دراء مجموعه اشعار اردوی علامه است خصوصاً آنها، یک که در اوایل
عمر انشاد فرموده اند .

۶- مضمونهای نثر که برای مجلات و روزنامه ها نوشته اند .

۷- بال جبرئیل ۱۹۳۵ از نظم های اردوست که فلسفه (خودی) را
توضیح نموده است .

۸- شاد اقبال، مجموعه مکتوبی است که بین صدر اعظم دکن و علامه
اقبال میادله شده اند و یک حصه آن در (اقبالنامه) آمده است .

۹- مکتوبات اقبال، مجموعه (۷۹) نامه هایی است که علامه بنام
(خان محمد نیاز الدین خان) رئیس چالند هر نوشته اند بنده این کتاب را هم

ندیده ام شاید اردو باشد

۱۰- مضامین اقبال، مجموعه (۱۳) مضمون علامه است که در ۱۹۶۳ م

شایع شده اند

۱- علم الاقتصاد، اولین کتابی است که علامه در اردو نوشته اند و بلی چون با مقاصد اقبال شاعرو فیلسوف ربطی ندارد، بنده از آن بحثی نخواهم کرد.

۲- فلسفه عجم، میر حسن الدین آنرا از انگلیسی به اردو ترجمه فرموده است.

بنده برای جلد اول این اثر خود چهار کتاب ذیل را انتخاب نموده ام.

اول :- اقبالنامه .

دوم :- مکاتبات اقبال .

سوم :- ضرب کلیم .

چهارم :- ارمغان حجاز

آثار باقیمانده آنرا برای جلد ثانی میگذارم انشاء الله تعالی، ولی اشعار علامه را که بنده به نظم ترجمه کرده ام جزو آخرین اثرها ختم ام

از همه بیشتر مکاتیب را مورد توجه قارئین میسازم در آن کتاب ها که به مکاتیب تعلق دارند اهمیت بیشتر به (اقبالنامه) داده ام زیرا کتاب مذکور بردیگر کتب عاید به نامه ها که با کیفا ترجیح دارد چنانکه قارئین کرام بعد از مطالعه خواهند دید و دلایل ترجیح آنرا نیز در تمهید آن شرح داده ام .

خطوط یعنی مجموعه مکاتیب علامه را که بیشتر متعلق به اوقات اقامت ایشان در انگلستان و آلمان بوده اند با لفعل ترک کرده ام زیرا .

اولا :- یکحده این خطوط در (اقبالنامه) درج شده اند .

ثانیاً :- اصل کتاب که از تالیفات (پیغل عظیمه فیضی) است هنوز دستیاب نشده است و بنده آنرا ندیده ام .

هکذا خطبات و مقالات و غیره آثار علامه بر حوم بمطالعه بنده نرسیده سعی خواهم کرد انشاء الله تعالی که آنها را مطالعه کنم و به التوفیق عزوجل .

(مؤلف)

قدر دانی ملت از علامه

در عالم اسلام هزار ها شاعر در بین چارده صد سال پیدا شده اند. تنها در زبان دری و فارسی نیز آنقدر شعرا بوجود آمده اند که شمار آنها نهایت مشکل است ولی همه صاحب امتیاز نشده اند و یک تعداد قلیلی از آنها دارای امتیاز گردیده اند که میتوان آنها را احصائیه گرفت.

امتیاز به دو صورت ثابت میشود.

۱- بلندی معنوی شاعر.

۲- مقبولیت عامه.

واضح شده باشد که مقصد بنده از امتیاز رتبه رسمیّه شاعر نیست که بدربار سلاطین و حکومت راه یافته یا لقب ملکه الشعرا را حاصل نموده باشد بلکه اولاً درجه علم و اخلاق و سلیقه افاده او بلند باشد ثانیاً مقبولیت عامه نصیب او شده باشد.

(مقبولیت عامه) یک نعمت نادر الوجود خداوند است که از جمله هزار ها نفر چند نفری باین شرف و ثواب فایز میگردد. شاعر عالم و مقتدای متقی و مولف ناسی ما جاسی (ق) میفرماید.

به مقبولی کسی را دسترس نیست

قبول خا طران در دست کس نیست

بساز یبارخ شیرین شما یل

که سویش طبع مردم نیست مایل

مقبولیت نیز دو نوع است یکی آنکه خود شاعر در حیات خود

مقبولیت عمومیّه یافته و آنرا ببیند و حس کند و محظوظ شود، دوم آنکه

در زندگی خود آنرا نه بیند و بعد از وفات او شهرت و مقبولیت بیابد.

یک شاعر قدیم ولو شعر خود را مشک خو شبو میداند ولی
حسرتی دارد که خودش شهرت شعر خود را نخواهد دید و نخواهد
شنید .

نگردد شعر من مشهور تا جان در بدن باشد
که بعد از مرگ آهونا فیه بیرون میدهد بورا
ولی علامه اقبال این حسرت را ندارد ، در حیات خود باین نعمت
محفوظ گردیده بلکه از آن ذکر و شکر نیز نموده است .
البته در اعصار گذشته ازین شعرای ممتاز داریم که هم مقصد
شان افتاده مطالب عالیه معنویه بوده و هم مقبولیت عامه یافته اند
مثل روم عشق جلال الدین بلخی . حکیم سنائی غزنوی . فریدالدین
عطار نیشاپوری ، نظامی گنجوی ، سعدی و حافظ شیرازی ، جامی ،
بیدل و غیره (رح) . اما درین عصرهای اخیره همچنانکه شرق مسلمان در
سیاست و حرب پس شده رفته در علم و معرفت نیز انحطاط کامل دیده
و شاعر صاحب امتیازی در سراسر ممالک اسلام پیدا نشده که هر
دو شرط ممتازیت را دارا باشد ، تنها اقبال در یک شب سیاه ادبیار
مثل بدر طلوع نموده و امید داریم که بهمت اولاد این امت
درخشانتر شده برود بلکه مقاصد پیشوایان خود را نیز در دل های
افسرده این پسمانده ها احیا نموده بتواند .

قدردانی ملت مسلمان هندوستان بعبارت دیگر مقبولیت عامه
علامه از بسکه مشهودست ضرورت سیرمی برای اقامه دلایل و احصای علایم
آن نیست ولی برای علم آوری پوره و کامل براندازه این مقبولیت و قدردانی
ذکر مجملی از آن مفیدست تا اندازه سویه تریبوی و رجال پرستی محیط او
نیز آشکار گردد زیرا آنها ملت های پیدار و دل آگاه میتوانند که قدر و
قیمت نواغ و رجال خود را بدانند و بعالم دور و نزدیک بداند شواهد
این قدردانی بر کسانیکه حیات و سوانح او را دیده یا شنیده یا خوانده اند
آشکارست اما برای ذاتی که بر ترجمه حال او کمتر واقفند ، بنده مجمل
ذیلا ذکر میکنم

۱- موسسات دایمی

انجمن‌های زیادی تأسیس یافته‌اند که مقصدشان احیاء و ادامه نام نیک اقبال و آثار گران‌بهای او، فعالیت‌های علمی و سیاسی و ملی او می‌باشد؛ گویا یادگارهای حیات اویند. آنقدر که بنده مطلع شده‌ام قرار ذیل اقد .

۱- (بزم اقبال) در منشا و مسکن آخرین اولاهور تأسیس شده و به نام (اقبال) یک مجله ماهانه در اردو و انگلیسی طبع و نشر کرده می‌روند، بمصارف خود اعضای بزم .

۲- (اقبال سوسائیتی) در کراچی تأسیس شده است .

۳- (اقبال اکادمی) نیز در کراچی تأسیس شد است .

۴- (اداره اقبال) در لاهور که مکاتیب علامه و غیره را جمع و نشر کرده‌اند .

۵- در پوهنتون‌های مختلف کشور پاکستان جمع‌یاتی تشکیل شده‌اند که (یوم اقبال) را احتفال می‌کنند .

۶- هکذا در کشور هندستان در پوهنتون‌های مسلمانان آنجا برای احتفال جمعیت‌هایی ساخته و بکار مذکور هر سال دوام میدهند .
کاش در افغانستان نیز موسسه از قبیل موسسه‌های فوق‌الذکر تشکیل و یک عمارتی بنام علامه مرحوم نامگذاری شود، تا قدر دانی محبتی که فقید مرحوم در افغانستان داشت زنده بماند و تقدیر هم شود .

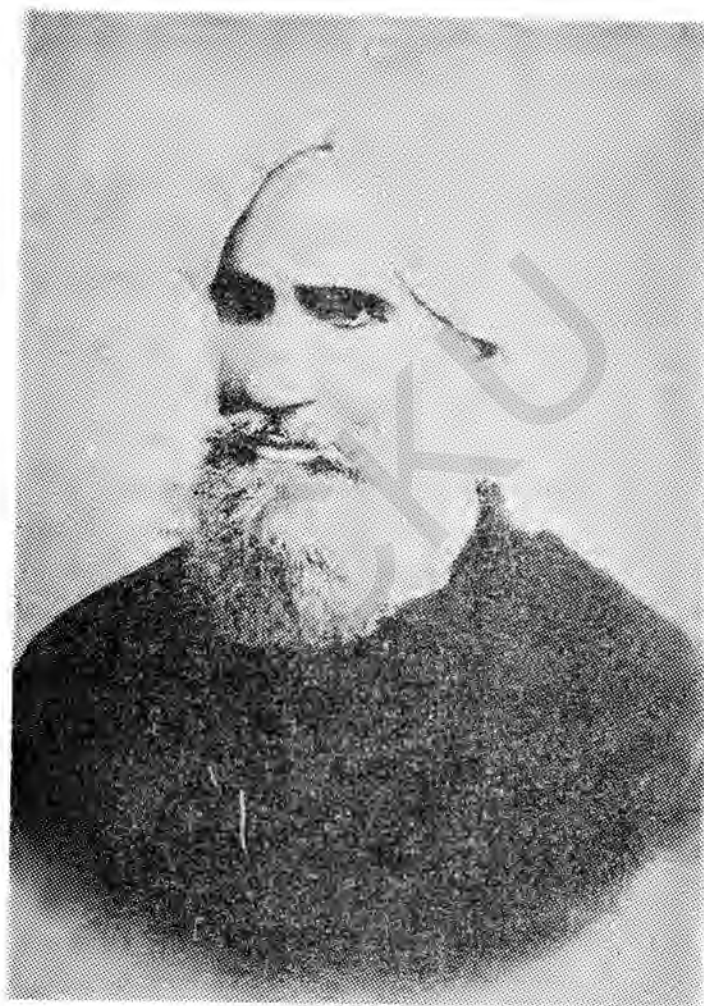
۲- یوم اقبال

علاوه برین مؤسسات اکثر مجله‌های مسلمانان در پاکستان و هند هکذا روزنامه‌های آنها روز ولادت و روز وفات اقبال را احتفال می‌گیرند و بنام (اقبال نمبر) یعنی (شماره اقبال) یک مجله یا رساله یا چریده یا کتاب طبع و نشر می‌کنند .

این کار در حیات علامه آغاز شده بود و تا امروز رواج دارد و شاید تا عصرهای طولانی دوام خواهد کرد انشاالله تعالی .



علامہ اقبال



سیخ نور محمد قبیلہ گادعلامہ اقبال کہ ۱۷ اگست ۱۹۳۰ م وفات یافت.

۳- طبع آثار اقبال

آثار اقبال بقدری مطلوب مردم مسلمان پاکستان و هندوستان افتاده که هر اثرشان تا حال ده ها سرتیبه بطبع رسیده و غالباً به صد ها هزار نسخه نشر شده است و شده میرود هیچ نویسنده ای در آسیای وسطی و غربی باین پایه موفقیت و محبوبیت موفقیت نیافته است .

۴- اقبال است ها

علاوه برین مطبوعات و انجمن ها و مطابع در هر گوشه و کنار هند و پاکستان ذوات عالم و اشخاص صاحب قلم پیدا شده اند که حصه سهم حیات خود را وقف مطالب اقبال و تعمیم آثار و ترویج و تقوی به مقاصد اقبال ساخته و جزوی ترین اثر حتی یک مصاحبه شفاهی او را تفحص و تجسس کرده، زنده نگه داشتن می خواهند و در مقابل مخالفین اقبال به نوشتن ردیه عامی پردازند تعدا این اقبال است های موجود یا اقبال یون برای بنده خیلی مشکل است .

۵- ترجمه آثار اقبال

قریباً در تمام زبان های که در پاکستان و کشورهای همجوار آن سرج اژد آثار اقبال ترجمه شده و ترجمه شده میروند بلکه در عربستان، ترکیه، مصر، انگلستان، آلمان، ایتالیا، فرانسه و جماهیر متحده امریکا نیز بعضی آثار او خصوصاً (اسرار خودی) ترجمه شده و شده میروند .

۶- در خارج

علامه نه تنها در مولد و منشأ خود قدردانی دیده بلکه در خارج از آن نیز مقبولیت های بین المللی داشته است .

یک حصه آن باز بخود مسلمانان (پاکستان و هند) تعلق میگیرد، زیرا سفارت های پاکستان در عرجا که هستند (روز اقبال) را احتفال میگیرند خصوصاً در ممالک اسلامی چنانچه در کابل، طهران، انقره، قاهره، بغداد دمشق نشریات مفصلی درین باب میشود و شده خواهد رفت .

در امریکا، انگلستان، آلمان، فرانسه، ایتالیا نیز یوم اقبال اجرا شدنش را شنیده ام بلکه در آنجاها بعضی اطاقهای پوهنتون های شان نیز بنام اقبال مسی شدنش مسموع افتاده است .

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت ست بر جریده عالم دوام .

حیات اقبال

از من حکایت سفر ز ندگی می پرس
در ساختم به درد و گزستم غزل سرای
آمیختم نفس به نسیم سحرگهی
گشتم درین چمن به گلی نا نهاده پای
از کاخ و کوجد او پریشان به کاخ و کو
کردم بچشم ماه تماشای این سرای

(زبور عجم)

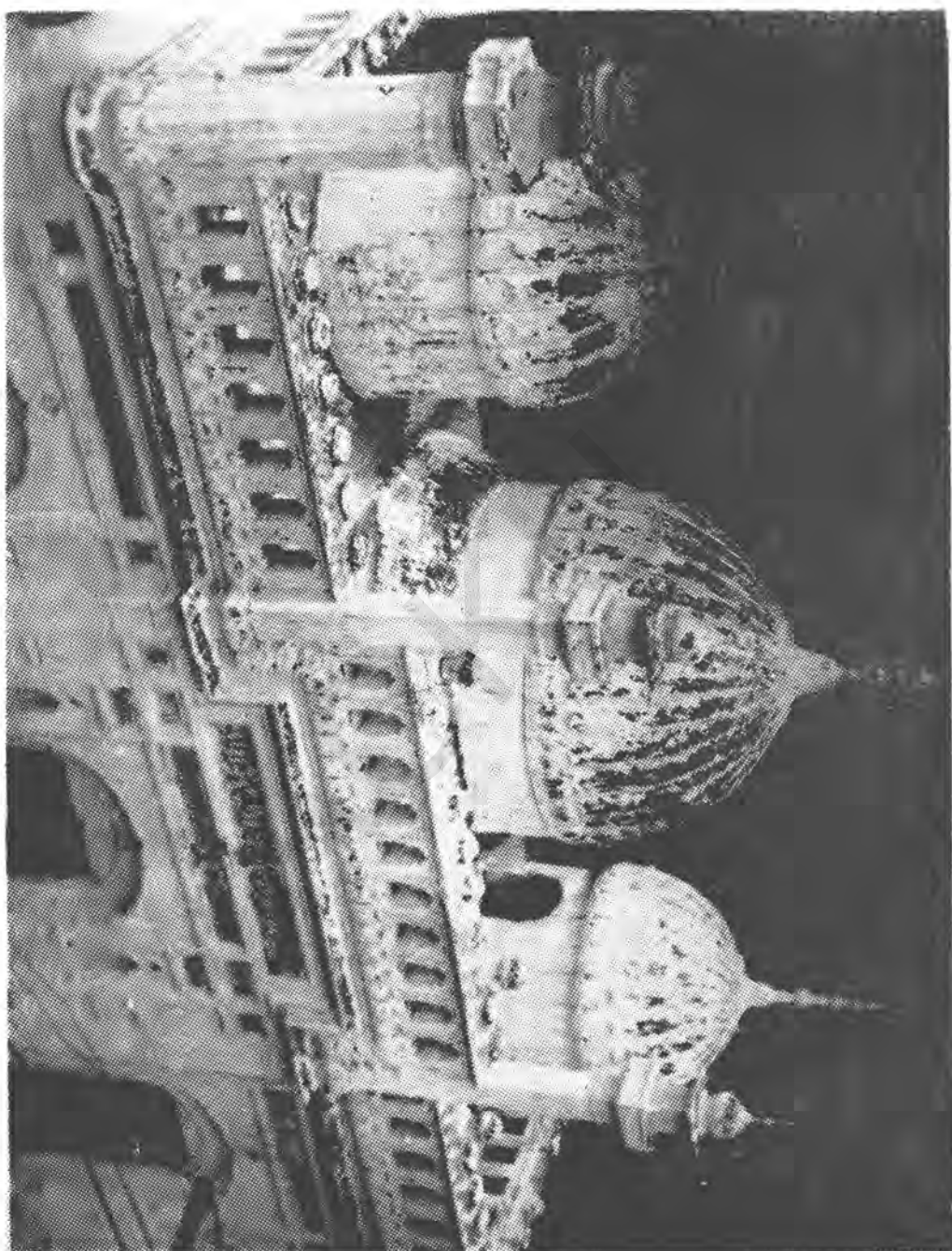
متأسفانه در حیات اقبال آن قسمتی که عاید به تعارف خاندانی تعاقب دارد بسیار معلومات عرض کرده نمیتوانم. زیرا آثار یکبه بدست آورده ام آنها نیز نه تنها درین خصوص ساکت اند بلکه بعضی از موافقها با آنکه روابط بسیار قریب با علامه داشته اند - متأسفانه که درین باب اطلاعات کافی به ندارند. بعضی از مخلصین اقبال در باب بعضی مسائل خانگی او عمداً ساکت اند. این را بنده در اثنای تتبع دریافتم چنانچه درین مقاله جای دیگر هم ذکر خواهم کرد. وای علت این خاموشی عمدی یا ستر و اخفای این نه فهمیدم. زیرا اخفا کننده رمزی مختصر و مبمل گفته و گذشته که از آن علت خاموشی یا اخفای او آشکار شده نتوانست.

امید است در آیتده در باب همین حصه حیات علامه مساعی بنده بجایی برسد. خاندان علامه اقبال در اوایل به مذہب اشراک منسوب و از برهمنان کشمیر بوده، بعدها یکی ازین خاندان هدایت یافته و به اسلام گرویده گردیده ولی معلوم نشد که کدام شخص ازین خاندان مسلمان شده است و در کدام سال؟ (قاضی اختر احمد مرحوم) مینویسد شاید یکصد یا یک و نیم صد سال قبل این هدایت واقع شده. و هکذا جد او محمد رفیق نام از کدام وقت از کشمیر به سیالکوٹ آمده اند هم نزد بنده مجهول مانده ولی محمد اقبال در سیالکوٹ تولد شده ۱۸۷۳ و در ۱۹۳۸ در لاهور وفات یافته والد اش از کدام خاندان کدام قوم بوده معلوم نیست؟ پدرش شیخ نور محمد نام دارد (رحمه الله تعالی) علامه در سیالکوٹ تحصیل ابتدائی

۱ - بسیار چیزها غیر منکشف مانده مثلاً آیا علامه سه خاندان خود را در حیات شان جمع نموده، یا یکی را بعد از وفات یا جدایی دیگری گرفته؟ آیا کل چقدر اولاد داشته و از کدام کدام خاندان؟ و غیره (داوی)

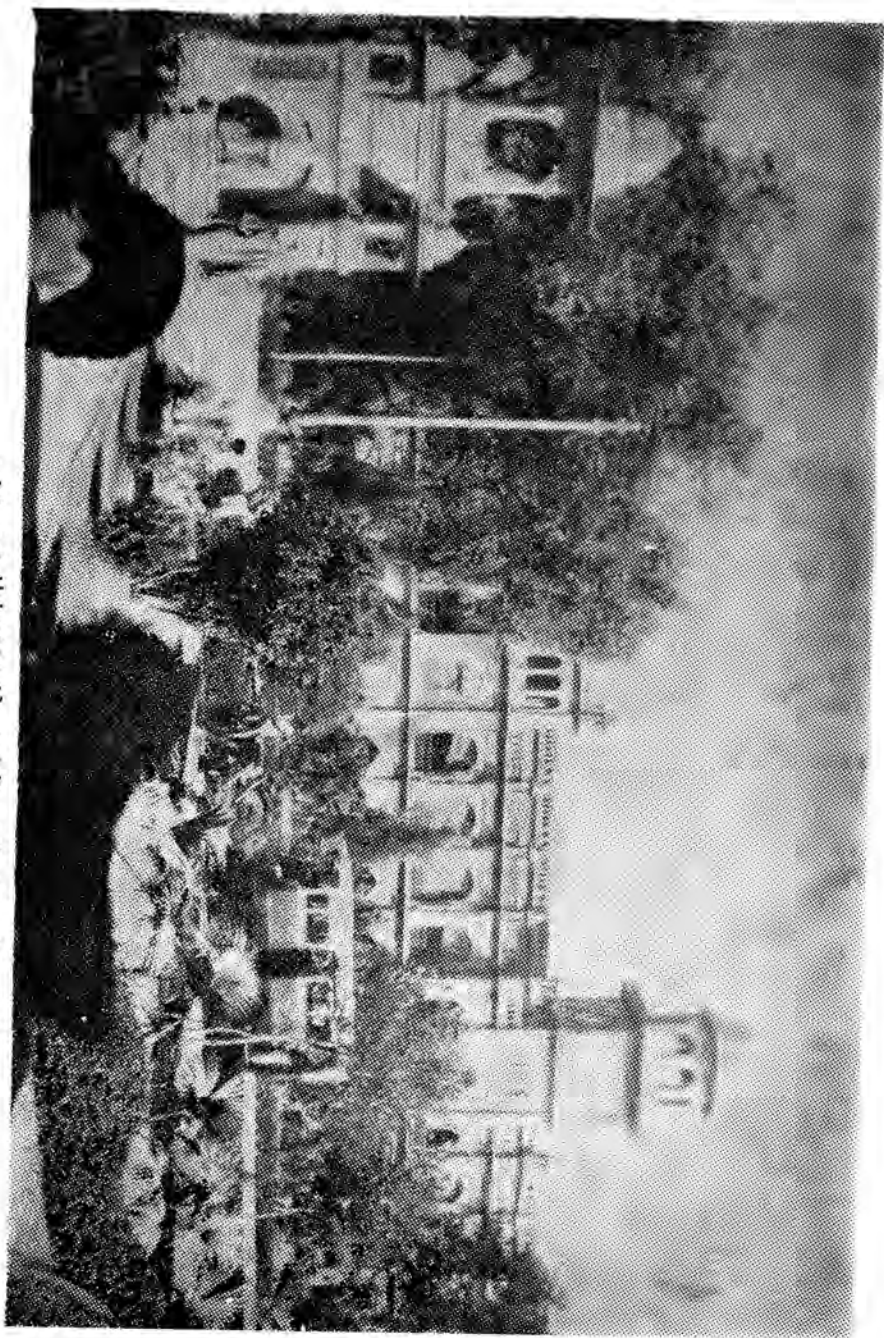
۲- تاصنف (۱۲) کہ باصطلاح ہند (ایف ای) مینامند در مکتب مشن یعنی مکتب پادری ہا ختم کر دہ و برای (بی ای) (۱) شدن بہ لاہور آمدہ مت و از سنہ ۱۹۰۱ تا سنہ ۱۹۰۵ میلادی در لاہور بودہ و بعد غالباً بہ تشویق معلم انگلیسی خود (آرنلڈ) بہ انگلستان رفتہ در کیمبرج (تورینیتی کالج) بتکمیل موضوع دلخواہ خود (حقوق) کوشیدہ و متخصص حقوق (پیرسٹرایٹ لاشدہ) علمای آنجا اورا بسیار ذکی و مستعد دیدہ اند از آنجا بہ شہر (ہامپدیلبرگ) آلمان نیز رفتہ و از آنجا سند دا کتری فلسفہ (پی ایچ دی) گرفتہ پس بوطن مراجعت نمودہ، گاہی پروفیسر مکتب (کالج) دولتی در ہند و گاہی بہ حیث (وکالت مدافع) مشغول تحصیل نفقہ بودہ است۔ در عین این دروس و مشاغل شعر ہم برایش وارد میشدہ۔ سلسلہ دیدن دوستان و اقربا و غیرہ گاہی خلق اورا تنگ میکردہ و آثار و منظوماتی کہ خیال میداشتند دچار تعطیل میکردید، لہذا از لاہور بیکدہ و گوشہ فراغ میبخشد نہ تہا ہم رات کند و ہم آثار معطلہ را تکمیل و تصورات خود را تصور نمایند۔ با پوہنتون علیگر کہ ہم موسسہ علمی بود و ہم مرکز سیاسی مسلمانان و رابط قریب نگاہ میداشت ہکذا با انجمن حمایت اسلام لاہور و (اورینٹل کالج) (مکاتبہ) ہم شغل بہم او بودہ و نطق ہا و خطا بہ ہم مینوشت کہ در اکثر ولایات ہند آنوقتہ ازو میخواستند بہ انگلستان ہم سفر میکرد گاہی برای مقاصد علمیہ و گاہی برای مشاغل سیاسیہ مثل مجلس میزد و رو غیرہ خواہش سیر مالک ایطالیہ و ہسپانیہ (برای دیدن آثار قدیمہ اسلامیہ و شوق دیدن مالک اسلامیہ خصوصاً مالک مستقلہ آنرا نیز داشت و بہ بعضی از آنہا رفتہ و شعرایی عاید بہ آنہا نیز انشاد فرمودہ است۔

نزد حکومت برطانوی ہند نیز معتبر و روشناس بود، لورد کرزن نایب السلطنہ ہند را خوب میشناخت و عند الضرورہ باو مکاتبہ میکرد ہکذا مامورین دیگر برطانوی کہ در پنجاب و لاہور مقرر میشدند بہ او وضع قدر دانانہ می داشتند۔



مسجد حسام الدین در سالکوی درگاه اول اقبال .

بوختون پنجاب که علامه سالیبا در آن همسخن زبان عربی بود .



با نظام دکن و نواب های ایالات مختلفه هند خصوصاً نواب بهو پال و نواب شروانی و نواب چنجیره و غیره روابط بسیار دوستانه داشت. منورین مسلمان هند همه با و اخلاص و احترام داشتند خصوصاً در لاهور، دهلی، علیگر، لکنهو، مخلصین و عمکاران صمیمی بسیار یافته بود که با ارادت و محبت با و خدمت های هر هرگونه مینمودند.

ازدواج

معلم شده که علامه سه زوج داشته ولی دو اولاد او امروز شهرت دارند این ازدواج ها چه وقت و با که ها واقع شده؟ خائمه کجائی بودند؟ هیچ معلوم نشد. دو اولاد او که ما در شان فوت شده ایشان صغیر مانده اند و یکی از مشغولیت های علامه تربیت آنها بوده، پسرش جاوید نام دارد و دختر (منیره)

منیره را صلاح الدین نام ازدواج نموده پسرش جاوید شغل پدری را اختیار کرده یعنی (وکیل مدافع) بیرسترایت لا شده ست ولی ازدواج کرده یا نکرده مطلع نیستیم آ یا مثل پدرش در باب خانم ها کاملا پدیده و مسترار عایت میکنند یا نه؟ معلومات ندارم. حصه حیات پسرش اگرچه به موضوع کتاب بسیار دخل ندارد ولی باز هم امکان دارد بر حیات علامه مرحوم نیز در بعضی نقاط روشنی انداخته بتواند.

حیات اقبال حیات خوشی نبوده است بیماریهای زیاد و متواتر یکی از مصایب و ضرورت حصول نفقه که او را به (وکیل مدافع) شدن و گاهی معلمی مجبور ساخته و کامل برخلاف میلان طبع اوست مصیبت

دیگری بوده چنانکه میگوید (فکر روزی قاتل روح است) مصائب خانه‌گی دیگر که مرتب اقبالنامه تفصیل آنرا عمد آخذف نموده علاوه تراست علامه دریکی از مکاتیب خود به پیغله عطیه مینویسد که «حیات من بسیار تلخ است میخواهم از وطن خارج شوم یا شراب نوشی را آغاز کنم زیرا آن زود به خود کشی ترغیب مینماید.»

غمهای محکومیت مسلمانان و جهالت و بی اتفاقی شان، قوت و شوکت دشمنان غم‌های ملی دیگری بوده‌اند که او را همیشه منزعج میداشته.

در یک مکتوب دیگر بر ۵۳ مور خه ۱۹۱۱ به پیغله عطیه مینویسد که «مجموعه نظم‌های مرا خواسته‌اید بخوشی خواهم فرستاد ولی اینقدر ارشاد فرمائید این مجموعه بی که غیر از نواهای غم یکدل خونچکان چیزی دیگر نیست برای شما چه فائده دارد؟ در آنها نام و نشان زنده‌دلی یافته نمیشود. از این است که در اهدائیه این مجموعه گفته‌ام.

خنده شد بهر طلمسم غنچه تمهید شکست غنچه من با تبسم سخت نامحرم بود ز اب در دورنج شد سر سبزی کشت سخن جوهر آئینه شاعر غم بود» (۱) مگر عجب است که اقبال فیلسوف با وجود بودن سالها در اروپا برغم بعضی دیگران که خوشی را فلسفه حیات میداند فلسفه او برغم مبنی است ولی از غم لذتی هم میبرد و برخوش نصیبان میخندد و تعجب دیگر اینکه با اینهمه محرومیت و غم پرستی به دوستان خود مشوره میدهد که غمگین مباشید.

ای که در زندان غم باشی اسیر از نبی تعلیم (لا تحزن) بگیر
این سبق صدیق را صدیق کرد سرخوش از پیمانۀ تحقیق کرد
گر خدا دا ری زغم آزاد شو از خیال بیش و کم آزد شو

۱- دوبیت فوق را از اردو ترجمه کرده‌ام و سه بیت آخر در اصل بزبان دری بودند که در صفحه (۱۷۸) جلد دوم اقبالنامه موجودند. دای

تصوف دا کتر اقبال

علامه بخيال پنده صوفي کامل بوده زيرادر يکي از مکاتيب بحواب کسانى که اورا مخالف تصوف خوانده بودند مهنويسد که «من مخالف تصوف نيستم بلکه در سلسله قادر يه شريفه بيعت کرده ام ولى مخالف تاثيرات عجميت در بعضى متصوفين ميباشم»

علاوه برين ها عشق سوزانى که از اشعار حرارت انگيز او آشکار ميشود، و کمال احترام و محبتى که بخاک پاى حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم دارد نيز دليل آن است که روشنى قلب و تزکيه نفس حاصل کرده ست. علامه داراى رؤياى صادق يا کشف نيز سيدانم زيرادر يک شعر خود که به عنوان (جوانان مچم) دارد ميفرمايد.

ميرسد مردى که زنجير غلامان بشکند

ديده ام از روزن ديوار زندان شما

اين ادعا را غير مرد يکه داراى کشف يا رؤياى صادق باشد کرده نعتواند بادر تعريف افغانها ميفرمايد که :

ملتى گم گشته کيو و کمر در جيبش ديده ام چيزى دگر
زانکه بود اندر دل من سوز و درد حق ز تقديرش مرا آگاه کرد
کار و بارش را نکو سنجيده ام آنچه بتهان است پديد اديده ام
وقتیکه حق از تقدير ما اورا آگاه ساخته است نيز دليل است که او صاحب کشف و الهام بوده است يا اقلا رؤياى صادق .

در بحث زيارت سلطان محمود غزنوى (رح) نيز اشاره مى به قو کشفيه خود ميکند اگر نا واقفان عالم روحانيت آثار تصوير خيالى و جعلى نه نامند .
بعد از آنکه مزار سلطان محمود را با اندوه و حسرت و ايام و کارستانهاى قهرمانان نه اورا با افتخار ياد ميکنند ميفرمايد :

زیر گردون آیت الله رایتش
 شوخی فکرم مرا از من ربود
 رخ نمود از سینه ام آن آفتاب
 مهر گردون از جلالش در رکوع
 و ابرهیدم از جهان چشم و گوش
 شهر غزنین یک بهشت رنگ و بو
 قصرهای او قطار اندر قطار
 نکته سنج طوس را دیدم به بزم
 روح سیر عالم اسرار کرد
 اینک اقرار او به آفتابی که در سینه دارد و کیفیت قریب هزار سال
 قبل را فاش مثل روز با و نشان داد که به چشم دیده و راز و نیاز کدام
 میجدوب شوریده غزنین را که در دل و سر خود باخدای خویش داشت
 بگوش خود شنید که

آن همه مشتاقی و سوز و سرور در سخن چون نهد بی پروا جسور
 تخم اشکی اندران ویرانه کاشت گفتگوها با خدای خویش داشت
 تا نبودم بیخبر از راز او سوختم از گرمی آواز او
 این دوم اقرار علامه از کشف قوی او در اثنا ی زیارت سلطان مجاهد
 غزنی است. (۲)

همچنان امثله این اقرارها دیگر هم در آثار علامه علیه الر
 حمه یافته میشوند ولی بنده درین کتاب اراده اختصار راحتی الوسع
 دارم. لهذا بهمین قدر نمونه ها اکتفا میکنم.
 البته بعضی جاها از تحریرات او آشکار میشود که گاهی به نظریه قدسیه
 (وحدت الوجود) مخالف است و حضرت شیخ اکبر قطب الموحدین محی

- ۱- سلطان محمود حافظ قرآن حکیم بود.
- ۲- از کتاب (مسافر) علامه اقبال (صفحه ۳۰ تا ۳۳) منطبعه مطبعه
 فیروز کراچی که با التفات بناغلی الطاف گوهر معین وزارت اطلاعات و
 نشریات پاکستان مورخه ۱۹۶۸ ع طبع و نشر و هدیه شده است (داوی)



مزار مبارک حکیم سنایی در غزنو که سبب مریه زیاد علامه مرحوم گردید.

الدین ابن عربی (ق) را باین جهت و کذا بعضی مقالات تصنیفات او را نیز انتقاد می کنند و خوابیدگی مسلمانان را بسبب همین گونه تاثیرها میداند، اگرچه بعضی خود حضرات سلسله شریقه نقشبندیه نیز حضرت ابن عربی را در باب وحدت الوجود به غلو منسوب کرده اند ولی تاثير نظریه (وحدت وجودی) بعقیده بنده سبب خوابیدگی و بیکاری مسلمانها نشده است بنده تجربه دارم که ارادتمندان سلسله نقشبندیه شریقه در جهادها و غزاهای افغانستان بر علیه تجاوزات انگلیسها بی استیفا اشراك نموده سرفروشیها و جان نثاریهای بسیار مردانه نشان داده اند. و هم عجمیت در حضرات صوفیه که ایمان شان قوی و هر عمل آنها بموجب الهامات شان میباشد تاثيری ندارد، بسیار بعید است که حضرت محی الدین ابن عربی افریقائی را از عجمیت آسیائی یا از اشراك و بودائیت بت پرستان هند متاثر گمان کنیم.

چه نسبت خاك را با عالم پاك .

برویم بر موضوع این فصل خود که عاید به صوفی بودن علامه مرحوم است، علامه شب بیداری و تهجد خوانی و گریه های نیم شبی هم داشت. چنانچه قارئین کرام در این کتاب مطالعه خواهند فرمود اینها نیز دلیل دیگری برای تزکیه نفس و صفای قلب او میباشد که نه تنها خودش آنها را اظهار فرموده بلکه دیگران نیز بعضی ازین مزا یا وسجایای روحانی او را دیده اند چنانکه مولانا درسفر نامه افغانستان خود می نویسد که در غزنی و قتیکه بمزار فایض الانوار حضرت حکیم سنایی (ق) مشرف بودیم همه متاثر بودیم ولی بر علامه اقبال گریه شدیدی مستولی شد که مدتی رزار می گیرست (سیر افغانستان، صفحه ۱۲۳)

تفسیر (خودی) یا فلسفه اقبال

علامه مرحوم لفظ (خودی) را بطوری موتو (شعار) بمقاصد و فلسفه خود استعمال میکنند کتاب شان (اسرار خودی) این موضوع را بحث بلکه تبیین مینماید (رموز بیخودی) طرز دیگر (خودی) را که برای آید یال (مفکوره) خود و ملت مسلکی خود که به ایمان بالله و اسلام مشرف اند فدائیت آن (خودی) است شرح مینمایند در مبحث فلسفه مذکور مقالات و کتب زیاد در وقت حیات علامه و بعد از وفات شان در داخل و خارج هند آنروزه نوشته شده اند ولی بنده بجای بحث متخصصانه بر فلسفه مذکور برای قارئین کرام خود تعریف ساده آنرا از زبان خود علامه بیشتر مناسب دیده ترجمه میکنم. امیدوارم که در تسهیل مفهوم و موضوع مذکور کمک لازم کرده بتواند.

علامه در یک مکتوب که مولوی (ظفر احمد صدیقی) نام تحریر کرده اند بعد از تحریر بعضی مطالب دیگر مینویسند (۱):

«معرض من از تاریخ مسئله خودی که در تصوف اسلامی آمده و هم از نوشته های من تا و انتف محض است او را معذور میدانم، درین زمانه غلامی نزد مسلمانان چه ذرا یعنی موجود است که نسل های آینده را از تاریخ تشکل و تکامل یا از تعطل تصورات اسلامی آگاه بسازد؟ قوم غلام شده به ترجیح مادیات بر روحانیات مجبور میشود.»

و قتی که در انسان خوی غلامی را سخ گردید برای بیزاری از هر تعلیمی و تلقینی که مقصد آن قوت نفس و ترفع روح باشد بهانه جوئی میکند.

دین اسلام که از روی عقیده هر مسلمان بر هر چیز دیگر مقدم است نفس انسانی و قوای مرکزی آنرا فنا نمی نماید بلکه برای عمل آن حدود تعیین مینماید که در اصطلاح اسلام (شریعت) یا قانون الهی نام دارد

ای اقبال نامه این مکتوب را نیز در راست، مثل مکتوب منقوله فوق
(ادای)

خودی اگر از موسولینی باشد یا از هتلر و قتیکه یا بند قانون الهی شد مسلمان میشود موسولینی حبشه را محض برای تسکین جوع الارض خود پامال نمود حال آنکه مسلمانان در زمان عروج خود آزادی حبشه را محفوظ نگه داشتند. فرق اینقدر است که در آن صورت خودی پابند کدام قانون نبود و درین صورت پابند قانون الهی و اخلاق است بهر حال نام معین خودی شریعت است و وقتیکه شریعت را در اعماق قلب خود محسوس کند طریقت نامیده میشود و قتیکه احکام الهی (ج) در خودی چنان سرایت کند که اسیرال و عواطف مخصوص خودش باقی نماند و مقصود آن صرف رضای الهی ج شود پس چنان کیفیتی در زندگی پیدا میشود که بعضی اکابر صوفیه اسلام آنرا (فنا) و برخی عین همین کیفیت را بقا نامیده اند.

لیکن بعضی از صوفیه هند و ایران مسئله (فنا) را تحت تاثیر فلسفه بودائیت و ویدائیت یا تحت اثرهای عجمیت تفسیر کرده اند که در نتیجه آن اکثر مسلمانان امروزه (همین مناطق) از نقطه نظر عمل ناکاره محض اند. بعقیده من این کار از سقوط و تبعاعی بغداد برای اسلام خطرناک تر است. تحریرات من بیک معنی تماماً یکنوع بغاوت است بر علیه همینگونه تفسیرها.

علاوه بچواب یکی دیگر از مفسرین (خودی) چنین مینویسند:

(کسانیکه بزبان دری بلند آنها در مطالعه (اسرار خودی) و سطاب (خودی) هیچ مشکلی نمی بینند و واضح میدهند که مقصد من از خودی چیست؟ هیچگاه این لفظ را به نخوت و کبر و غرور معنی نکرده اند و نخواهد کرد

مقاصد او :-

۱ - دفع استعمار و محکومیت از هند

مسلمانان هند در اکثر جاها تعداداً قلیل ، ثروتمند فقیر ، علماً پسمانده و بی اتفاق بودند وای ادعا و درد اینکه حکومت هند متانرا انگلیس‌های مستعمر از مسلمانها سلب کرده‌اند پیش‌شان بود و حکومت برطانوی به قاعده باطله (تفریق‌انداز و سیادت‌کن) عقیده لایتزلزلی و تعمیل عمومی و دایمی داشت و هندوها (که نسبت به مسلمانها عددآ زیادتر و متمول‌تر و تحصیل یافته‌تر بودند) مثل انگلیس‌ها و سایر استقلال مسلمانها را عقب انداخته میرفتند و چون قوی‌تر بودند حال مسلمانها ابر بود مسلمانها ئیکه بیدار و عالم بودند ازین رنج سخت اندوختن و قریب مایوسی بودند .

صدای اقبال را که از پنجاب (خوا بیده‌تر و برطانیه پرست‌ترین ایالات هند) خاست یک غنیمت بزرگ و نعمت قابل تجدیشی یافتند . لهذا از هر طرف با و رجوع نمودند و او نیز با قلم و گاهی با قدم و درم و زمانی با فکر و مشوره بخدمت این کتله می پرداخت و مقصد اساسی او همان استقلال مسلمانان هند بود که هم تخم این حرکت غیورانه را در دلها و دماغ‌ها می افشاند و هم زمینه را برای تعمیل آن تهیه میکرد و هم احتیاط مینمود ، چنانچه قبلاً هم نوشتم ، که از مظالم حکومت برطانوی خود را حفظ کند . چه این مظالم متنوعه که توسط جاسوسها اعمال ملیون و احرار را نابود یا ناقص میساختند و بین دوستان شان سوء تفاهم تولید میکردند تا متفق نمائند و وسایل مالی و معشیتی شانرا ناکام و متضرر می ساختند یا بیبها نه‌ها آنها را مجرم قانون نشان داده زجر ، جرم و حبس مینمودند .

ولی این احتیاط در قلم او موجود نبود درین ساحه باتیغ برهنه درمیدان ایستاده بود . زیرا برای ایجاد حرارت و شجاعت در دلهای مردم بم توسط زبان ازین حربه یعنی حقگوئی مؤثرتر حربه ئی یافته نمیشود و در آن باب هیچ ضعفی قابل عفو نیست .

۲ - اصلاح جوانان

در هند حکومت بر طایفه یک سلسله مکتب ها تا سیس کرده بود که مقصد آنها تهیه ماسورین برای خدمت حکومت بود و بس، لهذا نصاب تعلیم و اداره این مکتب ها را ماسوران و دقایقانه کنترل میکرد. تعلیمیکه حیث آزادی و استقلال را تعمیم نماید یا فنون حربیه را یاد بدهد هیچ موجود نبود.

علامه ابن نکتہ را درک کرده و به اصلاح جوانان مکتب دہدہ توجه زیاد مینمود تا در آنها احساس استقلال خواهی پیدا و مستحکم شود. چنانچه میفرماید:

من آن علم و فراست با پر کاهی نمیگیرم

که از تیغ و سپر بیگانه سازد مرد غازی را

پروفسوری بعضی مکاتیب را نیز بهمین نیت قبول کرده بود که عقاید و قوای نفسی جوانان را بر اهر است بیاورد اشعار زیاد و مکاتیب او نیز شهادت ایشمطلب را میدهند.

۳ - مقصد سوم اقبال از بیدار ساختن عموم مسلمانان بودند تنها از مسلمانان هند زیرا او پیشتر و بیشتر از وطنیت و قومیت مسلمانان را دوست داشت و اسلام را یگانه وسیله سعادت دنیا و آخرت بشمردیده، کل انسا آنها را بان دعوت و مسلمانان را بیشتر تربیه و تنبیه مینمود. مسلمانان آفروزه و امروزه هم فی الواقع چه پیر و چه جوان چه محصول مدرسه و چه مکتب از تربیت حقیقی اسلامی بسیار دور افتاده اند.

اینکه از نظر خود اقبال این منظره اسفناک و اصلاح آن یا این بیماری مدہش و علاج آنرا بشنویم خوبترست در (جاوید نامه) میفرماید:

۳ - در ین باب در آخر مقصد سوم تجربه تشخیص بندہ را بخوانید.
(داوی)

مؤمن و پیش کسان بستن نطق
 با پیشیزی دین و ملت را فروخت
 (لاله) اندر نمازش بود و نیست
 نور در صوم و صلوٰۃ او نماند
 آنکه بود الله اورا ساز و برگ
 رفت از او آن مستی و ذوق و سرور
 صحبتش با عصر حاضر در گرفت
 آنز ایران بود و این هندی نژاد
 تا جهاد و حج نماند از واجبات
 روح چون رفت از صلوٰۃ و از صیام
 سینه ها از گرمی قرآن تهی
 از خودی مرد مسلمان در گزشت
 ای خضر دستی که آب از مرگدشت
 سجده کزوی زمین لرزیده بود
 ای زمان جز سر بزی هیچ نیست
 آن شکوه (بی الاعلی) کجاست
 هر کسی بر جاده خود تندرو
 صاحب قرآن و یزد و ق طلب؟
 العجب ثم العجب ثم العجب
 روز گاری را که می آید نگر
 چشم ها بی شرم و غرق اندر مجاز
 زوج زوج اندر طواف آب و گل
 غیرین، از خویشتن اندر حجاب
 حاصلش را کس نگیرد باد و جو
 ساکن و یخ بسته و بی ذوق سیر
 بسته فتر اک لور دان قرننگ
 گر خدا سازد ترا صاحب نظر
 عقلا بیباک و دلها بی گداز
 علم و فن دین و سیاست عقل و دل
 آسیا آن مرز بوم آفتاب
 قلب او بی واردات ثوبو
 روز گارش اندرین دیرینه دیر
 عقل و دین و دانش و ناموس و ننگ

- ۱- اشاره به ضرب المثل (مسلمان در گور و مسلمان در کتاب)
- ۲- پیش لفظ پیغمبر یک استغفامیه گذاشته تا کسی شک نکند که
 قاد یانی و بابی هارا نیز صاحب پیغمبر فکری کنند گویا طنزی است بر
 دعوی پیغمبری آنها . داوی

نوجوانان تشنه لب خالی ایام
کم نگاه و بی یقین و نا امید
ناکسان سکر ز خود مؤمن به غیر
مکنیب از مقصود خویش آگاه نیست
نور فطرت را از جانها پاک شست
خشت را معمار ما کج می نهد
علم تا سوزی نگیرد از حیات
علم جز شرح مقامات تو نیست
سواختن میباید اندر نار حس
یک گل رعنا ز شاخ او نه رست
خوی ببط با بچه شاهین دهد
دل نگیرد لذتی از واردات
علم جز تفسیر آیات تو نیست
تا بدانی نقره خود را ز بس
علم حق اول حواس آخر حضور

آخرا و می نه گنجد در شعور

یکی از دوستان مهاجر و میاهد بنده محمد سلیم که از نواب زادگان ختک بود و در اثنای غزای استقلال ما با یک دسته مسلح ختک با افغانستان آمده بود، روزی در اثنای صحبت ذکر داد که اقبال و تعریف او را کرده گفت اقبال نژاد افغان است در سنه ۱۳۰۰ و قتیکه به سفارت لندن مقرر شدم از راه هندوستان آنروزه عازم بمبئی بودم. سردار محمد اسماعیل خان (برادر سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله) نماینده افغانستان نزد حکومت هند غرض الله بهمایک روضیه (گاردن پارتی) به شرف بنده داده بودند، در آن ضیافت دکتر محمد اقبال مرحوم هم تشریف داشتند در آخر اقبال بنده از ایشان پرسیدم که دکتر صاحب شما افغان هستید؟ یک (نی) بسیار تند که با کمی آزر دگی هم آمیزش داشت با سرعت و قطعیت از قعر باطن شان سر زد که بنده از سوال خود پشیمان شدم بعدها این رباعی را ساخته بودند:

نه افغانیم و نه ترک تباریم چمن زادیم و از یک شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است که ما پرورده یک نوبهاریم
مفهوم این رباعی با آیات ذیل (رحمان با) جقدر مشابیه است:

بی له عشقه که می عیب که می هردی ماغوش کپی دی له خانه بل پیوند
زه عاشقیم سرو کار می دی له عشقه نه خلیل نه داودزی یم نه همند

م - مقصد چارم اقبال از جلب توجه جوانان به علوم و فنون عملی که باعث ترقی ملت و پیشرفت صنایع مشیته است میباید شد چنانچه میگوید که: «امروز فلسفه و ادبیات برای ماچندان لازم نیست بلکه بطرف تکنیک باید توجه زیاد داده شود» اساس این فنون مشیته را مسلمانها گذاشته بودند که غرب از آن استفاده نموده و ترقی داده بحال امروزی رسیده اند و خود مسلمانها آنها را فراموش کرده اند .

حتی توجه بطرف (اکتشافات جویه) را نیز اشاره مینمایند که چرا جگر فضا را چات نمی توانید ؟ چرا مهر و ماه را تسخیر نمی کنید ؟ قرآن حکیم در سورة الرحمن میفرماید :

يا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا ولا تنفذون الا بسلطان .

یعنی ای گروه جن و انس اگر شما اراده داشته باشید که در بعضی قطرهای آسمانها و زمین نفوذ کنید پس بکنید ولی نخواهید توانست تا سلطه و قدرت نیابید . پس دیده میشود که اکتشافات جویه را قرآن حکیم برای بشر هم ممکن فرموده است و هم اجازه داده است .

ولی این سلطه و قدرت دو نوع است یکی روحانی و دیگری جسمانی روحانی آن را تصوف طی زمان و مکان نامیده است و بزرگان صوفیه این سلطه و قدرت روحانی را داشته اند چنانکه رئیس الموحدين ابن عربی (ق) میفرماید که وقتی که یکبار به کربه مریخ رسیدم آنجا زلزله بود . رحمان باها میفرماید .

به یوه قدم ترعرشه پوری ورشی مالیدلی دی رفتار در ویشانو و دیگر طرز رسائی سلطه و قدرت جسمانی است که بعد از سعی چندین صد سال امروز امریکائیان به کربه ماه فرود آمدند و سنگهای نمونه آنرا بزمینیان تحفه آوردند و ممالک و ملل دیگر نیز در علم نجوم و فلکیات و طبیعیات اکتشافات محیری پیدا کرده اند و امروز علم فلکیات بدرجه رسیده است که تشخیص توانسته اند که در کهکشان بیش از دوصد بلیون کربه یا ستاره موجودند که همه دارای مدار و نظام معینی میباشند علامه اقبال فرموده .

نگاه من به تماشای آسمان بوده است بدوش ماه به آغوش کهکشان بوده است
گمان مبر که همین خاکدان نیشیمن ماست

که هر ستاره جهان است یا جهان بوده است

یا اینکه

قبای زندگانی چاک تا کی چوموران آشیان در خاک تا کی
به پرواز آو شاهینی بیاموز تلاش دانه درخاشاک تا کی

سیاست او :-

علامه مرحوم بنظر بنده مرد سیاسی پخته هم بوده با آنکه مقصد حیات خود را آزاد کردن ملل اسلامی از یوغ استعمار قرار داده و آفراینهان هم نکرده است بلکه هر نطق و هم نظم او شاهد این مدعاست ولی گاهی از طرف حکومت برطانوی هند محبوس نشده است و لقب (سر) را که انگلیس ها برای خدام یا دوستان وفادار خود میدادند نیز رفته نموده است .

اگر چه سیر تنویسان او میگویند که او در سیاست عملی حصه نمیگرفت تنها نظریات سیاسی میدهد ولی خدمات و کالت مدافع را اکثر مخصوص آن محکومین و مغنونی بیساخت که از طرف حکومت بر طایفه پانده و های متعصب از نقطه نظر سیاست تحت فشار دعویهای ساختگی گرفته و بمحکمه جلب میشدند .

با وجود مخالف بودن با ملوکیت و سلطنت و تمایق ، پادشاهان ممالک اسلامی را چه شفاها (وقت ملاقات) و چه تحریراً (وقتی که در نظمی مخاطب می ساخت) از احترام و تعریفی که موجب غرور او نشود بلکه از آن استفاده های اخلاقی بکنند دریغ نمی نمود تجربه خود بنده است که در استکناه ضما و ارادات مردم بسیار ماهر بود .

جمعیت بزرگی از دوستان سهم و با نفوذ و نیز از مردمان ساده و نیکه دل در مسلمانان هند خصوصاً لاهور و پنجاب یافته بود و در سالهای اخیر عضویت مجلس قانون سازوریاست (مسلم لیگ) را نیز به عهده گرفت و مساعی

عملی زیادی در تقویه زراع و در استقلال مسلمانان و در تشکیل دولت اسلامی مستقلی در هند بخرج داده مفکوره یک مملکت مستقل اسلامی در هند را طرفداری و با سر حوم قاید اعظم مستر جناح همکاری بی شایبه و جدی تا آخر حیات خود نموده رفت نقشه که او در ۱۹۳۷ کشید مستر جناح در ۱۹۴۴ هسان را اعلان و عملی نمود. (۱) با اینهمه در اجتماعات سبزه های مدوری که در لندن منعقد میشد شرکت مینمود چه مقاصد سیاسی - بعبارت خود او عیارانه - هند و هارا اومی فهمید و آنرا چاره های - جیده می یافت و انگلیسها اینگونه مساعی را بسیار بد نمی دیدند. علامه نیز بحکم عقل بجای مخالفت حکومت مخالفت هند و هارا بیشتر پیشه کرده زیرا احوان الشرین بود. با وجود این مهارت سیاسی، باز قوه شعریه بآن تاثیر و انقلاب انگیز داشتن از خصایص و سمیزات نادره است که در اقبال جمع گردیده است. در حالیکه جمع سیاست عملی و شعر بنظر بنده بسیار عجیب است.

علاقه دری با اردو

زبان اردو چنانکه نام آن نشان میدهد زبانی است که افواج سلاطین مسلمان فاتح در هند وستان آنرا معمول ساختند یعنی در نتیجه تماسها و تلاقی زبانها و لهجه های مختلفی که فرقه های مختلفه النسل آن افواج باز بان محلی داشته اند ساخته و پرداخته شد است در این افواج از هند بیشتر طوایف مختلفه ساکنین آنوقت افغانستان (خراسان قدیم) حصه داشتند در احادیث صحیحیه شریفه وارد است که .

لشکری که هند را (برای اسلام) فتح کند بهشتی است .

مورخین فیصله کرده اند که این لشکر فوج های سلطان محمود غزنوی است که در اوایل عصر پنجم هجری هفده بار بر هند لشکر کشیده و هیچ کس شکست نخورده است . پس زبان اردو علاقه ارثی به لهجه خراسان خصوصاً دری دارد و تا امروز که تحولات و حوادث زیادی دیده باز هم

۱ - کتاب (دو سال اخیر حیات اقبال) مولفه عاشق حسین بتاوی

میتوان گفت که نصف لغات و تعبیرات اردو دری میباشد. قوه های فاتح تفوقی در نظر اقوام مفتوحین داشته میباشد که ظاهراً سبب تفوق ادبی شان نیز شعرده میشود. مفتوحین بالطبع از آن تقلید میکنند زبان دری که در عهد غزنویان در خراسان جای زبان رسمی آنوقت یعنی عربی را گرفته مثل لسان عربی عظمی را در طبایع اهل هند علاوه بر لطافت طبیعی آن دارا شده است که در عین تقریر یا تحریر اردو اغات جملات و تعبیرات دری را شامل میسازد مثلاً بجای (نهین هی) یا (معدوم هی) جمله (ندارد هی) یعنی فعل را بجای اسم یا عوض متهم نه تیه را می (متهم نه گردانی) می نویسند نه تنها سواد خوانان بلکه علماء و فضلاء شان نیز همین گونه جملات و تعبیرات استعمال مینمایند زیرا اسماء و افعال دری را بی تحاشا در اردو داخل کردن خوش شان می آید، بلکه به این شیوه گویا زبان را از درجه عواصیت به ادبیت میکشاند.

علت شعر گوئی

علامه چرا شعر را دوام دادند ؟

جواب این سوال از تعمق در حیات او و در خود اشعار و آثار او واضح میشود اگر قول خود او را در ین باب یکسو بگزاریم باز هم فهمیده میتوانیم که مقصد از شاعری او سوا بق و عواصیل معنویه است نه که مادید و آن رسانیدن حقایق موقظه و انگیزخن حرارت در دلها و در امیدهای بنیچند شده اولاد اسلام بوده است و شعر را برای این کار هدایت نثار و سیله بسیار نافذ و جالبی یافته است و آن نتیجه نیز داده است که حال مسلمانان در ین عصر از عصر خود علامه تفاوت نمایانی داشته است .

قصاید مدحیه برای انگلیسها مثل غالب قنوشه و اعانه را باب جاه و تمول را که در داسلامی قوی نه اشتند نهذ یرفته و حیات « فقر غیور » خود را به تجمل و عیاشی تبدیل نمودن را گاهی سعی نکرده است .

خود علامه در ین باب بارها اظهار نموده است چه در تحریرات نشر خود و چه در نظم که شعر مقصود بالذات نیست ادب برای ادب هم مسلک او نبود و نخواهد شد شعر کجا و سن کجا ساز سخن بهانه ایست

سوی قطار میکشم نا قه بی زمام را

علامه و کیف استعمال زبان دری

علامه زبان دری را مثل عربی بیرون مکتب اصلی خود تحصیل و در آن بهارت و سلکتهائی حاصل نموده است .
گفته میتوانم که گاهی بی اراده و شاید هم غیر مدبرک جملات و ترکیبات دری راحتی در آثار اردوی خود استعمال میکنند و بوفرت ازین زبان استفاده می فرمایند اگرچه بعضی جاها خلاف قاعده و محاوره میباشد ولی اعتنا یا پروا نمیکند .

استادان مسلم ادب خصوصاً روحانیون آنها در گذشته نیز از ینگونه بی اعتنا بوده اند زیرا مقصد اصلی و توجه کلی آنها به معانی و تاثیر اخلاقی خواننده یا شنونده منعطف بوده از بعضی فرو گذاشت های جزوی دیده و دانسته اغماض مستغنیانه میکنند و آن قوه سیاله الهامیه که برای شان شعروارد میکند میدانند که این خلاف و رزی ها مانع فهم مطلب نمی گردند بلکه بعضی اوقات صحیح افاده ایجاد و ابتکاری هم در بر داشته می باشند حافظ (رح) میفرماید .

بارها گفته ام و بار دیگر میگویم که من داشده این ره نه بخود میگویم در پس آئینه طوطی صفت داشته اند هر چه استاد ازل گفت بگو میگویم در لفظ بخود حرف باخلاف قاعده و محاوره است ولی ضرورت وزن که بیت سکه پیماند آنرا آورده و از آن هیچ ضرری بمعنی یا حلاوت شعر نمیرسد هکذا بیت بسیار بد و دارای جدت تشبیه بسیار مقبول بیدل می پرست ایجاد نموده از ازل دارم همچو دانه انگور شیشه در بغل دارم حرف را در انگور از وزن زیاده تراست ولی نه آنقدر ثقات می آورد که طبع سلیم نه بردارد و نه در مضمون و مفهوم خدای وارد میکند بلکه به خیال بنده دلیل و شاهد میشود بر اینکه توجه نمشد یعنی شاعر کاملاً بطرف معنویات است نه که به الفاظ و عبارات ضرب المثل است که توجه تقسیم نمیشود پس طرفی که مقصود اصلی توجه نباشد در آن با طبع فرو گذاشت هائی واقع میشوند .

سچن اگر همه شوریده گفته ام چه عجب

که هر که گفت ز کیسوی او پریشان گفت

(زبور عجم) اقبال

مراحل شعر اقبال

شعرهای اولین علامه مرحوم محمد اقبال با الطبع در اردو بوده زیرا او در همان محیط ولادت و نشو و نما یافته است .

این شعرها در اوایل مثل سایر شعرا بوده کدام امتیاز مخصوص نداشته است. همان گل و بلبل و هجر و وصال ، ماه رخسار و شب زلف عشق مجازی و غیره مثل داغ و غالب شعرای دیگر اردو ، ولی زود از این مرحله گذشته و مناظر طبیعت نظر فربیی هائی برای او پیدا میکند ، و نظم هائی برای آفتاب ماه ، صبح ، ستاره صبح ، انجم ، کوه ، همالیه ، دریا و غیره انشاد نموده ، یا همچو اشعار شعرای انگلیسی را ترجمه ، انظم ، ماخذه است که در (بانک در) نام مجموعه اردوی او نشر شده اند .

در مرحله سوم ازین مواضع موضوعی و پست و بی معنویات گذشته (مطالب قومی و وطنی) جلب قلب او را کرده و بر حال زار پسماند گیها غفلت ، جهالت ، بی اتفاقی مسلمانان هند ، فراموشی تاریخ درخشان سابق و محکومیت و مایوسیت آنروز ، آنها ناله های از و برخاسته است که درین مرحله او را از طرف طرفداران لقب (شاعر قومی) داده میشود و در اجتماعات سالانه انجمن حمایت اسلام لاهور و غیره مثل پوهتون علیگرو کالج دولتی پنجاب شرکت کرده و آنها را در آنجا میخواند . گویا درینوقت کیفیت بیداری سیاسی و اشعار قومی شعرای شهیر اردو که معاصرین اویند مثل شبلی ، حالی ، آزاد ، اکبر و غیره را تنوید مینماید .

ولی این مرحله را نیز طی نموده نقطه نظر او تنها برای مسلمانان هند نیست بلکه بر ملت یعنی عالم اسلام وسیع و مترقی گردیده (شاعر ملی) میشود بلکه خیرخواهی کل بشریت مقصود و منظور نواهای دلسوز و موثر او گردیده حیثیت و شهرت شعرای بلند مقام بین المللی را حایز میشود .

درین مرحله سوم ، چهارم زبان اردو را بسیار کم استعمال مینماید و بزبان دری می گراید و هم در یکی از تحریرات خود اشعار اردوی خود را تالیف اوایل عمر و نسبتاً خام میخواند .

چون از اردو بوی قومیت و وطنیت بمشام میرسد لهذا بزبان دری

که اهمیت آن بعد از عربی در مسلمانان بدرجه اعلی و اولی است میلان میفرماید در حالیکه مسلمانان هند هم با آن ناآشنا نیستند زیرا بمقتصد سال زبان ادبی هندستان بوده است و امروز هم در مکه تیب مسلمانان شان تعلیم و در هند ارس تدریس میشود .

البته از استعمال زبان دری حب نسل و نژاد و قومیت و وطنیت برای علامه اقبال تهمت شده نمیتواند که یک مقصد مهم و مطلب اعلای تبلیغات او هم همیشه همین بوده است زیرا زبان قومی و وطنی او اردوست نه دری .

علامه نخستین هندزادهئی نیست که زبان دری را اختیار کرده باشد بسیار فضلائى قبل از او عم گذشته اند که لطافت دری آنها را به ترك زبان مادری وادار ساخته است .

تاج الدین (ریزه) تخلص از شعراى بسیار قدیم هند میگوید .
مولد منشا بيمين در خاک هندستان مرا نظم و نثرم بين که با آب خراسان آمده
ولى نيت مباركى که درين کار علامه داشته يعنى پيدار ساختن و
پیدا کردن احساس ملی و درد دل برای مفکوره های ملیه شاید نزد همه
مقدمین نبوده باشد .

پرنویسی :

علامه نهایت پرنویس یک مصنفی هستند که تعداد آثار او را احصائیه کامل دادن مشکل است خصوصاً برای بنده که در مسکن ایشان یعنی پاکستان امروزه مدت زیادی نبوده ام ولی چون راه معمول و معتاد سفرهای خارج را هندستان آنروزها بود مرور از آن واقع شده با توقفهای جزوی . لهذا بر کل تحریرات و تالیفات او علم ندارم . آنچه به علم بنده (بعد از تفحص در کابل) رسیده و بزبان اردو بوده آنرا در آخر این فصل عرض میکنم . اکثر عمر علامه در نوشتن گذشته است چه در وقت تحصیل و چه بعد از آن چه در هندستان و چه

در خارج آن ، این نوشته ها همه جمع نشده اند ، ولی تعداد زیاد آن چه در حیات خود علامه چه بعد از آن به معرض مطالعه عمومی گذاشته شده اند ، یا بواسطه خود علامه که تالیفات شانرا صاحبان مطابع می خریدند و به نشر می رساندند و چه بعد از وفات شان بواسطه فرزندان یگانه شان (جاوید) و غیره ورثه و چه بواسطه دوستان تفحص و ترتیب یافته نشر شده اند و آینده نیز شده خواهد رفت . چنانچه قارئین کرام نایک اندازه درین اثر از آن وقوف خواهند یافت و اگر توفیق رفیق شد در اجزای آینده جلد دوم نیز تقدیم خواهیم نمود . انشاء الله تبارک و تعالی .

(اسلوب شعر علامه)

آمد شعر :

بین ناظم هائیکه به تکلف نظم میسازند تا شاعر هائیکه طبع شان سیال است فرق نهایت زیاد است آنکه «آمد» دارد به نهر خروشان یا چشمه جوشان میماند و آنکه به تکلف مجبور است گویا آب از چاه می کشد کم و کیف این دو صنف بسیار تفاوت دارند .
علامه آمد شعر دارد که از آثار او کاملاً واضح است .

شنیده ام که شعر برای علامه گویا الهام میشد و وقت یا ساق الهام اکثر چنان بود که بنا بر خواندن کدام خبر در جراید و مجلات یا شنیدن یک واقعه از دوستان یا تفکر در مسایل عمومیّه جوان خصوصاً عاید به مسلمانان دفعته جرس وار و لوله در سینه مرحوم پیداشده و به سرودن نغمات درد انگیز خود آغاز مینمودند خودشان و گاهی مصاحبین شان می نوشتند ، بعدها گاهی یک نظر ثانی میکردند و گاهی نمیکردند ، در حقیقه برای طبع میفرستادند نیز نظر ثانی می کردند و غسل و شستن را باز صاف نویس می نمودند .

سبک :

شعر علامه به شعرای خراسان بسیار قریب است مثل سایر شعرای سابقه هند که در دری شعر گفته اند نمیباشد بلکه تاثیرات ادب اروپائی نیز در آن معلوم میشود ولی خودش گاهی به دوستان و گاهی به معترضین گفته اند که من از شعر من حیث الفن هیچ علم و تحصیلی ندارم .
 نه بینی خیر از آن مرد فرو دست که بر من تهمت شعر و سخن بست
 ولی ما که مجبوریم طرز و اسلوب شعر او را تحلیل و تصنیف کنیم
 به بعضی خصایص و سجاای شعر و تجددات شان بر میخوریم که شرح
 آنرا برای محیط خود لازم یا مفید می بینیم .

حواله به رجال گذشته :

اقبال برای بیدار کردن اقوام مختلفه اسلامیة مطالب خود را نسبت به حالات روحیه و علمیة و سیاسیة آن قوم بیان میفرماید . مثل یک طبیب حاذق که مرض را اول تشخیص میکند بعد علاجه را تجویز مینماید . اطلاع او عاید به احوالیکه در عصر او این اقوام داشتند بسیار صحیح و دقیق و نسخه معالجه او نیز نهایت مصیبت است . برای معالجه آلات و ترکیبات گوناگونی استعمال نموده که شیوه خاص و رنگ و ویژگیه ممتازی به اشعار او می بخشد . یکی از آلات او این است که نصایح یا مطالب لازم را بنام رجال ممتاز یا مشاهیر ملی آن قوم منسوب مینماید . مثلاً از ترکها را بنام سعید حلیم پاشا که یکی از صدر اعظمان بسیار داناى شان گذشته منسوب میکند و مسلمانان هند را بنام سلطان تیپو و افغانها را بنام های نامی و گرامی صاحب مشوی ، ستائی ، عطار ، سید جمال الدین افغانی ، فردوسی ، احمد شاه بابا و قس علی هذا .

نام های خیالی

طریقه دیگر اینکه نامی از خود می تراشد فرضی و خیالی ولی نام مذکور همان تیپ و خواصی دارد که قوم یا محیط او دارند. ولی آن تعلیم یا تلقینی نیز مضمر می باشد مثل (محراب گل افغان) یا (ضیغم کشمیری) علامه در حق کشمیر نیز همانطور یک منظومه اردو دارد که در حق پستونستان (یا عبارت او در حق اقوام سرحد) به زبان دری دارد که نه ترجیع بند است و نه ترکیب بند ولی عبارت از ۱۹ بند یا قطعه می باشد که تنها نمره مسلسل و خصوصی هر بند را به عنوان عمومی آن (بیاض ضیغم کشمیری) مربوط و متعلق می سازد و بس.

در پستونستان قضیه مغلقه، حیات قبیلی و فقدان احساس وحدت ملی و عدم سعی بود ورنه حس شجاعت و غیرت بسیار داشتند و دارند پس نام را بطوری گذاشت که بیرق بارونق افغانستان (محراب و منیر) را بیادشان بدهد لهذا نام محراب گل را ایجاد کرد (۱) نه که شیرگل یا غضنفر گل بازتری گل و غیره ولی در کشمیر خود احساس فداکاری و شجاعت و دلوری و جمود شوق جهاد قضیه متعلقه (پرا بلم) بود پس نام را ضیغم گذاشت تا حس بهادری شان را تحریک نماید.

علامه و ادبای سلف ما

چنانچه پیشتر نیز اشاره نمودم شعر علامه را خواه از جنبه معنوی و مقصد شعر گوئی بگیریم و خواه از نقطه نظر طرز افاده و سبک سخنوری بسنجیم، خود را مرهون شعرای راجحانی ما (خراسان) میداند و بارها

۱ - در سیاحتنامه خود که از سفر افغانستان ذکر میکند نیز خطا به به قبایل سرحد دارد که آنها را نیز به همین وحدت قومیه توصیه میکند که (جربه گرد آفتاب خود مگرد) یا (رزق از حق جو مجوز زید و عمر) و غیره.

ذکر و شکر این مسئله را اظهار نموده است که آتش سینه او از نور
مولانای روم و سنائی و جامی است . خصوصاً در غزلی که در صفحه
(۱۷۶) تحت نمرة (۵۷) در زبور عجم (۱) خطاً با بجوانان عجم نوشته اند
در آن بصراحت میگویند که :

فکر رنگینم کند نذر تهیدستان شرق
پاره لعلی که دارم از بد خشان شما
حلقه گرد من ز نیدای پیکر تان آب و گل
آتشی در سینه دارم از نیاکان شما
در ارمغان حجاز میفرمایند (صفحه ۷۷)
چورومی در حرم دادم اذان من ازو آموختم اسرار جان من
بدور فتنه عصر کهن ، او به دور فتنه عصر روان من
در رباعیات شورانگیزی کسه در ارمغان حجاز دارد (صفحه
۱۸۹) میفرماید .

مرا از منطق آید بوی خامی دلیل او دلیل نا تعامی .
برویم بسته درهارا کشاید دوبیت از پیررومی باز جامی
کذا در ارمغان حجاز یک عنوان مستقل به نام (رومی) (۲) دارند
که همه مطالب آن حصه نشان میدهد که از روحانیت مبارک او چه
برخورداریهایی حاصل نموده است . رباعی دهم آنرا نیز شنواندن
میخواهم .

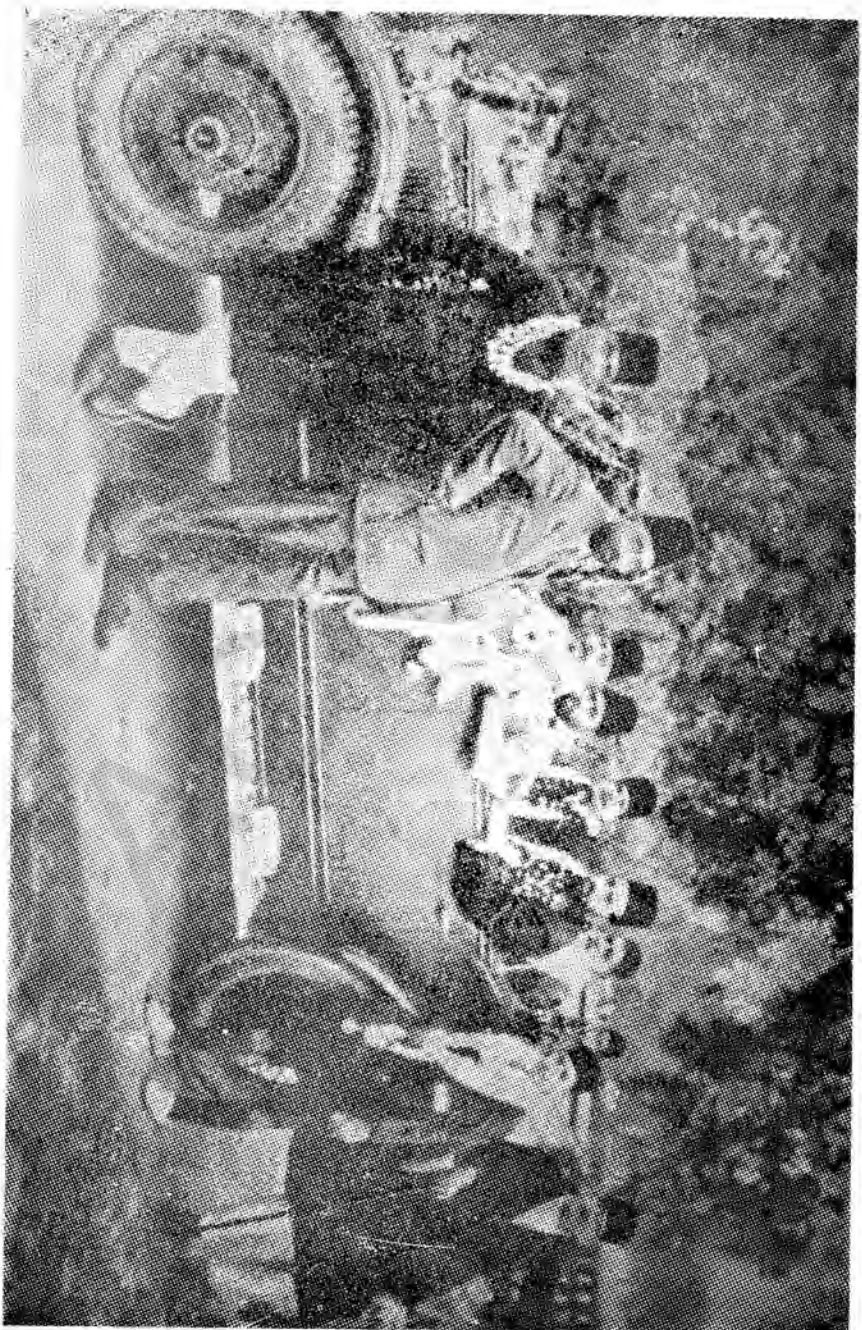
می روشن ز تانک من فرو ریخت خوشامردی که در دامانم آویخت
نصیب از آتشی دارم که اول سنائی از دل رومی بر انگیخت

۱ - یک نسخه زبور عجم را علامه بنام بنده هدیه فرستاده اند
و بخط خود و امضای خود نیز آنرا مزین فرموده اند رحمه الله تعالی
رحمة واسعة .

۲ - رهنمایی خود را در سیر افلاک ، که جاوید نامه تصویر
میکند ، کامل به مولانای بلخ (جلال الدین رومی) سپرده است .
(داوی)



مولانا جلال الدین بلخی (م ۱۲۷۳-۱۲۰۷) .



ورود علامه اقبال به اسلام آباد بر اثر یاریست اجتماع آل اندیا مسلم لیگ که دوران برای یکسری مسکن به اسلام آباد اختصاص دادند
و حفیظ آزادی افغان ناسون به سرحد (پنجتوستان) تعلق نمود.

علامه و بدیع و بیان

از صنایع بدیعیه قدیم دیگر مثل تصحیف و تجنیس تلازم و تناسب تضاد و تعقید و تقلیب و غیره در شعر شان دیده نمیشود زیرا این صنایع طرفه و وقت کش و عذر سوز بوده هیچ فایده دینی یا دنیوی در آنها موجود و هیچ منفعتی بر آنها مرتب نیست چه برای خود ناظم و چه برای سامعین یا قارئین البته ترک قصیده و مخمس و غیره، و بالعکس کثرت مشنوی و قطعات و رباعیات برای آن است که سهوات نظم بمد (وضوح دلالت) و بنا بران تاثیر کلام را بیشتر مسازد در قصیده قید قافیه لغات بسیار را در ذهن جستجو کردن میخواهد بلکه اکثر ناظم ها را همان الفاظ و لغات که برای قافیه یافته به لاطایلات و موضوعات نامطلوب و غیر مفید میکشاند در حالیکه در مشنوی این زحمت و ضیاع وقت نهایت کم و بواعث تشویش برای موضوعات نو و ناخواسته وجود ندارد برعکس موضوعات بیفائده فوق الذکر علامه از بدایع و بیان و معنی مثل «تشبیها» «مقبوله» و «تضمین» «واقتباس» بسیار استفاده میکند و در آن مهارت کامله بلکه در تضمین شوقی دارد که در نویسندگان معروف سلف یا نویسندگان و شعرای معاصر او کمتر بنظر می آید زیرا آنها صنایع ظریفه مفیده هستند و به وضوح دلالت کمک میکنند و برای اثبات مطالب لازم و ملزوم به شاهدان عدل میگردند تضمین ها را گاهی به آوردن عین بیت یا مصرع کامل شیرین کارانه اجرا میدارد و گاهی بیک اشاره مختصر آنها را بیاد میدهد و تضمین ها از بس زیاد دارد وسعت مطالعه علامه از آن پوره واضح میشود زیرا تنها ابیات مشهوری که با نزد عام و خاص باشد تضمین نمیکند بلکه ابیات یا مصرعهای نامشهور نیز انتخاب می نماید خاقانی، نظامی، سنائی، سعدی، عطار، جامی، بیدل، مظهر جانچانان، فیضی دکنی، عرشی، صایب، حافظ، امیر خسرو، کلیم، عرفی غنی و از پستونها، احمد شایب، خودعال خان خنک پیر و شان و از شعرای اردو میر داغ، درد، حالی، شبلی، اکبر آزاد همه را مطالعه کرده و مشنوی شریف غالباً از وظایف روزمره او بوده است.

ملاحه یا اغلاق

در طرز افاده این شاعر نکتین نوا اشارات و ارشادات فلسفه کهر گو
 ریشه اشعارشان از آن مشحون است ملاحه می بخشد ولی البته برای
 کما فیکه فلسفه تخصص شان نیست یا وقت بسیاری در مطالعه آن ضایع نکرده
 اند. شاید این ملاحه غیر محسوس باشد، بلکه شاید بجای لذت اغلاق و
 ابهامی در آن می یابند ولی شاعر که فیلسوف هم هست بسیار کوشیده
 که مسایل فلسفی را در شعر تا ممکن است شرح بدهند چه بواسطه تعبیرات
 مفیده و چه بصورت تشبیهات متعدد و تکرار و استفهام معلمانه، چه در آثار
 اردو و چه در اشعار دری. ولی در اینصورت لغات و اصطلاحات علمیه نیز
 همانقدر ایجاد نموده اند که در شعر گنجایش آن ممکن بوده است.

متأسفانه مسئله اصطلاحات علمیه و فنیّه جدیده در هر مملکت اسلامیه رنگ
 خاصی دارد که سبب مشکلات مطالع میگردد و اگر برای اینکار بعضی
 انجمن های بین المللی در آسیا تعیین شود که توحید اصطلاحات را ترویج
 نماید سبب آسانی زیاد و تفاهم و اتحاد خواهد گردید.

برای توحید اصطلاحات علمیه جدیده معلومات و نمونه های ذیل نیز
 مفیدند زیرا این اصطلاحات بنظر بنده بیشتر رنگ بین المللی گرفته یعنی
 به ذهنیت موجوده از باب قلم ممالک آسیا که آنجا زبانهای عربی دری
 پارسی پهنوار و ترکی، ملایائی و غیره مروج اند نزدیکتر میباشد. این
 اصطلاحات را علماء و فضلاء مجلس (الندوه هند) که در اکثر السنه مذکوره
 و هکذا السنه غریبه مهارت دارند تجویز نموده اند و اکثر محرزین خصوصاً
 اقبالیستهای پاکستان و هند نیز همین اصطلاحات را استعمال و ترویج مینمایند.

اسما	اصطلاحات	ملاحظات
بیولوژی	حیاتیات	
سایکالوجی	نفسیات	
سوشیالوجی	اجتماعیات	
تھیالوجی	الہیات	
اکانومی	اقتصادیات	
پالیٹکس	سیاسیات	
جیولوژی	جمادیات	
منرو لوجی	معذنیات	
بوتانی	نباتیات	
فکولوجی	خلقیات	نامیات ہم استعمال شدہ
فلاسفی	فلسفیات	
اناثومی	تشریحات	
فزیکالوجی	عضویات	
زولوجی	حیوانیات	
فیلولوجی	اشتقاقیات	
ایتھکس	اخلاقیات	
ایستھیتکس	جمالیات	
حقوق	نظامیات	
منطق	منطقیات	
ریاضی	حسابیات	
ہئیت	سماویات	
جغرافیہ	ارضیات	
کیمیا	عنصریات	علم الحرحہ
فیزیک	طبیعیات	والسکون حرارت صوت
اتوم	ذریریات	نور برق مقاطیس وغیرہ

عناوین اشعار

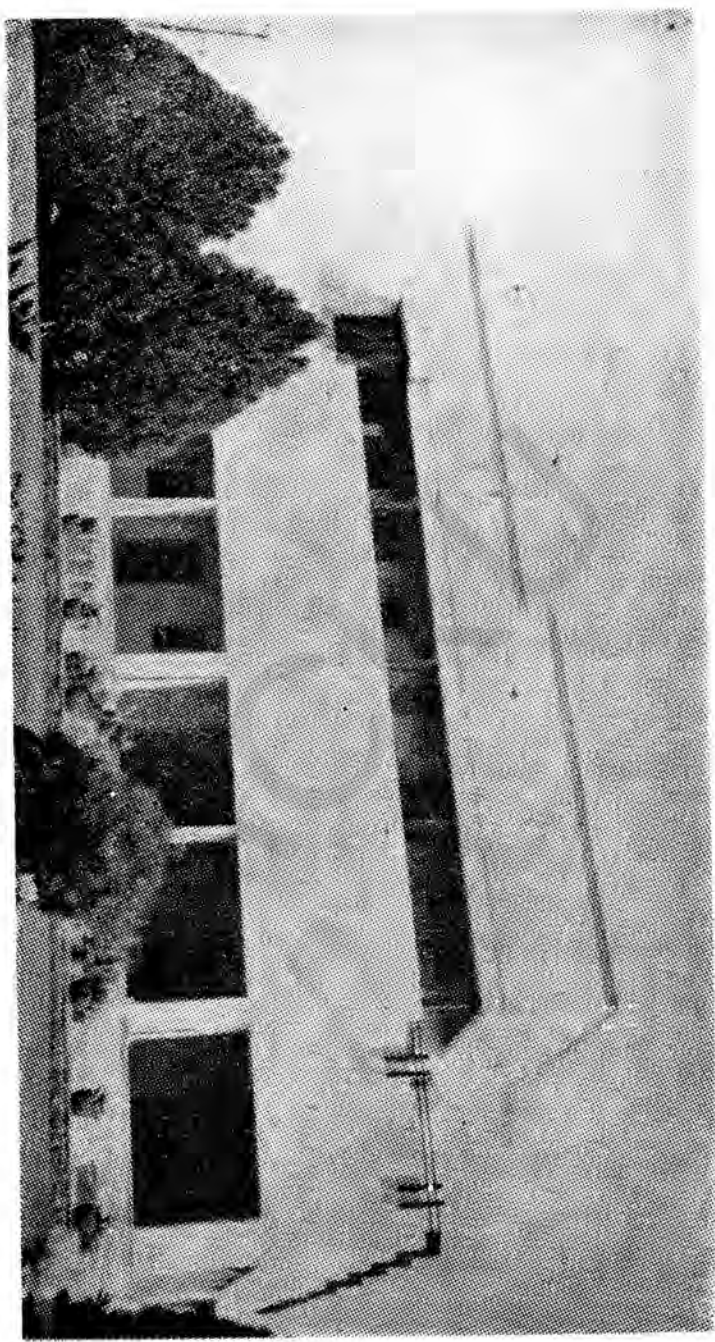
در کتاب های (ضرب کلیم) و ارمغان حجاز و غیر همادریج قطعه یا مثنوی نیست که عنوان یا عبارت دیگر نام نداشته باشد بعضی وقت حتی رباعی ها عنوان دارند این عنوان یا نام حاصل مفهوم آن شعر را ایقاسی نماید مگر غزل ها که در آن مثل غزل های شعرای سلف مطابق مختلفه بوده هر بیت موضوع دیگری را بحث میکند تنها در وزن و قافیه و روی با ابیات دیگر غزل شراکت دارند در معنی این غزلها را عنوان نداده اند این عنوان دادن ها نیز یکی از امتیازات شعر و ذوق و تجربه علامه است ولی از تجدیدات او نیست زیرا شعرای معاصر و ای پیشقدم تر و معترتر از و مثل شبلی، حالی، آزاد، واکبر نیز بعضی اشعار خود را عنوان میدادند و نویسندگان طرز جدید نیز عنوان را شرط لازمی قرار داده اند خواه نظم باشد و خواه نثر.

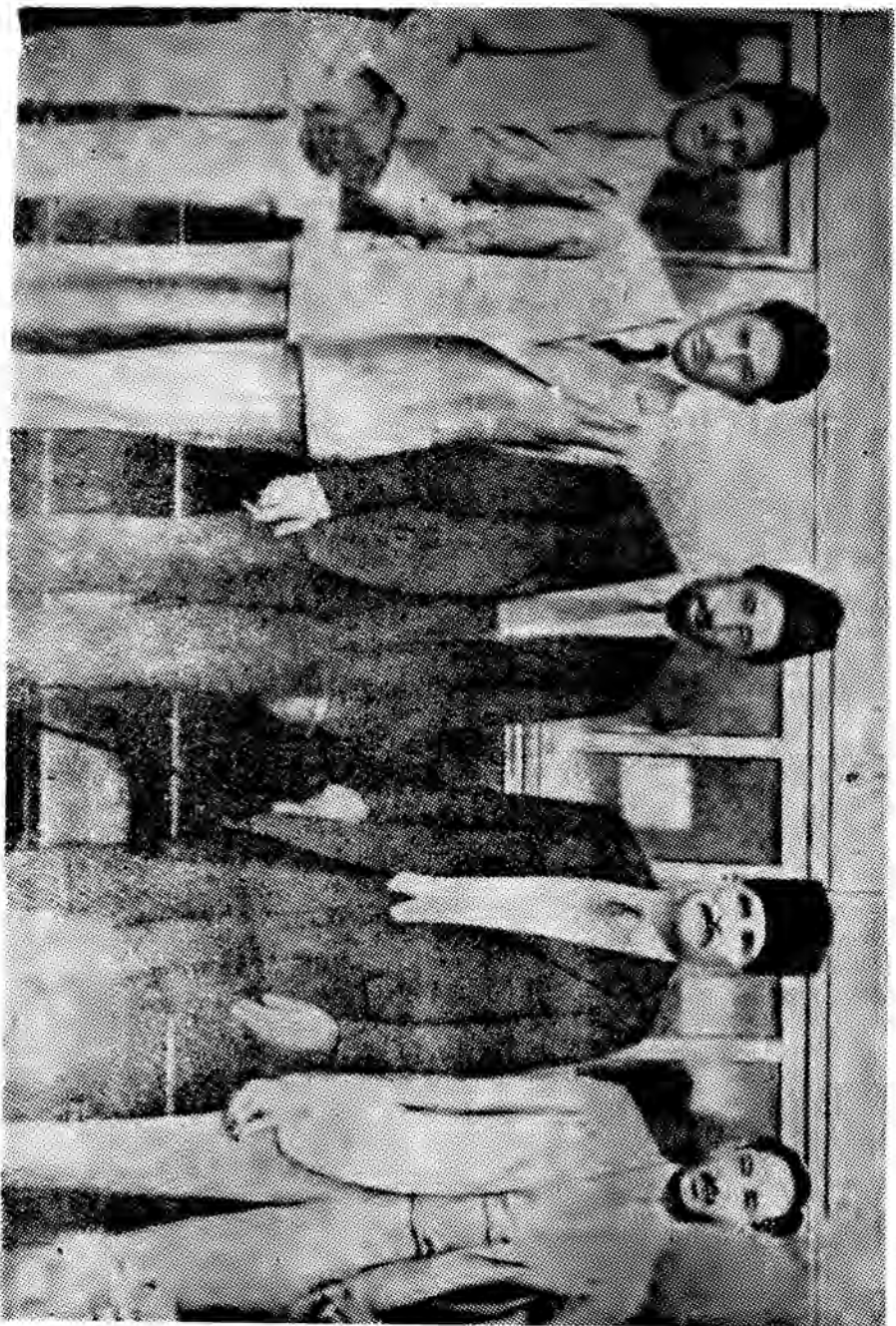
تاریخ و مقام انشاد

در بعضی اشعار پا و رقی می تصریح میکند که این شعرا ثنائی اقامت علامه مرحوم در بهوپال انشاد شده است ولی در اشعار دیگر که اکثریت کتاب را احتوا کرده تحریر نمی شود که چه وقت و در کجا ساخته شده اند بنده علت این امتیاز استثنائیکه برای آثار بهوپال داده میشود فهمید، نتوانستیم. علامه مرحوم به بهوپال چند بار رفته اند گاهی در (شیش محل) قصر شاهی آنجا بوده و گاهی در ریاض بسزل بخانه (واس بسعود) مرحوم میبوده اند و اینرا نیز در پا و رقی تصریح مینمایند که در قصر بوده اند یا در منزل اما باقی اشعار ضرب کلیم بی توضیح مقام است.

ضرب کلیم در سنه ۱۹۳۵ ترتیب شده است یعنی دو سال بعد از سفرشان به کابل در آثار دیگر علامه مثل (بانک در) یا (ارمغان حجاز) نیز نام مقامیکه قطعه شعر در آن نوشته شده موجود نیست نه صریحاً و نه اشارتاً.

• رياض منزل (بيوتاني) (۱۹۳۳ء)





علامه را مرحوم صلاح الدین سلجوقی جنرال قونسل افغانستان درهند برستیش لاهورشایست ووداع میکند وفتیحه علامه برای
روندتیل کانفرنس به لندن رفتن میخوانند

وای کاش همه اشعار شان نام جای ساختن یا آمدن شعر را واضح میکرد
در فهم مطلب آسانی واقع میشد یا کاش در هر شعر وقت و تاریخ انشاء
تجربیر میشد آنهم به مطالبی که فهم آنها اقله برای بنده مشکل است کمک
نموده میتوانست مثلاً در ضرب کلیم یکقطعه موجود است به عنوان (لاهور
و کراچی) وای در خود متن قطعه مضمون شعر چنین است: مسلمان غیور باید
الله تعالی را در نظر داشته باشد مرگ چیست یک سفر به عالم معنی؟ دیت
شهیدانی را که خون شان از حرم بیشتر قدس و قیامت دارد از اعل کایسا
مطلبیدای مرد مسلمان تو مگر حکم (لا تدع مع الله اله آخر) (آیه کریمه)
را فراموش کرده ئی؟

حالا قیاس میکنیم که واقعه قتال بعضی احرار مسلمان واقع گردیده
که این شعر بهمان مناسبت ساخته شده است ولی آن چه حادثه ئی بوده
و کجا و اتع شده؟ که شهید شده؟ و قاتل های نصرانی که بودند؟ و غیره
سوالات بالطبع وارد خاطر میشوند اگر مقام یا تاریخ شعر موجود میباشد
البته انسان و افعه را خوبتر تحقیق کرده، تعلق لاهور و کراچی را درین
مسئله درست فهمیده مناسبت شعر و واقعه را نیز خوبتر بنظر آورده
میتوانست. البته برای خود مسلمانان هند در همان ایام این سوالات
وارد نمی شد ند چرا که از قصه مطلع بودند وای برای کسانی که در آن
مملکت نبودند یا برای همه قارئین بعد از مرور پنجاه سال فهمیدن آن
بی اشکال نخواهد بود.

گزین از لفاظی و لسانی

علامه مسلک و مجرای شعرائی را که صوفی و روحانی خالص نبوده اند
ترک نموده است زیرا خصایص و سجاای شعر آنها لفاظی و حرافی محض
بوده است فرض کنیم که این کار بطمع صله شاهان متولین یا ترس و تملق
نبوده ولی لطیفه گوئی و «اظهار فضل» بوده است یک نکته بدیع یا یک تشبیه
مقبول اصل شوق و قصد شعر سرائی او شان شده بی آنکه اخلاق یا تعلیم و تاقین
مطالب مفیده و ضروریه برای سامعین و قارئین در نظرشان باشد یا در
دعای محیط و کتله متسوبه خودشان را تدقیق نموده و نسخه های دوا
های لازم را ترتیب و تقدیم کنند.

مثلاً رباعی های نفیس ذیل را به بینید :
 از باد صباد لم چوبوی تو گرفت بگذشت مرا و راه کوی تو گرفت
 اکنون ز منش هیچ نمی آید یاد بوی تو گرفته بود خوی تو گرفت

دی سرو بقدر خود تحشم میکرد تقلید قد تو پیش مر دم میکرد
 شد تند نسیم و لاله سر جنبانید گل خنده زد و غنچه تبسم میکرد

حال این رباعی های علامه مقایسه کنید :
 بآن را زی که گفتم پی نبردند ز شاخ نخل من خرما نخوردند

من ای میرا مدام داد از تو خواهم مرا یازان غزلخوانی شمر دند
 تو گفستی از حیات جاودان گوی بگوش مرده بی پیغام جان گوی

وای گویند این حق ناشناسان که تاریخ وفات این و آن گوی
 همین درد دین و ملت است که اقبال را شاعر حقیقی یعنی سنانی و روسی عصر

حاضرش ساخته است چنانچه خودش میفرماید .
 سرازین شاعری خود عار ناید که در دره قرن یک عطار ناید

اقبال هم گاهی با بنده اصول عروض هست و گاهی از آن بغاوت میکند
 قصیده نمیسازد و از تشبیب و تابید گریز دارد بلکه گمان دارم که آنرا

نمی پسندد ، شنیده و جا بی نخوانده ام که به مشاعره های بی معنویات
 مروجه شرکت کرده باشد وای (ترکیب بند) ها دارد و گاهی هم

قطعات خود را بندهای خاتم میدهد ولی اشعار متن (ترکیب بند) ها
 کیفیت معمول و معتاد دارند یعنی تمام بعین قافیه و روی نمیباشند بلکه

هر بیت قافیه و روی جداگانه دارد عبارت و اضطرر ششوی میباشد نه
 غزل و در آخر یک بند ، آن قطعه را صورت یا مشابیه (ترکیب بند) میبخشد

بسیار وقتها بیت بند در اشعار را در دویشان هم کاملاً بزبان دری انشاد
 شده است هکذا رباعیاتش گاهی گاهی پای بند وزن مخصوص رباعی نمیشد

و میگوید که من شاعر نیستم ، اما وقتی که غزل میسازد آنجا پوره وزن و
 و قافیه و روی را رعایت میکند ، این بغاوتها نقایص شمرده نمیشوند

زیرا او بر علم و ادب حاوی است ، از عدم علم نیست بلکه عمد آهمچنین
 آزادیها را اجرا مینماید بنظر بنده این از تجدیدات او است زیرا سهولت

بیشتری به نظم میدهد .

ایضا نظم جدید را که چندان پای بند وزن هم نیست تا به قافیه و روی و
 ردیف چه برسد ، دوست ندارد و آنرا دشمن نظم میدانند و تقلید بیفایده

غرب میخوانند و خودش بآن رنگ شعری نظم نرفته است و علاقه خود را
 در انتخاب با سلسله شعری قدیم و معاصر هند قطع کرد ترا مضر دانسته

و آنرا مخرب تاثیرات شعری شناساند .

اقبالنامه

تمهید -

این مجموعه مکاتیب علامه مرحوم در دو جلد از طرف یکمؤسسه که بنام (اداره اقبال) مسمی است جمع و ترتیب و طبع گردیده است. متأسفانه سنه طبع جلد اول آن نوشته نشده است ولی جلد دوم آن که در آنوقت مرتب اقبالنامه شیخ عطا والله ایمای پروفیسر اقتصادیات (در پوهنتون اسلامی علیگر) از ناظمیت اداره اقبال مستعفی شده بودند دارای سال طبع میباشد که ۱۹۵۱ع است.

مقصد بنده از انتخاب یکتعداد مکاتیب علامه مرحوم و تلخیص آنها مطالب مهمه ایست که ذیل عرض میشوند.

اولاً ازین مکتوبات که تعبیرات غزلسرایانه و استعارات شاعرانه در آنها کمتر راه دارند مزاج علامه شهیر، مسلک و طرز فعالیت های سیاسی و علمی او، حیات شخصی، کیفیات تعلیمی و تعلیمی، شغل های روزمره، سویه اقتصادی شخصی، سلوک او و اعضای خانواده و خدام. محبوب القلوبی و خصوصاً در زمره دوستان و شاگردان و غیره خوب و واضح میشوند. زیرا آئینه اعمال او هم هست نه که تنها اقوال.

ثانیاً از معلومات علمی و اخلاق او قارئین کرام ما استفاده های شایان کرده میتوانند.

ثالثاً حیات اشخاص مایه بین الهی نه تنها حیات یک نفر را نشان میدهند بلکه تمام احوال مملکت، قوه های مختلفه که برای محیط خدمت میکنند، نوع مشکلات کار که به امراض میمانند و تدابیر و قایوی و معالجاته نیکه افراد و جماعات در اثباب اجرا میکنند، سویه عمومی کارکنان و غیره همه آشکار و دقیقاً نمایان شده میتواند.

را بعداً در مکتوبها که در ازمنه مختلفه و احوال متنوعه نوشته شده‌اند نقشه‌های دیپلوماتانه تا کتیک‌های سری و غرضمند یهای در کمین ندارند. پس تصنع در آنها نیست حتی نویسنده غالباً همیشه مدرك نبوده که این مکتوبها یکروزی جمع و طبع خواهند شد.

لهذا حقابق راز و دتر بدست میدهند.

خامساً- موضوعاتی که عاید بوطن عزیز و رجال مادر آنجا موجود است، با افکار و احساسات خود علامه در ین باب و بعضی دیگر از دوستان و همکاران او خوب واضح میشوند.

جلد اول این مجموعه مکاتیب ۷۷۴ صفحه متوسط و دارای ۲۶۷ مکتوب است که بنام قریب پنجاه نفر نوشته شده‌اند بعد از فهرست اسامی مکتوب الیهم فهرست کوچک دیگری از عکس‌های اصل مکاتیب که بخط خود علامه مرحوم اند تهیه شده‌اند. بعد از آن نام رؤسای مؤسسه (اداره اقبال) و وظایفشان داده شده.

بعد از آن دیباچه ایست که در ۱۸ صفحه مرتب مذکور (شیخ عطاوالله) بر طرز ترتیب کتاب نوشته‌اند و در آن ذکر و شکر مفصل کسانی است که این مکاتیب را در دسترس مرتب صاحب گذاشته‌اند. یا بعضی آثار نظم و نثر علامه که طبع نشده بودند و بدست او افتاده نقل نموده‌اند و آن بسیار کم است.

بعد از آن چار صفحه مقدمه ایست که فاضل بارز نواب داکتر الحاج محمد حبیب الرحمان خان صاحب شروانی که لقب (صدر یار جنگ) دارند براقبالنامه نوشته‌اند. این شخص یکی از اعلام اهل نضل و رهنمای علما و ادبای مسلمانان در هند شمرده میشوند و یگانه شخصی هستند که انتقادات او بر آثار علامه قیمت زیاد و اصابت کامله دارد و خود علامه هم بآن معترفست و عرض شکران و آرزوی دوام انتقادات

شاعران قدیم مینماید، جناب شر و انبی اول شخصی هستند که نقل مکاتیب علامه را به مرتب صاحب می فرستند و میرسانند و ای متأسفانه این مکتوب ها صرفه مکتوب اند و در آن تفصیل انتقادات شان و هکذا تفصیل تقریظ و تحسینات شاعران علامه ذکر نمی فرمایند. مکتوبها در ۱۹۰۳ ع نوشته شده اند.

مقدمه جناب شر و انبی کیفیت شنا سازی خود با علامه مرحوم را شرح میدهند در اجتماعات انجمن حمایت اسلام لاهور از سنه ۱۹۰۲ ع شروع و تا سنه ۱۹۰۵ که سال سفر علامه است بطرف اروپا دوام میکند و پس فاضل مذکور در مقدمه مینویسد که سرفوقیت و مقبویت علامه چه بود؟ به تا کجاست تمام قارئین را متوجه می سازد و بعد میگوید سرفوقیت فوق العاده او یافتن سعادت شاگردی شمس العلماء مولانا سید میرحسن صاحب بود که یادگار و پیرو نشی قدم علمای کرام سلف و یکی از مقتدایان پر برکات بوده عربی و دری را علامه از ایشان یاد گرفته بود.

مرتب صاحب (اقبالنامه) نیز نظر به جناب شروانی را تأیید کرده قبالنامه را بنام نامی همین ذات ملکوتی معات اهدا و انتساب نموده او را (خضر اقبال) میخواند و اعتراف بر احترام خود علامه را نیز به کسب فیاض سیادت ماب موصوف به دو بیت علامه درج مینماید که خلاصه آن اینست (آستان آن شمع بارگاه مرتضوی برای من مثل حرم است، غنچه آرزوی من از دم او شکفته و مروت او مرا نکته دان ساخته است.) بعد از آن عرض ناشر کتاب شیخ محمد اشرف است که او هم تقاضا میکند پیش هر کس هر چه از علامه مرحوم (مکاتیب و غیره) باشد سعی کند که طبع شود.

در جلد اول اقبالنامه کسانیکه از همه بیش مخاطب علامه مرحوم بوده اند سه نفرند .

- ۱ - مولانا سید سلیمان ندوی مرحوم ۷۰ مکتوب
- ۲ - داکتر سید راس مسعود مرحوم و خانم او و معنون (۱) حسن خان ۳۷ مکتوب

۳ - داکتر محمد عباس علی خان المتخلص به لعل ۲۹ مکتوب

با نفر اول شاگردش مخاطبه دارند، او را مولانا، استاد الكل و مخدوم خطاب مینمایند. نه تنها در مسائل غامض دینی و فلسفی از او استفسار ها و استفتائاتی مینمایند بلکه برای هر شک شبهه ای که دچار میشود رای مولانا را می پرسند. کتابهای محتاج البهارا از او خواش میکند. مولانا نیز با جدیت تمام متوجه تکمیل معلومات سایل عزیز و گرانقدر خود است و لو این کار مدت مدید و تتبع جدیدی لازم سازد، حتی خامی های بعضی الفاظ و تعبیرات اشعار او را با و یاد او میشود و علامه اقبال از آن نکات اظهار نهایت مسروریت و معنویت مینماید و گاهی برای برائیت ذمه و دفاع از شعر خود مقابله و سیاحت هم میکند اما بسیار مؤدبانه .

ذاتاً مولانا سید هم هستند و اقبال احترام بی نهایت به سادات دارد. بنده بعضی از مکتوبها را کامل ترجمه میکنم و از بعضی تنها مطالب مطلوبه را تا قارئین گرام بهتر بروضعت علم بیازند مکتوب ۲ (صفحه ۱۱۲ جلد اول مکاتیب)

مخدومی! السلام علیکم

مراجعت (۲) مع الخیر مبارک

شما یک کار بزرگی اجرا کرده اید که صلۀ آن از طرف ملت بصورت شکر گذاری تقدیم شده. میرود و معلوم نیست که از دربار نبوی (صلعم) بچه صورتی عطا خواهد شد جواب: وزرای انگلیز همان است که همه شه در چنین مواقع میدهند .

- ۱ - این شخص از اقربای سید راس مسعود معلوم میشود واهی مدبر کنترل خوراک بهو بال بود گاهی منشی خصوصی مسعود مرحوم بوده در ایام مریضی مسعود اقبال مکتوبها را بنام معنون معنون کرده است (داوی)
- ۲ - مکتوب الهی (سید سلیمان) از سفر اروپا عودت کرده بود .

انوسن لبشرین مثلنا و قومها همانا عابدون
 آیا ما (۳) ایمان بیاوریم بدو انسانی کہ مثل ما هستند حالانکہ
 قومشان غلامان ما میباشند .
 با اینهمہ یقین داریم کہ سفر اروپای وفد ہندی نتایج نہایت اہم خواہد
 بخشید امید است کہ صحت شما خوب خواہد بود والسلام
 مخضص محمد اقبال

مکتوب ۲۵

لاہور ۳ مئی ۱۹۲۲

عید مبارک باشد (۴)

مخدومی السلام علیکم

بندہ میخوانستم بشما بنویسم کہ حالات مفتی عالم جان رادر معارف نشر
 نمائید چیزی از حالات اورا (مسلم سینتروڈ) لندن شایع نموده است
 در معارف (۵) اسروزہ از آرزوی من زیاد تر مضمونی نشر
 شدہ است جزا کہ اللہ . اگر مدیر «معارف» صاحب کشف نباشد پس کی
 خواہد بود؟ اگر بعضی تصانیف علمای اسروزہ (خاک) روسیہ در باب اسلام
 بدست بیایند ترجمہ آنها باید در ہند شایع نمود یادداشتی کہ در باب
 (خضر (۴) راہ) تحریر فرمودہ بودید موجب شکران گردید . در باب جوش
 بیان آنچه نوشتہ آید صحیح است ولی این نقصان برای نظم مذکور (اقبال بخمال
 من) از ضروریات بود . پختہ کاری جناب خضر، تجربہ او، نظر او و پروا قعات
 و حوادث عالم بیشتر از اینہا ہمہ طرز طبیعت او کہ از سورہ کہف معلوم
 میشود مقتضی آن بود کہ جوش و تخیل رادر ارشادات ایشان دخل کمتر

۳ - قول فرعون و همکارانش بحضرات موسی و ہارون (ص)

۴ - این جملہ در اصل ہمین طور بود یعنی بہ دری بود .

۵ - «معارف» نام مجلہ ماہانہ ایست کہ از دارالمصنفین اعظم

کپشایع میشود (تحت ادارہ مولانا سید سلیمان ندوی،

۱ - اثر خود علامہ اقبال .

باشد چنانچه بعضی بندهای این نظم را من خود کشیدم زیرا در آنها جوش بیان بسیار زیاد بود و به طرز مزاج حضرت خضر موافقت نداشت آن بندها را جزو کدام نظم دیگر خواهم ساخت .
امید است که مزاج شما بخیر باشد والسلام
مخلص محمد اقبال

مکتوب ۲۶

۵ - جولای ۱۹۲۲

مخدومی السلام علیکم برای یادداشتی که شما در معارف بر (پیام مشرق) نوشته اید سراها سپاس هستم خط پروفیسر نکسن هم آمده است او می نویسد که این کتاب (به طرز) جدید و پراز خیالات اور یچنل (اصلی و بدیع) بوده جواب قابل تحسینی برای (دیوان مغربی) کویتی (نویسنده مشهور آلمان) شده است ولی برای من رای شما بیشتر از پروفیسر نکسن قابل افتخار است سید نجیب اشرف صاحب در مضمون خود ذکر (لطیفه غریبه) محمد دارال را آورده است این کتاب کوچک است و من آنرا از ایران طلبیده ام اگر ایشان با شما آنرا خواندن می خواهند میفرستم چون اهل ندوه آنرا ببینند خواه بخوانند یا نه .

توقع داشتم که در جلسه سالانه انجمن حمایت اسلام شمارا خواهیم دید بهمین خیال به جلسه رفتم که شما را با خود آورده مهمان خواهم ساخت ولی به اجتماع مذکور که رفتم ما یوس شدم . خیر بکدام موقع دیگر که انشا الله موفق خواهم شد آیا (تفهیمات الهیه) طبع شده است ؟

امید است مزاج بخیر باشد والسلام
مخلص محمد اقبال لاهور

مکتوب ۲۸

لاهور

۲۲ - اگست ۱۹۲۲

مخدومی جناب مولانا السلام علیکم
نوازش نامه شما همین دم رسید برای آن بسیار شکر گزارم آنقدرها آگاهی که شما بخشیده اید اگر زمانه فرصت بدهد برای تمام عمر من کافیهست .

رساله تحقیق زمان از مولانا حکیم برکات احمد صاحب بهاری ثم تونکی چاپی است یا قلمی؟ اگر قلمی است از کجا بدست خواهد آمد عاریت؟ علی هذا الایاس (عبقات) مولانا شاه اسمعیل شهید و (جوهر الفرد) قاضی محب الله و تمام تصنیفات حافظا مان الله بنارسی از کجا پیدا میتوان کرد؟ درین آو آن بحث زمان و مکان و حرکت در مباحث فلسفه و سایرین از همه مهترین بحث است. از مدت زیادی خواهش دارم که نقاط نگاه حکما و صوفیه اسلام بار و بار و شناس ساخته شوند. یقین دارم که این کار اثر بسواریکی پیدا خواهد کرد.

خطبات سراپوهنتون آکسفورد طبع میکنند، ترجمه اردوی آنرا نیازی صاحب تمام کرده اند سر رشته طبع آن هم عنقریب شروع خواهد شد. کتا بها یک در و الا نامه خود ذکر فرموده اید آیدار کتا بخانه دارالمصنفین (۱) یافته میشوند؟ اگر باشند من چند روزی آنجا میایم و به مدد شما بعضی از آنها را دیده خواهم توانست.

در کتا بخانه پوهنتون پنجاب بعضی از آنها موجود اند مگر همه آنها آنجا نیستند علاوه بر آن علمای که شوق و شغف علمی داشته باشند درینجا موجود نیستند که از آنها وقتاً فوقتاً استفا ده شود. فی الحال من به کمک مولوی نور الحق صاحب مباحث (۲) مشرقیه را مطالعه کرده میروم. بعد از آن به مطالعه شرح (۳) مواقف قصد دارم. زیاده چه عرض کنم امید است که مزاج شما بغیر باشد برای زحمت هائیکه گاهی بشما میدهم عفو خواهید فرمود. ملخص بحث زمان از حضرت ابن عربی را اگر عنا یت فرمائید عن مرحمت است در روشنی ملخص مذکور شما کتاب را خودم خواهم خواند. والسلام مخلص محمد اقبال.

۱- دارالمصنفین مؤسسه شبلی نعمانی مرحوم است که در شهر اعظم کرب رئیس آن علامه سید سلیمان ندوی بودند (رحمه الله تعالی) رساله معارف از همین جا شایع میشد.

۲- تصنیف اہم امام رازی در طبیعیات و الہیات.

۳- کتاب مشہور در فلسفه و علم کلام.

مکتوب ۳۳

لاهور ۱۸ - اگست ۱۹۲۳

مخدومی السلام علیکم

درین ایام پوهنتون مشهور جمہیر متحدہ امریکا (کولمبیا) یکے کتابی بنام (نظریات مسلمین در باب مالیات) شایع نموده درین کتاب نوشته است کہ اجتماع امت نص قرآنی را منسوخ کرده میتواند

مصنف علاوه میکند کہ نزد بعضی حنفا و معتزله اجماع امت این اختیار را دارد ولی او هم حوالہ نمی دهد لہذا از حضور شما این سوال را میکنم کہ آیا در آثار فقهی ازین قبیل چیزی یافتہ میشود؟

سوال دیگر اینکہ برای شخص شما درین باب چہ است؟ ہندہ از حضور مولوی ابوالکلام صاحب نیز در عریضہ بنی پرسیدہ ام اگر جناب شما زود جواب بدہید نہایت ممنون خواہم شد .

مخلص شما محمد اقبال پیرسٹر

۳۳ میکلود رود لاهور

۳- (خلاص جواب مولانا)

ہیچ کسی نگفتہ کہ اجماع نص قرآنی را منسوخ میکند . مصنف مذکور امریکا، بی غلط نوشتہ است (آمدی) در الاحکام می نویسد ان الاجماع لا ینسخ خلافاً لبعضی المعتزلہ (جلد ۳ صفحہ ۲۲۹) بعضی معتزلہ چنین می گفتند مگر رأی آنها مقبول شدہ نتوانست . آمدی در باب یک مسئلہ خاص حصہ شرعی یک حوالہ را نقل کردہ و بعد بہ آن جواب نوشتہ است (رد کردہ) از آن تحریر استدلال مصنف امریکی خطای صریح و غلطی محض است (مرتب اقبال نامہ) آمید یا آمد بکسریم یکی از ولایات عراق است . (داوود)

مکتوب ۳۷ لاهور

مخدومی السلام علیکم . شما در یکی از مکاتیب گذشته‌تان نوشته بودید که از حضور سرور کائنات (صلعم) اگر کدام مسئله پرسیده میشد آن حضرت گاهی انتظار وحی میکشیدند اگر وحی نازل نمیشد از آیات قرآن شریف استدلال فرموده آیات را میخواندند . حواله این بیان در کدام کتاب یافته خواهیم توانست (۱) آیا شما این را از کتاب ارشاد الفصول قاضی شوکانی گرفته‌اید ؟

مطلب دومی که جستجو میکنم که :- آیا جوابیکه بنا بروحی می دادند بر تمام است حجت میشود ؟ (۲) (و آن وحی در قرآن شریف داخل شده است) ؟ آیا جوابیکه بنا بر استدلال میفرمودند و در آن وحی داخل ندارد آیا آنهم بر تمام است حجت است (۲) اگر جواب مثبت است از آن لازم می آید که تمام استدلالات آنحضرت (صلعم) در وحی داخل (۳) هستند یا به الفاظ دیگر آید در بین قرآن و حدیث فرقی نیست (۴) از جواب مطلع فرموده ممنون سازید .

مخلص محمد اقبال

۱-۶ - اکتوبر ۱۹۲۳

مکتوب ۳۸

لاهور ۱۸ مارچ ۱۹۲۶

مخدومی السلام علیکم ! درین ایام احتیاج شدیدی موجود است برای بوجود آوردن یک تاریخ مفصل فقه اسلامی در سربلین مبحث

خلص جوابات مولانا عاید بسوالهای مذکور :

۱- ذکر آن در کتب احادیث آمده است .

۲- بی شبهه

۳- در وحی خفی داخل هستند .

۴- فی صاحب در هر دو فرق بسیار است قرآن با الفاظ وحی و بتواتر منقول است و این حدیث های شریفه معنأ از وحی مأخوذند و بتواتر منقول نیستند .

یک کتاب کوچکی شایع شده بود که من آنرا دیده ام مگر متأسفانه بسیار کوچک و مختصر است و مسایلی را که بران بحث لازم است مولف آن آنها را از نظر انداخته اگر مولانا شبلی (رح) زنده میبودند من از ایشان التماس می نمودم. حالاً غیر از شما دیگر کیست که این کار را انجام بدهد؟ من بر اجتهاد یک رساله نوشته بودم ولی چون عاید به بعضی امور دل مطمئن نبود آنرا تا حال شایع ننموده ام اگر بیاد شما باشد از شما نیز عاید به چنین امور استفسار کرده بودم توجه جمعیت العلمای هند باین طرف از ضروریات است چون شما صدر این جمعیت میباشید لہذا از شما التماس میکنم که اینکار را بالتمام بدست خود بگیرید و دگرار کان ندو و طلبہ فارغ التحصیل را شریک کار بسازید تا که به اقوام اسلامیہ اصل حقیقت فقہ اسلامی معلوم شود من شنیده ام کہ مسلمانان البانیا و ضوراترک (۱) کرده اند و ممکن است کہ در نماز نیز تغییری داده باشند احوال ترکیہ بخود شما معلوم است (۲) در مصر نیز تحریکی ازین قبیل جاریست (۳) شاید در ایران و افغانستان نیز ظهور کند در ایران اقدیشہ از بابی هاموجود است و من مشوشم کہ خطر اسماعیلی باز ظهور نکند یک اصطلاح قدیم اسلامی سوجو د است (صوت الهی) یعنی آواز قبولہ زیرا درینوقت در عالم اسلام کدام شخصیت خاص (مسلم المعموم) موجود نیست کہ انقلاب طبایع امروزہ را اداره و رہنمائی کردہ بتواند مقصود اصلی اینست کہ امروز عالم اسلام احتیاج شدیدی بہ رہنمائی دارد و بعقیدہ من بعضی علمای هندوستان این کار را با حسن وجه انجام دادہ میتوانند. از پهلوی سیاسی ما سایر اقوام اسلامیہ را چندان مددی کردہ نمیتوانیم ولی باعتبار دماغی برای آنها بسیار کار کردہ میتوانیم... ارشاداتی را کہ در آیہ (کریمہ) وصیت آمده نیز خوب

۱- این خبر غلط بود.

۲- در ترکیہ هیچ تغییری در نماز وارد نکرده اند.

۳- این خبر نیز بی اساس است حقیقت ندارد.

این همه حاشیہ ها از مولانا سید سلیمان است

فهمیده نمیتوانیم از این زحمت دادنها عفو میخواهم اگر فرصت داشتید از جزئیات نیز مرآگاه بسازید برای این احسانها همیشه شکرگذار خواهیم بود .

بعضی خیالات نتیجه نقطه نظر فلسفیانده عصر حاضر اند برای ادا و ایفای آنها از اسلوب بیان فارسی قدیمی کمکی نمیرسد برای اظهار بعضی تاثرات الفاظ پیدا نمیشوند لهذا به اختراع ترکیب مجبوری دست میدهم البته این اختراع برای اهل زبان ناگوار می افتد زیرا دل و دماغ به آنها مانوس نمی باشد در نوشتن بعضی اشعار مرآتقدر زحمت و تکلیف روحانی رسیده که بیان نمیتواند شود باز هم شکرالله تعالی به جامی اورم کاش چند روزی ملاقات شما حاصل میشد و موقع استفاده از صحبت شما میسر میگشت اسید است که مزاج شما بخیر خواهد بود .
مخلص شما محمد اقبال

از مکتوب شماره (۹۸) که به عنوان مولانا سید سلیمان ندوی نوشته اند ذکر دعوت نامه اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید برای خود و مولانای مذکور و جناب سید راس مسعود (رحمهم الله تعالی) آغاز شده است و تا مکتوب ۵۷ که نه عدد مکتوب شود ذکر همین سفر به افغانستان آمده است که از صفحه (۱۶۷) کتاب تا صفحه (۱۷۷) و از ۱۰ - سپتامبر ۱۹۳۳ مسیحی تا ۸ - اکتوبر همان سال را احتوا میکنند .
و در مکتوب ۵۸ مورخه ۱۸ نومبر سال مذکور بر خبر مدحش شهادت اعلیحضرت شهید اظهار تاسف عمیق و اضطراب کشیدیم .
در مکتوب ۶۲ (مورخه ۲۴ جنوری ۱۹۳۴) به مولانا مینویسد که سفرنامه کابل شما بسیار دلچسپ است ممکن شما یک بار باز آنجا رفتنی شوید .

در مکتوب ۶۳ (مورخه اول فبروری ۱۹۳۴) مینویسد که در باب اجتماعاتی که قبل از آمدن مولانا عاید به مشوره تعلیمی در کابل منعقد شده بودند سید راس مسعود بعضی یاد داشت ها گرفته بود بر علاوه مادونقریش محمد خان وزیر خارجه و اعضای انجمن معارف و مشاور ترک شان نیز شامل بودند . خطهای سرور خان نیز آمده بود .

در مکتوب ۶ مورخه ۶ سپتامبر ۱۹۳۴ باز به مولانا مینو یسد که
مقرن نامه افغانستان شما خوب است مردم آنرا بسیار پسندیدند
اما با نفر دوم وضع مکاتیب علامه اقبال رقیقانه است نه شاگردانه
میسراس مسعود را بنده (۱) بواسطه رساله معارف دار المصنفین شبلی (رح)
شناخته بودم زیرا در رساله معارف که بنده مشترک آن بودم تقریظی
عاید بیک کتاب آن مرحوم خوانده بودم کتاب مذکور نتیجه سفر اس
مسعود به جاپان برای مطالعه طرز و سویه تعلیم و مکاتب جاپان بود چون
تدقیقات او را نتیجه خیز و متمتع یافته بودم لهذا از آمدن او بکابل مسرور
بوده در باغ به بر ملاقات علامه اقبال و اورفته و به صحبت شان مشرف
گردیده بودم ولی از این قدر روابط قریب اقبال و سیدراس مسعود مطلع
نبودم .

سیدراس مسعود از روی جلد اول (اقبالنامه) چنین عنوان و القاب دارد
(نواب مسعود یار جنگ بهادر داکتر سید راس مسعود)
و از ساکنان بهوپال و نزد اعلی حضرت حمید الله خان که ذکر او را درین
رساله کرده ام صاحب رتبه و جاه و اعتمادز یاد و وزیر معارف بهوپال
بود مشارالیه و قتی که در پوهنتون اسلامی علی گرنایب رئیس بود با علامه
مرحوم شناسائی پیدا کرده بعد ها این شناسائی به رفاقت بسیار صمیمی
انجامیده و روابط دوستی شان تا دم مرگ دوام داشت راس مسعود
میدانست که علامه اقبال اکثر اوقات مریض بوده از پیشه (وکیل
مدافع) که یگانه وسیله حصول نفقه او بود محروم شده است و پیشه مذکور
نیز مانع شعر و سخن و تالیف کتب و خطبات او میگردد لهذا از نزد نواب
صاحب بهوپال حمید الله خان معاش مستمری برای او منظوری گرفت
و همچنان از سر آغا خان (که از طرف انگلیز ها لقب هزها یمن یافته بود)
نیز برای او معاشی مقرر کرد ولی علامه معاش سر آغا خان را نپذیرفت
و معاش حمید الله خان را قبول نمود برای شرح و تفصیل آن مناسبات بین
این اشخاص و مطالب لازمه دیگر بعضی از مکاتیب علامه را به
سیدراس مسعود (وزیر معارف بهوپال) ترجمه و بعضا تلخیص مینمایم .

مکتوب ۵

(در اصل به انگلیسی نوشته شده بود. بعدها بار دو ترجمه شده)

لاهور:- ۲۶- اپریل ۱۹۳۵ ع

مسعود عزیز من! نوازش نامه رسید از خبر علالت شما مشوش شدم دعا میکنم که الله تعالی شما را زود صحت کلی عطا فرماید من انشاء الله تا آخری به بهوپال خواهم آمد خانم من از عرصه ده سال بیمار و به عوارض جکرو قلب مبتلاست و حالات او را بیشتر ضعیف ساخته .
مایان تا وسط می انشاء الله به خانه نو خود خواهیم رفت خدا کند تا آنوقت خانم من همت رفتن و گشت کردن پیدا کند شما نسبت بمن علاقه نیکه اظهار فرموده اید سبب ممنونیت من گردیده ولی در گفتن این مطلب بشما هیچ حاجت تا مل ندارم که من امید بسیاری برای کامیابی این سلسله ندارم چند وقت قبل این خیال مرا خوش میساخت که در مساعی شما امید قوی برای موفقیت موجود است و در انصورت برای من ممکن میشد که در حق قرآن کریم مطابق افکار عصر حاضر آن یاد داشت های خود را مهیا میساختم که مدت مدیدی زیر غور من بود ولی حالانکه منم چرا چنان حس میکنم که این خواب من شرمندہ تعبیر نخواهد شد اگر برای من سامان وقف نمودن ساعات باقی مانده حیات مستعار میسر شود، من میدانم که از آن یاد داشت های که دایر به قرآن کریم دارم چیز بهتر دیگری بمسلحان عالم تقدیم کرده نمیتوانم بهر حال دیده شود هر کار در قبضه قدرت الله تعالی است اگر شرف این خدمت اسلام درین عالم جدید برای من مقدر باشد الله تعالی برای تکمیل آن ذرائع لازمه ضروری را مهیا خواهد فرمود .

به خدمت بی بی مسعود صاحبہ سلام بگوئید علی بخش نیز به هردوی شما سلام و جاوید نیز بشما و آنها آداب عرض و تقدیم مینماید .

محمد اقبال

مکتوب ۱۰-۱۵ جون ۱۹۳۵ ع

مسعود عزیزم، امید است شما و خانم بهمه وجود ارای خیریت باشید من هنوز در انتظار خط شما هستم امید است که احکام لازمہ عاید بوجوه تقاعد صادر شده باشند مرا حالا صرف انتظار همان فرمانی است که در مکتوب سابق بشما نوشته بودم. اگر اعلیٰ حضرت (نواب حمید الہ خان) از پیج مری عودت فرموده باشند فرمان را نویسانید ارسال دارید.

دیروز تلگرام دولت افغانستان عاید به تعزیت و تسلیت (بسبب فوت مادام اقبال) هم رسیده و امروز سردار صلاح الدین سلجوقی شخصاً برای تعزیت آمده بودند. بسیار پیغام حوصله افزاو مسرت بخش است مکتوب لارد لودین از لندن رسیده و می پرسد که برای ایراد نطقی ها (ریورڈز لکچرز) چه وقت به لندن می آئید؟ ولی اولاد ہارا گذاشته رفته نمیتوانم. مادر (مرحوم) شان وصیت کرده کہ اولاد ہارا یکروز ہم از خود جدا نکنید. از احوال خیریت خانم مرا آگاہ سازید و سلام مرا بآنها برسانید.

محمد اقبال شما

مکتوب ۳

۳۲۷

لاہور - ۳۱ - جولای ۱۹۳۷ ع

عزیزی ممنون! امروز صبح مکتوبی بشما فرستادم از صبح امروز تا بعد از ظهر کسانیکہ (رامن مسعود) مرحوم را میشناختند و کسانیکہ غایبانه معترف آنها بودند برای تعزیت آمده میرفتند. ماتم مرحومی عالم گیر است تلگرام کہ ملفوف این مکتوب میفرستم از سردار صلاح الدین خان سلجوقی جنرال قونسل افغانستان مقیم سلمه است. آنها خواهش کرده اند کہ به بازمانده گان محترم مرحومی رسالہ شود بہر باقی نموده آفرایہ والدہ محترمہ و خانم صاحبہ سید مرحوم نشان بدهید. والسلام محمد اقبال

مکتوب ۵ مورخہ ۷ - اگست ۱۹۳۷

عزیزم ممنون صاحب! برای لوح مزار مسعود مرحوم این رباعی را انتخاب کرده ام.

نه پیوستم درین بستان سرا دل ز بند این و آن آزاده رفتم
چو باد صبح گردیدم دمی چند به گلها آب و رنگی داده رفتم
این رباعی را من برای لوح مزار خود ساخته بودم ولی تقدیر الهی (ج) همین
بود که او قبل از من از دنیا برود حال آنکه به لحاظ عمر باید من از او
پیشتر میمردم علاوه بر مضمون رباعی بیشتر از من به زندگی و موت او
صادق تر میاید .

و اگر شعاعها یک بیت را برای لوح مزار پسند مینمائید پس بیت ذیل
بخیال من بهتر خواهد بود .

ای برادر من ترا از زندگی دادم نشان
خواب را مرگ سبک دان مرگ را خواب گران

باقی خیریت است غم مسعود تا من زنده ام زنده خواهد بود مکتوب پیشتر را
جواب مفصل بنویسید .

محمد اقبال

شما یاد داشت کرده خواهید بود که اشعار مجوزة علامه برای لوح مزار
هر دو بزبان دری هستند معلوم است که در علیگروهکذا در بهوپالی
ها زبان دری هنوز خوب مروج بوده است .
اگرچه سلسله این نامه ها و مکاتبه طولانی است ولی بهین نمونه ها اکتفا
میکنم .

علامه اشعار دیگری نیز در ماتم سیدرامن مسعود مرحوم انشا نموده اند
و بمطبوعات پنجاب و علیگروه دکن فرستاده و نشر شده و در کتابهای
او نیز دیده میشوند .

فهرسوم دکتر محمد عباس علی خان صاحب المتخلص به لعله جاگیر دار توده
پور خاندن بمشرقی صوبه متوسط است . وای با او نه مثل مولانا سید
سلیمان ندوی شاگردانده مستفیضانه مخاطبه میکند و نه برنگ مسعود
رفیقانه بلکه او را بصورت شاگرد تعلیم و تلقین مینماید نظم های او را
اصلاح و تصحیح و امتقارهای او را جواب و هدایت میدهد .
مثلا در مکتوب خود با او مینویسد .

مکتوب ۱۲

مکرمی لعل صاحب ! السلام علیکم .
 دو خط یک کارت ورومان شما بذریعه برید سفارشی رسیدند . . .
 جواهر پاره های شما در گنج سخن محفوظ اند و از دیدن آنها من محفوظ
 میشوم . خدا کند برای شاعری سهلت کافی بیاید .
 بشنوید :- برای غزل و رباعی قافیه شرط لازمی است اگر ردیف بان افزوده
 شود لطف سخن بیشتر میشود البته نظم محتاج ردیف نیست قافیه البته لازم است
 چند وقت شده که (در محیط) نظم های بی قافیه و ردیف ساخته و نوشته
 میشوند ، اینها تقلید نظم های انگلیسی میباشند که آنرا در زبان انگلیسی
 (بلینک و رس) می نامند و در عربی (نثر مرجز) باید نامید اگر چه ذوق عمومی
 همینطور آمده رفته ولی بخیال من این روش در آینده مقبول نخواهد شد .
 برای نظم ها و لا موضوع و مضمون باید جستجو شود ، مضامین طبیعی با
 انتخاب اعلای موضوع قدری لطف میدهند و من دیده ام که نظم های شما
 حتی الامکان از این خصوصیت مالا مال اند . پخته گی کلام حالا هم در خیالات
 شما موجود است و با شوق و مهارت رفته رفته حاصل خواهد شد .
 مسئله شاعری قدیم و جدید نیز برای سرمایه ادب یک موضوع گردیده .
 بحث جدید و قدیم را من تا حد مضامین فرسوده قبول دارم .
 احساسات و جذبات شاعر روح شاعری است . جذبات انسانی و کیفیات
 قلبی عطای الهی است (ج) ولی ضرورت است که طبع سوزون برای ادا نمودن
 آن ، الفاظ پراثر جستجو کند تقسیم اصناف نظم که از قدیم آمده اند همیشه
 موجود و جذبات و احساسات انسانی تا به حال خواهند ماند . لہذا باید
 دانست که احساسات و جذبات هر شاعری که از ماحول اثر پذیر باشد آن
 شاعر حاصل طرز جدید متصور شده میتواند نه که نفس شعری ! اگر مایل
 ورزی قوانین عروض را پیشه کنیم قلعه شاعری منهدم خواهد شد . ازین
 نقطه نظر باید گفت و این چنین گفتن کامل صحیح است که کار شعری
 موجوده باید تعمیری باشد نه تخریبی . خدا حافظ

مخلص محمد اقبال لاهور ۱۰

اپریل ۱۹۳۳

مکاتیبین و مخاطبین درجه اول علامه همان ذواتی بودند که مطالع شده اند در درجه دوم اشخاصی هستند که تعداد مکاتیب به آنها کمتر است ولی باز هم از اشخاصی نیستند که صرف یک مکتوب به اسمشان صادر شده باشد از ایشان نیز چند مکتوب را ترجمه یا تاجیص میکنم تا سابقه نیکه علت مکاتیب شده است و مشغولیهایی که در مناطق و صحنه های مختلفه علامه مرحوم داشته و نوعیت و سویه آن فعالیت ها آشکار شود .

شخص اول درین درجه ثانی مولانا عبد الماجد در یا بادی مدیر (صدق) یکی از علمای فعال مشهور مسلمانان هندوستان بوده، بنام او یازده مکتوب صادر شده هموائی او و علامه اشتراک مقاصدشان را نشان میدهد که غم خواری دین اسلام است خصوصاً در هند زیرا «از یکطرف حکومت اجنبی و سیاست او شکستن وحدت رعایا بود، و از طرف دیگر هند و ازم که آنهم حرکات برخلاف استقلال مسلمانان را داشتند از دیگر سوجهات و اختلافات بین خود توده اسلامیة دل مسلمانان فهمیده را رنجانیده و علامه که این درد را بدرجه شدید حس میکرد» گاهی منبع و گاهی مرجع فعالیت های مثبت و مصلحانه میشده .

مکتوب ۷ - ۱۲۹

لاهور - ۵ جنوری ۱۹۳۰

مخدومی السلام علیکم نوازش نامه شعاد یروز رسید عرض شکران من نیز برای یک هفته علیگر رفته بودم . آنجا آغاز یک زندگی جدید دیده میشد . سیدراس مسعود مرد بسیار مستعدی معلوم میشود یقین دارم که از سماعی او در حیات پوهنتون تبدیل خوشگوار رخ خواهد داد شما نیز گاهی گاهی آنجا بروید و بر مطالب دینی باطله مذاکراتی اجراء نمائید . نتایج بسیار نیکویی ازین کار بدست خواهد آمد . با وجود قوت های زیاد مخالف که درینوقت بر علیه دین در هند (خصوصاً برخلاف اسلام) کار میکنند، در دل جوانهای مسلمانان طپش و جوشی

هست ولی افسوس که در ما اشخاصی موجود نیستند که حیات شان بر دلها مؤثر باشد .

طبع سوم (بانکدرا) که عدد آن ده هزار خواهد بود جاریست غالباً تا دو ما . دیگر شایع خواهد شد .

حزب کانگرس لاهور آزادی کامل را اعلان کرده است اختلافات جماعات هنوز فیصله نشده اند . دیده شود که جماعت لبرال هندوها این اختلافات را چسان حل میکنند ؟ در مسلمان ها برای آزادی ولولہ موجود است مگر .

مشکل این نیست که بزم از سر هنگامه گزشت

مشکل اینست که بی نقل و ندیم اند همه

مخلص محمد اقبال

مکتوب ۸

لاهور - ۲۷ - جولای ۱۹۳۳ ع

جناب مکرم السلام علیکم

نوازش نامه شما حالاً رسید شکران مرا بپذیرید من به بسیار خوشی مضمون را خواهم نوشت ولی نه درین دسمبر زیرا اولاً شاید خارج بروم اگر باشم هم برای نوشتن یک مقاله دیگر وعده کرده ام اگر سیدراس سعود برای سال آینده بخواهند من حاضرم .

شما در اخبار خود مضمون مرا که در جراید انگلیسی طبع شده است ذکر کرده اید . آن در اصل یک (مخاطبه) بود که در جواب سوالات بانامه نگار یک اخبار (هنگری) کرده بودم . چنان معلوم میشود که نامه نگار مذکور آنرا بصورت یک مضمون مستقل ساخته و به اخبارات انگلیسی فرستاده است و بسی مطالب ضروری را کشیده و ترک نموده است شاید بجهت حفظ ربط مضمون خود عجبست که در جریده (همدم) لکنهو کدام آقائی بران اعتراضات کرده است زیرا مقاصد مضمون مذکور را درست فهمیده نتوانسته است .

شما در مکتوب سابق خود بسبب ترجیح دادن من اصول اجتماعی اسلام را بر اصول وطنیت - مرا امام العصر خوانده اید من عرض شکران مینمایم .

یک جریده نیشنلسٹ (قوم پرست) که چهار مدیر مسلمان دارد و شماره اول آن امروز در لاهور نشر شده است مینویسد که « اقبال عذر انک وطنیت تراشیده است » . ببینید که نو جوانان مسلمانی که در کالج های مغربی تحصیل کرده از نقطه نظر روحانی چقدر فرومایه اند آنها نمیدانند که اسلامیت چیست و وطنیت چیست . نزد آنها وطنیت محض یک اشتقاق لفظ وطن است و بس .

امید است بعافیت با شید
محمد اقبال

نه (۹) مکتوب دیگر بنام (الملقب به مخدوم الملک) پیرسید غلام میران شاه صاحب ، بهاولپور نوشته شده اند و چنان معلوم میشود که مکاتیب را خود نجات هم را در امیران شاه آغاز نموده اند ، یکبار علامه را به کشمیر رفتن تشویق نموده اند ، علامه هم اراده رفتن داشته ولی عوایقی که ذکر نکرده اند مانع گردیده ، بار دیگر سیادت پناه مذکور ایشانرا بر رفتن حج در معیت خود تشجیع نموده اند ولی علت علالت آنرا هم برای علامه مرحوم ممکن نساخته است .

علامه مرحوم میگویند که اگر چه من لایق حضور بر قد منور حضرت سرور کائنات نیستم ولی امر (الطالح لی) امیدی درخشان می بخشد . شما امید است آنجا مرا فراموش نکنید زیرا شما میراثا بدر باریت علاقه دارید و الحمد لله تعالی که مثل اولاد های بزرگان دیگر (که اسلاف شان هند را مسلمان ساخته) به غفلت و عیاشی و دنیا طلبی مشغول نگردیده اید و بوظایف ملیه بی اعتنا نیستید .

این مکتوب ها در سنوات ۱۹۳۷ و ۳۸ نوشته شده اند .

دو شخص سوم و چهارم یکی خواجه غلام السیدین مدیر معارف کشمیر و دیگری پروفیسر محمد سلاح الدین (به س) الیاس برنی منتظم دارالترجمه جامعه عثمانیه حیدر آباد دکن میباشند که بهر کدام



هشت هشت نامه صادر نموده اند دو نمونه این مکاتبات تلخیصاً تقدیم میشود، از آن حس معاونت علامه بامور مطلوبه خواه جزوی باشد مثل رهنمایی بیک مطبعه و غیره یا کلی، آشکار میشود ولو مریض هم هستند که چند ماه بعد وفات مییابند.

مکتوب - ۶

لاهور - ۱۱ - سہ ماہ ۱۹۳۷

عزیزم سید بن صاحب! مکتوب شما همین دم رسید شکران بسیار زیاد. صحت من از سابق کرده بهتر است، در آواز نیز چیزی فرق پیدا شده است مگر متأسفانه اطباء را به جهت ضعف بهار تم از خواندن و نوشتن منع کرده اند. خط و کتابت بذریعہ احباب کرده میروم گاهی آقای جاوید اینوظیفہ را اجرا مینماید.

ارادہ داشتم کہ دایرہ اصول فقہ اسلامی کتابی بنویسم ولی حالا این امید بوهوم معلوم میشود. اندیشہ مندم کہ مضمون شما را خواندہ نخواهم توانست. (۱) البتہ اگر شما بہ لاهور تشریف بیارید بعضی مقامات آنرا بمن شنوائدہ میتوانند.

مطبعہ (اسلامک) (۲) کلچر) بسیار مطبعہ خوب است. در لاهور یک مطبعہ انگلیسی ہم موجود است کہ چاپ آن اعلام است. اگر سالہ شما بسیار طویل نہا شد در اسلامک کلچر نیز شایع شدہ میتواند، در یناب بامدیر (اسلامک کلچر) بادرس (مادل تون) لاهور مکاتبہ نمودہ میتوانند.

-
- ۱ - متأسفانہ اندیشہ شان صحیح برآمدہ علامہ قبل از اشاعت کتاب مذکور بجوار رحمت پیوستند ولی خلاصہ کتاب را کہ این عاجز برایشان فرستادہ بودم خواندہ و پسندیدہ بودند. (غ-ص)
 - ۲ - اسلامک کلچر مجلہ نیست کہ در انگلیسی از لاهور نشر میشد بمعنی (ثقافت اسلامیه) (داوی)

ترجمه مستر نکلسن (۱) غلط است در اصل مصرع لفظ «فی» است (به فتح نون) که لفظ مقابله آن در انگلیسی (رید) می باشد.

من توجه او را بدین سهو جلب کرده بودم ولی معلوم نیست که چرا از نظر شان مانده و چسان؟ در ترجمه یک جای دیگر نیز مرتکب اغلاطی شده است. باقی از فضل و کرم خداوند بخیریت است امید است که مزاج شما هم بعافیت باشد. به عابد صاحب سلام برسانید.

محمد اقبال

در یک مکتوب سابق مورخه اپریل ۱۹۳۶ ع به او نوشته بود که...
پروف (ضرب کلیم) را دیده میروم امید است که تا آخر ماه می بطبع برسد. معلوم (برای اولادها) هنوز میسر نشده است. شما خدعه خواهید کرد که یک دختر نوجوان بسیار تعلیم یافته که تعلیم دینی هم دارد خواهش کرده که اتالیق آنها شود و لی یک شرط که باید او را نکاح کرد. هر قدر فها نیده شد قبول نمی کرد. ناچار مکتب را با او قطع کردیم، تصویر هنوز ساخته نشده زیرا من در لاهور نبودم در موسم آینده خواهیم ساختند انشا الله ج و ید صحت دارد...
با پرو فیسر الیاس در (۸) مکتوب دو موضوع زیر بحث آورده است یکی عماید به تالیفات پرو فیسر است، مشارالیه کتابی بنام عالم المعیشت نوشته و برای علامه فرستاده، علامه آنرا مطالعه کرده و مینویسد که در علم اقتصاد ازین کاملتر کتابی در هند نوشته نشده است و خدمت عظیمی بزبان اردو کرده نید (با آنکه خود علامه قبلاً کتابی بنام علم الاقتصاد دارد و نشر کرده بودند) کتاب دوم او بنام (مذهب قادیانی) است که از طبع اول آن مکتوبی برای تحسین نوشته و تقدیر نموده و بعد از طبع دیگر آن باز نامه بسیار توصیف کننده بقلم آورده مینویسد «که کتابی به این ضخامت مرجع و ماخذ تمام تالیفات آینده در رد (دقا دیا نیت خواهد شد و مدیر (طلوع اسلام) آقای نیازی

(۱) - توجه علامه مرحوم را من باین نکته جلب کرده بودم که مستر نکلسن در (اسرار خودی) صورت طفلان زنی مرکب کنی را سهو آژی یعنی خانمی ترجمه کرده است.

غلام میمند

(این است حال بهترین مستشرقین)

بعن خبر داده است که کتاب شما مقبولیت نهایت زیادی در هند یافته که سبب مسرت من شد است» پس از آن اورا تشویق میفرماید که: «تاریخ مسئله (بروز) را تحقیق و تتبع کنید زیرا این تدقیق بنیاد موهوم قادیانیت را از پای خواهد افکند. اساس قادیانیت مسئله (بروز) است و آن یکا ایجاد آریائی است که در مقابل قرآن حکیم و احادیث شریفه و آثار عمومی سامیه قیمتی ندارد».

مسئله دوم آن موضوع معالجه بیماری خود علامه مرحوم است که شکایات خود را مینویسد و پروفسور مذکور دواهای برای شان میفرستد.

دو مکتوب اول شان برای پروفسور صاحب مذکور در سنه ۱۹۱۷ ع و پنج دیگر در سنه ۱۹۳۶ و مکتوب هشتم در سنه ۱۹۳۷ نوشته شده است.

بنام مسعود عالم ندوی مدبر مجله (الضیاء) که در عربی نشر میشد هفت مکتوب فرستاده اند. مشار الیه از تربیت یافته گان مولانا میباشند بنده حدس میزنم که بواسطه علالت مولانای مذکور راز حمت نداده با مسعود مکتوبه میکنند.

مطالعه این هفت مکتوب قرار ذیل اند:

۱- فضل الرحمن انصاری کتابی بنام (عالم جدید اسلام ساخته شدن است) در انگلیسی نوشته اند علامه آنرا از مسعود ندوی میخوانند. آنها علاوه بر آن دیگر کتابهای هم برای شان میفرستند. و علامه خطا بهای که در صدارت مسلم لیگ و مسلم کانفرنس ایراد فرموده اند برای شان میفرستند (حسب خواهش آنها).

۲- حدیث شریف عاید به پیشگوئی حضرت رسالت مآب (صلعم) **اَ تَرَكُوا الشَّرْكَ كَمَا تَرَكُوا كُفْرًا** از او میپرستند که در کدام کتاب ذکر شده؟ و اضافه میکنند که از ترکها مایوس نباید شد در آنها اشخاص غرب زده و متفرنج پیدا شده اند ولی ملت ترک مسلمان است حکومت شان بعد از تجربه دوباره ایجاد رسمی اترک خواهد کرد.

۳- در موضوع اختلافات مسایل فقهی علامه مرحوم مینویسند در جرح و قدح های علمای اسلام بحضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم پنهان است. بطالعه این بحث ها لذت روحانی بی انداز میبخشد.

مکتوب شما وقتی رسید که من اعلام الموقعین ابن قیم را می خواندم شما مواد کافی برای مطالب من به من رسانیدید بسیار شکر گذارم .

۳- مجموعه نظمهای دوست شما سید محمد قاروق بلیاوی را دیدم خوب اشعارند ولی هنوز کلام شان پخته نیست امید بهتری نظم شان موجود است .

۵- جاوید درین وقت ها به مکتب مییا شد سلام شمارا به او میرسانم او شما نه قرآن شریف میخواند . از بس که مکتوب ها نوشته ام حالا خسته شده ام بر کتاب شما نظریات خود را آینده خواهم نوشت .

(۶) شش مکتوب دیگر علامه بنام خواجه ایف . ایم شجاع پروفیسر در کالج بها و لپور صادر شده اند . شاید پروفیسر مذکور عاید به طرز و لهجه که علامه در اشعار دری خود استعمال میکردند چیزی نوشته باشند بنده دو مکتوب علامه را ترجمه و تلخیصاً توضیح میکنم .

لاهور ۲۰ - جنوری ۱۹۳۱ ع

عزیزی پروفیسر خواجه شجاع اا سلام علیکم .

نواز شما همین حالا رسید سراپا سپاس هستم به بسیار خوشی تشریف بیارید اگر احتمال خارج رفتنی برای من وقع شود بشما خواهم نوشت عکس نزد من فی الحال موجود نیست ولی سعی میکنم که تا تشریف آوری شما دستیاب شود .

در باب منظومات من اگر بک ایرانی آثرانه پسندد سپیش آن خواهد بود که به لهجه دری (فارسی هندی) است مقصود من از شعر گوینی مطالب اخلاقی و ملی است زبان در نظرم حیثیت نا نوی دارد بلکه به فن شعر من حیث الفن نابلد میباشم اگر این خیالات مرا کس بزبان (لهجه) مروجه ایران بنویسد برای مردم آنها شاید مفید بیفتد بهر حال هر چه شایع شده است حاضر و مهیا کرده خواهد شد نظم آخرین یعنی (جاوید نامه) که دو هزار بیت خواهد شد هنوز پوره نشده است شاید تا ماه مارچ ختم شود . امید است که شما بعافیت باشید .

در مکتوب دیگر به پروفیسر مذکور علامه مرحوم در ۲۱ - اگست ۱۹۳۲ مینویسد :

مطلع نبودم که شما خارج رفته بودید در ایران فارسی را یاد گرفته اید حالا باید لسان عربی را خوب یاد بگیرید مگر ایندیشه دارم که از عربی دانی علاقه‌ئی که شما با آثار فارسی پیدا کرده اید کم خواهد شد. هیچ زبان بادلربائی که عربی دارد مقابلہ کرده نمیتواند من در زبان طالب العلمی خود عربی را خوب یاد گرفته‌ام ولی بسبب مشاغل دیگر مطالعہ آن ترک شد با آنهم عظمت عربی را صحیحاً تقدیر و اندازہ میکنم. متصل مکتوب شما دعوتنا مہئی از (ارسطو تلین سوسایتی) انگلستان رسیده و نطق‌های در اینجا ایراد نمودن را بمن تکلیف کرده اند اگر از طرف عراق ہم دعوتی رسید کوشش زیادی برای مسافرت دیگری پیدا خواهد شد اگر رفتیم ہسپانیہ و شہرهای قدیم عربی را نیز خواہم دید و برانہا ہم چیزی خواہم نوشت *

مخلص محمد اقبال

چهار مکتوب اسمی (صغرا ہمایون مرزا) بیگم نوشته اند. در آن از مجلہ (النساء) تعریف میکنند و وعدہ میدہند کہ «پیام مشرق» دوسہ ماہ بعد از طبع می براید یک نسخہ از آن خواہم فرستاد، با شوہر شما (ہمایون مرزا) شرف شناسائی ندارم، مکتوب شمار در مجلہ (ہزار داستان) خواندہ مسرور شدم *

شعرهای شما صاف هستند، من از فن اصلاح اشعار بسیار نا بلند محض برای تعمیل ارشاد شما یکدومہ جا قلم زدہ رجعت دادم فرصت بسیار ہم ندارم *

اینچہارنامہ از سنہ ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۸ تاریخ دارند. مکتوب دیگر بنام معتمد انجمن تبلیغ اسلام (میرسید غلام بہیتک فیرنک) نوشته اند:

مکتوب ۳ پر ۶-۱ لاہور ۵- دسمبر ۱۹۲۸ ع
«عزیزم میرصاحب السلام علیکم *

بنظر بندہ کار تبلیغ اسلام درین وقت برہمہ کارہای دیگر مقدم است اگر مقصد مسلمانان درہند از سیاسیات تنہا آزادی و بہبود اقتصادی باشد و حفاظت اسلام عنصر اصلی مقصد نباشد چنانچہ از رفتار موجودہ

نیشلیست ها معلوم میشود . مسلمان هیچوقت در مقاصد خود کامیاب
 نخواهد شد . این سخن را من علی وجه البصیرت و بعد از قدری تجربه
 سیاست حاضره ادعا میکنم . روش موجوده سیاست هندستان تا جایی
 که تعلق به مسلمانان دارد ، برای دین اسلام خطر عظیمی است . بخیرال
 من خطر شدیدی (۱) در مقابل خطر فوق الذکر هیچ اهمیتی ندارد ، یا اقل
 اینهم یک صورت غیر محسوس شده می باشد .

بهر حال با جان فشانی که شما کار تبلیغ را پیش برده اید اجر آنرا
 حضرت سرور کائنات (صلی الله علیه وسلم) داده میتوانند من به
 هر جائیکه موقع بیا بم بحیث نماینده شما برای گفتن و شنیدن حاضر مگر
 شما و مولوی عبدالماجد بدایونی برای دوره هندستان جنوبی آماده
 و حاضر باشید .

اما کار ترجمه نطق های من اگر ناممکن نباشد بسیار مشکل بودن
 آن شبهه ندارد . مخاطب این نطق ها آن مسلمانانی میباشد که از
 فلسفه مغرب متأثرند و خواهش دارند که فلسفه اسلام با الفاظ فلسفه جدید
 بیان شود و اگر در تخیلات قدیمه خامی هایی باشند آنرا رفع نمایند . کار
 من بیشتر تعمیری است نه تخریبی « و درین تعمیر من بهترین روایات فلسفه
 اسلام را ملحوظ خاطر داشته ام ، ولی گمان دارم که عالم اردوخوان را
 از آن چندان فایده نرسد ، زیرا من فرض کرده ام و عقیده داشتم که عام
 مطالب زیادی را خواننده یا شنونده قبلاً دارا است غیر ازین چاره نی
 نبود !

سه نطق امسال نوشته شده اند . و سه تا را بسال آینده خواهم نوشت
 و آنها را درمدارس به دسمبر ۱۹۲۹ یا جنوری سنه ۱۹۳۰ تقریر خواهم
 کرد . به حیدرآباد دکن نیز توقف خواهم نمود زیرا تلگرام پوهنتون
 عثمانیه آمده آنها نیز می خواهند که در آنجا نطق هایی ایراد نمایند تا
 دسمبر آینده اینهمه نطق ها حاضر و طبع خواهند شد . آنگاه یک نسخه

۱ - شده می تحریر یک هندو ها برضد شیوع اسلام در هندستان
 (ش مضموم و دال مشددها مکتوب غیر ملاحظه یای ساکن ماقبل مکسور)

آثار خدمت شما فرستاده خواهم توانست .
ایده است مزاج شما بخیر باشد .

مخلص محمد اقبال

سه مکتوب دیگر بنام عشرت رحمانی است که از ساکنان لکنهو
میها شدند . علامه در باب نامه های اومی نویسد که در حیات من چنان
واقعۀ فوق العادهئی نیست که برای دیگران سبق آموزش و داسا انقلاب
تدریجیئی که در خیالات واقع میشوند . البته سبق هائی دارند .

حسن ظن شما در باب من نهایت زیاد شده که مرا وسیع و ممتد بیداری
مسلمانان هند خوانده اید چه عرض کنم اگر در تاریخ بیداری هندستان
نام من هیچ ذکر نشود من بگذره ملول نخواهم شد عاید به خیال شما من
گمان داشتم که این نکته را کس قطعاً احساس نکرده لهذا ، نهایت
متعجب شدم که نویسنده گرامی مقدمه کتاب (تذکره) مولانا ابوالکلام
آزاد به عبارتی که نام محمد علی و شوکت علی و مرا ذکر کرده است
این خیال مرا بیشتر تقویت نمود .

این مکتوبها از سنه ۱۹۱۹ ع تا سنه ۱۹۲۱ نوشته شده اند .
در کسانیکه صرف یک یک مکتوب بنام آنهاست یکی هم (حافظ
محمد فضل الرحمن (۱) انصاری) است . علامه مرحوم باومی نویسد .

مکتوب ۲۳۲

تاجاؤیکه مسئله به (تحقیقات در باب اسلام) تعلق دارد ، استادان
پوهنتون های فرانسه ، جرمنی ، انگلستان و ایتالیه مقاصد خاصی
دارند که آنها را زیر پرده و طلسم ظاهری (تحقیق عالمانه) و

۱ - در یک مکتوب دیگر نمبر ۱۳۵ نام این شخص سید فضل رحمان
نوشته شده است و کتاب او را که (عالم جدید اسلام ساخته میشود)
علامه مرحوم خواهش مطالعه کرده است . مادامکه انصاری است
داوی معلوم است که سید نیست .

(احقاق حق) میپوشانند طلبیه ساده لوح مسلمان در طلسم آنها گرفتار شده گمراه میشوند. درین صورت مقاصد عالیّه را که شما دارید در نظر گرفته بالاتّامیل گفته میتوانم که رفتن شما به اروپا بیفایده است. شاعر مشهور (میر) میگوید.

از فرزند عطاری که سبب بیماری شده دوا خواستن کمال ساده گی است.

به مصر بروید در زبان عربی مهارت حاصل کنید علوم اسلامیّه تاریخ دینی و سیاسی اسلام، تصوف و فقه و تفسیر را بغور مطالعه کنید و با روحانیت اصلی مبارک و قدسی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آشنا شدن را سعی ورزید. اگر ذهانت خداداد باشد و طپایشی برای خدمت اسلام در دل داشتید بنیاد آن نهضت را که حالا خیال دارید گذاشته میتوانید.

اما اگر برای خواندن فلسفه به اروپا میروید عیبی ندارد اگر چه برای حالت امروزه مسلمانان فلسفه و ادبیات ضرورت ندارند. در آنصورت نیز پذیر یعه تیزس تعلیمی حاصل کردن فضول است. شاخ های مختلفه فلسفه اروپا را مطالعه نموده درجه گرفتن لازم است بنده مریض هستم مکتوب هذا را بدست یکی از دوستان نوشته خدمت شما میفرستم والسلام.

در مکتوب های یگانه یک مکتوب بسیار جالب نظر است یکی از اهل دیره غازی خان یک رباعی علامه را بسیار خوش کرده و به او می نویسد که این رباعی را بمن ببخشید من بنام خود شایع میکنم. اقبال هم قبول میفرماید تعجب است که مرتب اقبال نامه آن مکتوب را با نام و نشان آن شخص واصل رباعی را نیز نشر مینماید. با آنکه علامه مرحوم آن رباعی را از (ارمغان حجاز) میکشد و نشر نمیکند بلکه عوض دیگر رباعی میسازد.

با آنکه آن شخص از افغانستان نیست و کس از اهل افغانستان او را نمی شناسد ولی باز هم بنده از ذکر نام او واصل رباعی صرف نظر میکنم.

نیاز احمد نام شخصی که اولاً در پوهنتون الہ آباد طالب العلم و بعدہا در مکتب عیسویان لکھنؤ معلم است از علامہ مذکور دو خواہش میکند .

یکی عاید بوضع اسلام بحیث یک قوت در مقابل جریانات موشلزم و کہیونزم در سنہ ۱۹۳۱ .

دوم کہ او میخواد برای اسلام خدمت کند در سنہ ۱۹۳۵ علامہ در جواب سوال اول او مینویسد کہ شما خطبات مرا کہ بنام (تشکیل جدید الہیات اسلامی) طبع شدہ و من آنها را در علی گڑھ ہندستان ایراد نمودہ بودم بخوانید برای فہم مسائل دینیہ (خصوصاً اسلام) تربیت خاصی ضرور است . بتأسفانہ نسل جدید مسلمہ آنها ازین تربیت (اکثراً) عاری میباشند . باعث این مصیبت (برای مسلمانان) غیر دینی شدن تعلیمات شان است و نزد ہندوہا کہ دین چندان موچو نیست .

در جواب سوال دوم میفرماید :- کہ اول شما باید تاریخ دینی و سیاسی اسلام و ثقافت (کلتور) آنرا با بحرانیکہ از اثر افکار جدید غرب بر افکار و زندگی مسلمانان امروزہ نازل شدہ است مطالعہ نمائید .

ثانیاً بدانید کہ در اسلام انجمن ہای تنخواہ دار تبلیغ هیچ وقت موجود نبودہ و وظیفہ تبلیغ بہ سعی و سرگرمی ہای انفرادی انجام شدہ اند ، قارہ افریقا از سعی انفرادی چنان مسلمانانی ہدایت اسلام یافتہ کہ نزد شان و سایل ظاہری خدمت موجود نبود اشاعت اسلام در ہند نیز نتیجہ مساعی انفرادی (بی تنخواہ) بودہ .

در آخر جلد اول مضمونی بر فلسطین ہم دارد و وقتیکہ مسلمانان پنجاب بر حمایت برطانیہ از اسرائیل و تمرکز آنہا در فلسطین یک اجتماع عام در لاہور برای اعتراض و اظہار ناراضائی منعقد مینمودند علامہ اقبال از اشتراک عذر میخواد ولی یک مقالہئی بطرفداری مقاصد اجتماع مذکور می نویسد کہ در مجلس آنہا خواندہ شود .

درین مضمون حق نداشتن یہود و عیسایہا را بر فلسطین تار و پخاؤ منطقاً و عدالتاً اثبات و مقاصد استعمار برطانیہ را تفصیل دادہ میگوید این مسئلہ بِنفع برطانیہ تمام نخواہد شد بلکہ ضرر بزرگی بہ او خواہد رسید

آرزوهای او را برای نفوذ بر مدیترانه نیز تقویت نخواهد کرد بلکه مسلمانان عالم را بیشتر مغالطه خواهد ساخت. و بعد از تنسیخ خلافت اسلامی این ضربه بزرگ دیگری است که به پیکر عالم اسلام میزنند اما این موجب عبرت و بیداری آنها نیز خواهد شد.

بعد از مضمون فلسطین ترجمه مکتوبی است که به پروفیسر نکلسن مترجم کتاب (اسرار خودی) مینویسد و در آن بر نظریات خود او و کسانی که در اروپا بر ترجمه انگلیسی کتاب مذکور انتقاداتی کرده اند جواب میدهد. و میگوید آنها نیکه تخیل مرا عاید به (انسان کامل) با نظریه (فوق الانسان) نیستی یک چیزی فرض کرده اند. سهو نموده و هم میگویند که (تصادم) را نیستی از نظر مسیاسی می بیند ولی من از نقطه اخلاقی ضرور میدانم علامه مرحوم مضمون (انسان کامل) را در یک کتابی بعنوان (الهیات ایرانی) در سنه ۱۹۰۸ ع تالیف و درج نموده بود.

بعد به طرف مکتوب مسترد کنسن نام انگلیزی متوجه میشود که بنام اقبال فرستاده و در آن مطالب اقبال را غلط فهمیده بنتهای آمال او را قوه جسمانی خوانده آنرا دفع میکند و خود را طرفدار قوه مادیه و جسمانیه فی بلکه معتقد به قوه روحانیه میدانند. جنگ را بد و مضر میخواند الا وقتیکه قومی برای حمایت حق و صداقت فیصله حرب بکنند و باز دو جمله طویل و اخیر کتاب انترودکشن (۱) توسوشیولوژی) مؤلفه مستر میکلز را تعریف و تحسین و عیناً ترجمه و تشریح مینماید که در آن بر موضوع انسان کامل و اصلاح بشر عصر حاضر و اعمال او شان بواسطه ورود پیغمبر و هم بعضی شعرای الهام دار بحث شده است.

بعد از آن مطالب غالیه اسلام مثل طرفداری امن و صلح حریت و مساوات دفع تبعیض و اهمیت نداشتن رنگ و چهره و نژاد و غیره را مفصل مدلل شرح میدهد و دعوا میکند که فلسفه (اسرار خودی) من از افکار و مشاهدات حضرات صوفیه و حکمای اسلام ما خود و مقتبس است و میفهمند که عقیده برگسان در باب (زمان) نیز در نظر حضرات مذکور چیزی نوی نیست. سرچشمه و مبدأ اینها او (اسرار خودی) و جمله آثار او قرآن حکیم است.

افکار جدید را در ایمان قدیم نمی بلکه افکار قدیم را در ایمان جدید تقدیم نمودن است .

جلد دوم اقبالنامه دارای یکصد و هشتاد و هفت مکتوب است بنام ۴۴ چهل و سه نفر که چهار صد صفحه کتاب را احتوا میکنند، ۷۷ صفحه مقدمه جناب مرتب شیخ عطا الله ایم ای که در شعبه معاشیات کالج تجارتی هلی کار میکنند میباشند این جلد در سنه ۱۹۵۱ میلادی طبع شده است (۱۳۲۹) هـ ش . در این جلد به پنج نفر بیش از ده مکتوب و به شش نفر کمتر از یکازده و بیشتر از ده مکتوب و به نه نفر سه یا دو مکتوب و به نوزده نفر یک یک مکتوب از علامه مرحوم موجود است .

بعضی از این مکتوبها را شخص مکتوب الیه برای جناب مرتب فرستاده است و بعضی را مرتب از مجلات و جراید که وقتاً فوقتاً مکاتیب مذکوره را دستیاب و طبع نموده اند با اجازه صاحب حق جمع و درج نموده اند و کیفیت بعضی معلوم نشد که بچه طریق بدست مرتب صاحب اقتاده اند . شک نیست که مجموعه این مکاتیب (جلد اول و دوم) که به (۴۵۴) مکتوب میرسند ، کل مکتوبهایی که علامه مرحوم نوشته اند نمی باشد شاید تعداد زیاد مکتوبها هنوز هم بجای دست نارس مانده باشند یا خدا نخواسته تلف شده باشند یا معامله طبع و نشر آنها هنوز پوره طی نشده ، و مقدار کلی همانا از کتابخانه خود علامه بموسط بنی اعلی جاوید پسرشان تهیه شده است . در جلد دوم اقبالنامه (۱۳) مکتوب بنام مستر جناح (که بعد رئیس جمهور پاکستان انتخاب شدند) موجود است از سنه ۱۹۳۶ و ۳۷ . در این مکاتیب پیشنهادات، تجاویز و آرای خود را علامه موصوف (بحیث یک همکار مخلص و بیغرض) به جناح مرحوم تقدیم مینماید که در آن بر حقوق استقلال و استحکام مسلمانان هند حفظ ثقافت اسلامی، زبان اوقاف و اقتصاد آنها تاکیدات زیادی موجود است و از فعالیتهایی که خود او در پرتو این پنجاب خصوصاً و در دیگر ایالات هند عموماً کرده میرود اطلاعات مفیده و همکارانه میبخشد .

و تجاویز هند و هارا عیار اند خوانده ، مستر جناح را ایقاظ مینماید که تنها اقتصاد نمی بلکه وحدت ثقافتی مسلمانان باید اهمیت زیادی داده شود ،

و هم میگوید که خودم هم برای مذاکره شفاهی اینمطالب به دهلی میایم و در جنرال کونسلیگری افغانی اقامت و سکونت خواهم گرفت .
اکثر این مکاتیب راسری و محرمانه نوشته و بزبان انگلیسی بود و دولتی بعد به اردو ترجمه شده اند .

چون حالا آن مساعی و مطالب بکار نمی آیند لهذا بنده ترجمه آنها را لازم ندیدم . تعداد مکاتیب علامه برای مرحوم مسٹر جناح (الملقب به قاید اعظم) از همه بیشتر نیست ولی بنده بجهت اهمیت فعالیت سیاسی که افکار علامه مرحوم در تشکیل یک دولت مستقله اسلامی داشته و شهرت شخص مخاطب او آنرا (بر حسب ترتیب اصل کتاب) اول گرفتم .
یکی از دوستان صمیمی علامه اقبال (سرکشن پرشاد) نام هندی است که وزیر نظام حیدرآباد (۱) پادشاه دکن است و ملقب به یمن السلطنه و مها راجا می باشد ، چون مشارالیه قبلاً در پنجاب بوده و بمسلما تان کمک زیاد کرده لهذا اقبال از بی تعصبی او و خدمت او برای مسلمانان بسیار خوشش آمده است ، در عین حال ، هندی مذکور شاعری بزبان دری ما و غالب شعرهایش نیز بزبان دری است و غالباً (شاد) تخلص دارد . اگرچه بنده شعرهای او را گاهی ندیده ام ولی چون علامه اقبال از آنها تعریف و تحسین زیاد مینماید لهذا میتوانیم گفت که شاعر رشیدی است ، نثرهایی در (اردو) هم دارد .

بنام این شخص بیست مکتوب موجود است که همه در جواب مکتوبهای پرشاد است و از منته ۱۱ آغاز و تا منته ۲۶ مسیحی دوام میکند مطالب آنها اکثرآ به امور و احوال دکن عاید است . و در اکثر مکتوبها آثار و اشعار خود را بیکدیگر مینویسند خواه یک بیت باشد و خواه غزل و غیره . علامه بعضی اوقات با و هدایت هم میدهد چه در باب مطالب ادبیه و تعلیمیه و چه در باب مسائل سیاسی و خائنه کی پرشاد

۱ - قانون اساسی موجوده هند نوابها و سلطانها و راجاها را الغا کرده است . (داوی)

ولی با وجود شوق بسیار به ملاقات پرشاد و دعوت‌های پرشاد مثل عطیه و والدینش از رفتن علامه برخوردار نمی‌شوند زیرا محکمه دعاوی و مکاتب تعلیمیه وقت علامه راستخت محدود ساخته حتی برای شعر ساختن فرصت ندارد در یکی از این مکتوبها که ۱ بر ۳ و مورخه (اول نومبر ۱۹۱۶) به مهاراجای مذکور می‌نویسند .

سرکار و الاتبار! تسلیم مع التعظیم .

نواز شناسه شما رسید. این داعی دور افتاده را بالا التزام یاد میفرمایند. سپاس گزارم. رفتن من از لاهور بمقصد سیاحت نبود اگر سیاحت میتوانستم ممکن نبود که اقبال یا ستانه شاد دنیا بمقصد محض استراحت بود محکمه لاهور (بسبب حرارت هوا) مسدود بود و ایر متعلقه آن هم من میخواستم جایی بروم که کسی سرانشانسد و سایل رفتن کوهسار بهیا بود و استراحت به تنها بی میسر بود ولی تنها بجای پرفضایی رفتن و اهل و عیال را در گرمی گذاشتن خلاف سروت مینمود لهند ایه یکده رفتیم که مثل لاهور گرم است ولی رفت و آمد مردم موجود نبود درین تنهایی ها چیزی از حصه دوم (اسرار خودی) نوشته توانستم و پلان (تصور) یک نظم که عنوان آن (اقلیم خاموشان) خواهد بود بدماغ آمد و مقصد آن همین خواهد بود که اقوام سرده در دنیا بجه مشغول و حالات احساسات و خیالات آنها چه نوعیت داشته میباشند ؟

علامه با او چنان مخاطبه میکنند که گویا بیک مسلمان می‌مخاطب است چنانچه در مکتوب ۱ بر ۳ مورخه (۱۱- جون ۱۹۱۸) مینویسد که از علالت دختر سرکار (شما) شنیدم پریشان شدم الله تعالی (ج) صحت عاجل کرامتفرماید. انشا الله فردا بعد از نماز صبح دعا خواهم کرد دیروز شام هلال رمضان المبارک دیده شد امروز روز اول است این مخلوق رو سیاه خدای تعالی گاهی تهجد میخوانم و بعضی شبها تمام شب بیدار میباشم بفضل و کرم خداوند (ج) قبل از تهجد و بعد از آنهم دعا خواهم کرد عبادت الهی (ج) درین وقت بسیار لذت میدهد عجب نیست که دعا شرف اجابت یابد ز یاد چه بنویسم پریشانی طالع بیشتر

شده میروند الله تعالی به همه اطمینان عطا فرماید عزت و آبرویشان را محفوظ دارد باقی دعای بلندی براتب شما .

مخلص محمد اقبال

از مکتوب ۵ بر ۶۸ مورخه ۷ مارچ ۱۹۱۷ واضحاً معلوم میشود که هردو نفر مرزها و سفرهایی باهم دارند چنانچه علاء مدیه پرشاد مینویسد که سه چار روز میشود با الله اکبر ملاقات کردم ذکر شما هم شد مطمئن باشید باز دوره ای که نستعین خواهد آمد .

در مکتوب ۸ بر ۱۷ مورخه (۳۰-جون ۱۹۱۷) مینویسند :

ایک تبعید کوچ کرده حالاً قریب عرش خواهند بود یا بآن رسیده خواهند بود این رموز دلیل صحت های سابقه زیاد و بسیار دوستانه و خصوصی است که در پنجاب یا شاید جای دیگری هردو نفر را بینهم داشته بوده اند جناب مرتب نیز کدام شرح یا حاشیه ئی در باب این لقب های عجیب نداده است در آن ایام بعضی جاسوس های حکومت انگلیس در هندوستان خود را قیافه و شهرت اشخاص بزرگ و متقی و جای رسیده میدادند باین مناسبت قصه پر لذت و عبرتی بیاد بنده آمد که نظریه فوق را تأیید مینماید جناب مولائی مولوی عطا محمد صاحب قندهاری مرحوم که از فحول علمای متقی و بزرگان قندهار بود و پیشه ظاهری خود را کتاب فروشی آثار قلمی ساخته بود (رحمه الله تعالی) فرمودند که جناب فضایل مآب مرحوم ملاقطب صاحب (قدس الله سره العزیز) که یکی از پیشوایان بسیار بزرگ روحانی قندهار بودند و بر مثنوی مولانا جلال الدین البلخی ثم الرومی و اشعار حافظ (قدس الله تعالی سرهما) شروح صوفیانه نوشته و بعضی طبع هم شده اند صاحب کشف بسیار قوی و کرامات عجیری بودند یکبار حاجی لعل جان تا جر قندهاری (غفر الله له) از کابل قایلین ها خریده و به پشاور برده بودند مدت زیاد صبر کردند ولی برای خریدن کسی نمی آمد در همین اوقات یک مکتوب از جانب ملاقطب صاحب برای شان آمد بعد از مزاج پرسی نوشته بودند که مصرع (ای کبوترنگران باش که شاهین آمد) چند وقت بعد مردی از

تجار هندی ساکن پشاور آمده و قالینهای حاجی صاحب را قیمت کردند و گفت که پول قیمت آنرا یک هفته بعد میدهم حاجی هم قبول کرد ولی هنوز یک هفته نگذشته بود که خریدار مذکور اعلان افلاس کرد و حاجی لعل جان با نقصان سرمایه و شماتت های همسایه خایب و خاسر به قندهار رفت روزی اراده کرد که نزد پیشوای خود ملاقطب صاحب برود در آنوقت ها هر دو چشم جناب ملاقطب صاحب نابینا شده بود خود حاجی لعل جان گفت همینکه به دروازه مسجدشان درآمدم قطب صاحب فرمودند مخلص بی عقل را چه باید کرد مخصوصاً بتو خط نوشتیم که ای کبوتر نگران باش تو چه احتیاطی کردی؟ چقدر بیری سنجیدی که از شر شاهین های مقبوضات بر تانوی محفوظ بمانی؟

درین سلسله قصه دیگری هم کردند که با اصل موضوع ما مربوط است ولی بی قصه حاجی لعل محمد مذکور مغبون تاثیر درست و واضح نمیکرد لهذا اول آنرا نوشته و حالا این واقعه را نوشتم .

مولای مولوی عطا محمد مرحوم در سلسله کرامات ملاقطب صاحب (ق) فرمود که این عاجز با یکی از دوستان خود در شالکوت (کوئته) بودیم یکروز آوازه شد که یکی از بزرگان بسیار جای رسیده و مبارک از پنجاب به کوئته می آیند مردم و تجار مشهور و معتبرین زیاده استانه باقریب دوصد موتر رفتند که او را استقبال کنند هر کس از سیاهی نورانی و کرامات علنی متعدد او بحث مینمود یک شب در حجره دوست من گفت که عمر را عبث میگذرانم بهتر است برویم و سرید شویم که از طرف و ساوس و دسایس نفس و شیطان ایمن شویم عجب فرصتی است جوانی باز اینطور وقت و اینچنین شخص جای رسیده نخواهم یافت من هم رضا دادم که خوب است باید برویم دوسه روز بعد مکتوب از جانب ملاقطب صاحب از قندهار با هم این عاجز رسید بعد از سلام و احوال پرسی نوشته بودند که .

دورست سرآب درین بادیه هشتاد تا غول بیا بان نفریید به سراپت این عاجز که از عقیدتمندان ملاقطب صاحب مرحوم بودم نزد خود فیصله

کردم کہ نمیروم و سریدا این شخص تمیثی و لی برقیق خود اصل عات را که اشارت مکتوب مذکور بود گفته نتوانستم و عذر کردم که مریدی کار مشکل است من نمیروم او تنهارقت و باز باو ملاقی نشدم که چه کرد اما قریب دو هفته بعد بمردم معلوم شد که آن شخص نه بزرگ بود نه جای رسیده بلکه مزوری بود که جاسوسی او به انگلیزها به بعضی مردم آشکار شد و او بی سروصد از کویت به جای نامعلومی رفته پنهان و کرامت ملا قطب صاحب (ق) آشکارو ثابت تر گردد .

علامه اقبال همچو اشخاص را به فطانت خود و به معلومات دوستان بی حساب خود می شناخت و شادر اطلاع میداد و چنین رموزی استعمال می نمود چنانچه در مکتوب دیگری ۶۷۳ در باب یک شخص دیگر که نیم نام اورا حافظ علی شاه نوشته و نیم دیگرش را نوشته است یا نیم آخر مرتب حذف کرده است نیز به شاد بزبان بسیار مذهب و محتاطی شناساند که او پیرنی بلکه مرد زرنگی است که موجب دواندازی بین مسلمانان شدن میخراست الخ .

* * *

عبد الرحمن چغتائی یکی از مصورین مشهور پنجاب است و برادرش ماستر (معلم) محمد عبد الله چغتائی هر دو در کمال اخلاص به علامه دیده میشوند اگرچه بنام اولین محض دو مکتوب است ولی بنام دومین ۱۹ مکتوب که اکثرآ از لاهور و بعضی از لندن صادر شده اند وضع ایشان با علامه وضع شاگردان بسیار مطیع معلوم میشود اکثر مکاتیب ۱۹ گانه که بنام محمد عبد الله نوشته اند عاید به خواستن البیم ها یا کتابها است که از خود مکتوب الیه یاد و ستان او یا از کتابخانه مکتب گرفته شخصاً بخانه علامه بیارند و سه چار سطر مختصرند . بعضی مکاتیب طویل دارای مطالب عمده علمی و یا دیات نیز میباشد مکتوبها از سنه ۲۵ گرفته تا سنه ۳۷ دوام دارند معلم محمد عبد الله وقتی به ایتالیا بوده لهذا این مکاتیب علامه در موضوعات خانه گمی نبی بلکه ملی و بین العالی نوشته شده اند بعضی از این مکاتیب طویل را تلخیصاً ترجمه میکنم :

۱۳ بر ۱۵۰ - ۱۳ - جون سنه ۱۹۳۷ ع

عزیز محمد عبدالله چغتای .

مکتوب شما رسید . شما غل علمیه تان مبارک باد . زندگی دایمی
المریضی دارم باز هم صابروشا کرم . اگر مرگ بیاید مر استبسم خواهد
دید انشاالله تعالی مطالبی را که ذکر کرده اید چون بزبان ایتالیائی
است متأسفانه من علم ندارم و اگر ممکن باشد آنرا در انگلیسی ترجمه
کنائیده بفرستید . مصارف ترجمه و تالیپ آنرا من می پردازم و اگر امکان
نداشته باشد اصل رساله های را که این مضامین در آنها شایع شده اند
بفرستید من اینجا سر رشته ترجمه آنرا می کنم و وقتیکه شما از اروپا
پس بیائید اصل رساله ها را بشما پس میدهم . مضمون بر (دیکارت)
نوشتن را حالا حوصله ندارم . اگر شما در پاریس کدام عالم نوجوانی
بیابید (غالباً شرقی) با و بگوئید که کتاب مشهور دیکارت (اصول)
میتود را با احیاء العلوم امام غزالی مقابله کند و به او روپائیان
نشان بدهد که دیکارت برای این کتاب خود در اروپا بنما نگزار
چندین علم و فن شده است تاچه اندازه ممنون احسان مسلمانها میباشد
مورخ فلسفه غرب (سواس) مینویسد که اگر دیکارت عالم زبان عربی
می بود ، می گفتیم که مطالب را از غزالی دزدیده است ولی شاعر مشهور
ایتالی دانتی نیز شاید عربی نمیدانست ولی کومیدی او از افکار و
تخیلات حضرت محی الدین ابن عربی لبریز است . حقیقت این است که
نتایج افکار مسلمانها در اروپا عموماً مشهور شده بودند و مفکرین و
تعلیمات فته های بزرگ بزرگ اروپا خواه عربی میدانستند یا نمی دانستند
با تخیلات اسلامی عموماً آشنا شده بودند . کتابهای انگلیسی بما
مسلمانان هند تلقین کرده بود که موجود منطق استقرائی یکن
است حالانکه تاریخ فلسفه اسلامی نشان میدهد که در اروپا ازین
بزرگترد روغی تا امروز گفته نشده است . معترض اول بر شکل اول
منطق ارسطو یک منطقی مسلمان بود . در مؤلفات (جان ستوارت مل)
همین اعتراض تکرار شده است و طریق استقرائی مسلمانها مدت ها قبل از
یکن به تمام اروپا معلوم شده بود .

با محمود خضیری سن در ہمسایہ ملاقی شدہ بودم در آن وقت شمار الیہ در فقہ اسلامیہ مشغول تہ تحقیق و تتبع بود . بسیار جوان نیکی است . من خوش شدم کہ او بر نصیر الدین طوسی مقالہ مینویسند و می خوانند . بہ او بگوئید کہ در تحریرات طوسی آن قسمتی را کہ پیر لعل پاشا سہتہ و اہمیت اقلیہ را طوسی سعی کردہ کہ ثابت کند بالخصوص مطالعہ کند بلکہ در ہمین ضمن تحریرات معاصر ایشان را نیز مطالعہ نماید ازین تحقیقات بایشان آشکار خواہد شد کہ ریاضی دانان مسلمان در قرون وسطی بہمان نتیجہ رسیدہ بودند ، ممکن است کہ ابعاد مکان از سہ بیشتر باشد صوفیہ اسلامی ما از مدت مدیدی قابل تعدد زمان و مکان بودہ اند . این خیال را در اروپا از ہمہ پیش تر (اولتر) فیلسوف الحان (کانت) پیدا کرد ولی صوفیہ مسلمان پنج شش صد سال از کانت پیشتر باین نکته آشنا بودند . نسخہ قلمی عراقی غالباً در ہندستان موجود است . من ملخص رسالہ او را کہ بر موضوع زمان و مکان است در نطقی ہای خود جادادہ بودم اگر محمود خضیری برای من مضمون نیز تتبع بکنند یقین دارم کہ در اروپا نام پیدا خواہند کرد .

اگر برای امیر شکیمپ ارسلان (۱) مکتوب می نوشتید سلام مرا ضرور بنویسید . احترام زیاد برای او در دل خود می پرورانم افسوس است کہ در ایام اقامت خود در اروپا ملاقات ایشان دست نہ داد . از ایشان پیرمید کہ سید ضیاوالدین طباطبائی در ینروزها کجا است و چہ شغل دارد ؟ .. بہ اقبال شیدائی و خالدہ خلیل خانم نیز سلام بسیار برسانید آیا برادر شمارہ انگلستان کہ ام معرض تصاویر خود را بنا کردہ است . اینمکو تیرا بواسطہ کسی دیگر فوشتمہ ام زیرا بدست خود نمی نویسم (بجہت منع اطباء و زحمت بصارت) محمد اقبال

۱- امیر شکیمپ ارسلان از امرای شام و عضو مجلس اعیان استانبول و مرد فاضلی بود بجہت اختلاف فکر با کابینہ ترکیہ جلاوطن شد محمد اقبال

ہندہ او را در لندن دیدہ بودم کتابی بنام (حاضر العالم الاسلامی) در عربی دارد کہ طبع شدہ و ملاقات مراد را آن ذکر میکند . (داوی)

(هفده) مکتوب دیگر بنام مولوی صالح محمد است که از سریدان یا متعلقین خواجه حسن نظامی میباشد زیرا علامه در هر مکتوب مینویسند که سلام مرا بحضورت خواجه برسانید این مکتوب هادر سنه ۱۹۳۰ تا سنه ۳۲ عیسوی هستند مطالب مختلفی دارند تنها چهار مطلب از آنها قابل استفاده شده میتواند که تلخیص مینمایم .

۱- مولوی مذکور که یکبار علامه اورامنشی هم مینویسد رباعیات پیام مشرق (اثر علامه) را که در زبان دری است شرح در اردو نوشته و برای علامه فرستاده طالب استصواب شده اند علامه میگویند که در شرح کیف و تاثیر که در خود شعر میباشد با ید تا اندازہٗ موجود باشد و آن وجود و اردات و ذوق در نویسنده میخواهد شما از من میپرسید که کدام حصه را شرح نمایم باید که به دل خود مراجعت کنید که کدام حصه شما را ذوق میدهد ؟

۲- علامه میفرماید که :- « شنیده ام شاه محمد غوث گوالیاری (ق) کتابی در میرسیارات و آسمانها نوشته اند اگر در نزد خواجه حسن نظامی معلوم باشد مرا از آن مطلع بسازید » در نتیجه تفحصات مولوی صاحب از آن کتاب در کی یافته نمیتواند و ای در دو سه مکتوب مینویسد که کتاب قلمی بنام (سراسما) بولفه علامه عبدالعزیز نام موجود است که در تصرف مولوی احمد سعید است و از آنها برای شما خواستم آنها نمیدهند علامه میفرماید « بلی از بخل مردم این زمانه در باب کتاب متاسف هستم اگر آنها اعتبار نمیکند ممکن است یکی از علمای جید همانجا را حضرت خواجه تعین کنند که او آنرا مطالعه نموده و کیفیت مباحث آنرا به من بنویسند بشرطیکه محض یک کتاب علم هیئت نباشد که بان احتیاج ندارم ولی اگر نتیجه مکاشفات روحانی باشد پس پدر من میخورد » آخر نتیجه قطعی مجهول مینماید که استفاده از کتاب ممکن شد یا نه

۳- علامه میفرماید که :- در هندستان درین ایام حال اسلام بسیار نازک شده است تحفظ حقوق سیاسی و ثقافت ملیه کجا هستی خود اسلام در موقع خطر افتاده من بعد از فکر بسیار باین نتیجه رسیده ام که مسلمانها باید پیش از همه یک خزانه ملیه بسازند که برای حفاظت مدنیت و ثقافت و حقوق سیاسی و تبلیغات دینیہ مسلمانان سر مایهٗ پیرو جمع کنند که

احوال مطبوعات شانرا هم اداره کند و ترقی بخش باشد و تمام آن وسایلی را که درین زمانه برای حفاظت ملل ضرور است برای آنها تهیه نمایند تفصیل این پلان بعدها حاضر کرده خواهد شد اما سردست جوانان متدین خاندانهای سجاد نشین ها و متولیان باید مجلسی بسازند تا در خصوص حفظ آنها لای باغی که بزرگان شان آنرا ایجاد و سرسبز ساخته بودند چیزی فعالیت به مشوره همدیگر بکنند شما از طرف من و از طرف خود خواهی صاحب را و ادار بسازید که این انجمن را تأسیس و تحکیم نمایند اگر خدمات من برای آن بکار باشد من حاضرم که از کار خود استعفا داده و درین راه سعی آنهائی بخرج بدهم حتی اگر میخواست کارت های دعوت شانرا من حاضرم که امضا کنم اما باید همه جوانان فهمیده باشند که فعالیت را خوش دارند .

۳- شما خواهش کرده بودید که شمارا همراه خود به کابل ببرم بسیار خوش میشوم جناب جنرال کونسل افغانستان بمن فرمودند که دولت افغانستان اراده دارد شمارا در موقع جشن استقلال شان دعوت کنند ولی بخیال من جشن آنها در ماه اگست است و من درین ماه برای صدارت یعنی ریاست آل اندیا مسلم لیگ (مجلس مسلمانان کل هندستان) لکهنو رفته دارم شاید که کابل در ماه مذکور رفته بتوانم ولی کدام وقت دیگر ضرور خواهم رفت انشا الله تعالی .

برای خواهی صاحب سلام شوق مرا برسانید و بگوئید که بعضی سجاد نشین ها دین را وسیله حصول دنیا ساخته اند شما از اثر خاندانی و رسوخ روحانی خود کار گرفته به مفاد اسلام و مسلمانها بیشتر سعی ورزید که وقت تلف نشود .

مخلص محمد اقبال

بنام عالم ستی مولوی محمد اکبر شامزده علامه مکتوب است مولوی صاحب را بنده نیز غیا با شناسا هستم (از روی اشعار شان) و نیز از شعرای مشهور و ملی مسلمانان هند بود و لقب (لسان العصر) یافته مکاتیب علامه مرحوم که از ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۹ به این عالم الهی بادی صادر شده اند بسیار است دخل زیادی ندارند بلکه عاید به مسیل ادبی و ثقافتی است در عین زمان به شعرهای خود علامه مرحوم نیز دخل دارد زیرا حمله و تعرض اشعار

(اسرار خودی) بر بعضی متصوفین، مولوی اکبر و بعضی اشخاص دیگر رائیزارزده ساخته و آنها آنرا حمله بر مطلق (تصوف) دانسته و اعتراض کرده اند و علامه مرحوم این مسئله را رد میکند و میگوید مطلق تصوف معروف ایرادهای من نیست تنها یک قسمت آن که بعضی متصوفین نام نهاد آنرا وسیله تملق مستعمرین و کشتن روح (جهاد) ساخته اند (مثل قادیانیها) همانرا اعتراض کرده ام. علامه شخص اکبر را مثل استاد و پیر خود میداند و با و احترام و علاقه استفاده نشان میدهد و از ایجاز اعجاز نمای اکبر بسیار تحسین و توصیف مینماید و یک یک مصرع او را عالم معنی و جهان افاده مینامد و میگوید که این فضیلت مخصوص و منحصر به شخص شماست و از اعتراضات لسان العصر مذکور آزرده نمی شود و بعضی از غزلها و قطعات خود را سلام و احوال قبله گاه خود را هم برای ایشان میفرستد بنده دو تا از مکتوب های او را تلخیصاً ترجمه میکنم .

۲۵ بر ۲ تاریخ ۹ نومبر ۱۹۱۱ ع
مخدومی! السلام علیکم. دو نواز شما یکی بعد دیگری رسیدند
از مژده جافزای فتح ترکها مسرت دست دادولی دل من هنوز اطمینان
ندارم معلوم نیست که روح من چه میخواهد و دیده من هوس چه نظاره
دارد؟ که با وجود مسرت اضطراب من غالب ترست .

در لاهور همدم دیرینه نیست کماتیکه مرده نام و نموده ستند بسیار
زیاد هست لهذا از جلسہ های اجتماعات قومی هم احتراز میکنم ، البته
مکاتیب شما را که نزد من محفوظ اند بار بار میخوانم کاش شما مکاتیب
تا نرا طولانی تر بنویسید برای دیدن شما دلم می طپد آیا در موقع دربار
به دهلی تشریف خواهید آورد ؟

به ها شم (طال عمره) محبت های مرا برسانید ، روح من با این نام تعلق
خاصی دارد خدا این بچہ را در دین با سر ادا داشته باشد ، در خواندگی
های مکتب اوقات او ضرورتاً رعایت می شوند ولی چقدر خوش نصیب است

کہ از پیران مشرق فیض نظر بآو میرسد .

ہمین نظر صیغت اللہ است روزی آمدنی است کہ چنین پیران (۱) مشرق
درد نیا باقی نمازند و فرزندان مسلمانان زمان آئندہ نہایت بد بخت
خواہند ماند .

شاغلی ہاشم صاحب ! قدر این اوقات را بدانید و تاجا ئیکہ میتوانید
از پیر مشرق استفادہ فرمائید کہ این وقت باز آمدنی نیست از فیض
این تربیت روح شما تمام عمر لذت خواہد یافت .
خادم محمد اقبال

نامہ ۱۱ بر ۲۵ جولای سنہ ۱۹۱۸

لاہور

مخدومی السلام علیکم .

والا نامہ شما دیروز رسید . اینجا نیز گرمی ہوا شدت دارد
خواجہ حسن نظامی من آنقدر محبت قلبی دارم کہ اختلاف خیال در آن
اثری انداختہ نمیتواند . اگرچہ بہ علم و فہم بندہ آن اختلاف نیز چند ان
اختلافی نیست چندی قبل خواجہ صاحب ایضاً تشریف آوردہ بودند

۱- نمونہ دیگر چنین فیض را علامہ در مکتوب ۱۲ بر ۲۵ خود با سم
مولوی صاحب مذکور بطور ذیل مینویسد « شام ہر روز وقت طعام
خوردن ذکر عزیزی کہ نووفات یافتہ بود آمد در اثنای سخن قبلہ گاہ
صاحب فرمودند : معلوم نیست سر از چہ وقت بندہ از رب (پروردگار)
خود (گوسالہ وار) بی پروا شدہ است و آنقدر متاثر شدند کہ قریب بہ
بیہوشی رسیدند و تا ساعت ۱۱ شب این کیفیت باقی بود از اینگونہ
نطق ہای خاموش کہ پیران مشرق ما دارند در دستگاہ ہای اروپا نام و
نشانہی ہم نیست » .

علامہ از بس کہ تاثیرات مؤمرب در شرقیان اورا متاثر ساختہ
و شب و روز منہمک ہمین غم است لہذا بجای لفظ پیران اسلام لفظ پیران
مشرق استعمال میکنند . آیا بہ ہمین سبب نیست ؟
دوای

بنده اصرار کردم که بخانه ما بیایند ولی آنها نمی‌توانستند ورنه
بهذاکره غلط فهمی رفع شده می‌توانست او چنان شخص محبوبی است که
اگر او را کسی بشناسد ممکن نیست که دوست نداشته باشد .
مصرع شما

مدرك اعظم حقایق ، غم
را قبلاً نیز تحسین نموده‌ام سیایل فلسفه را شما به چنان سادگی و
بی‌تکلفی منظوم میکنید که مولانای روم و شکسپیر یاد می‌آیند . بیت
دیگر شما .

چو هستی میشود محدود لکها پیچ می‌افکنند
عقیده عقل و عنصر در میان خویش می‌چنگند
من در تقریظ آن به حواله یک فیلسوف انگلیس گفته بودم که خیالات
و افکار (یک شخص) نیز با هم می‌چنگند دیروز در مشنوی شریف (مولانا
جلال الدین بلخی ثم رومی) خواندم که :-
هر خیالی را خیالی می‌خورد

فکر هم بر فکر دیگر می‌چرد
سبحان الله! مولانای روم در یک باب مخصوصی این عنوان را
قائم نمود که هر هستی به استثنای هستی حق تعالی (ج) آکل و ماکول است
در آن ضمن فلسفه شوپن هاوور (۲) فیلسوف آلمانی را چنان خوبی نظم کرده
اند که روح خود شوپنهاور شگفته خواهد بود یکبار با عی فارسی برای من
وارد شده بود آنرا هم عرض میکنم :-

گل گفت که عیش و بهاری خوشتر یک صبح چمن ز روز گاری خوشتر
زان پیش که کس ترا بد ستارزند مردن بکنار شاخساری خوشتر

- ۱- این بیت و مصرع فوق الذکر از اردو به دری ترجمه کرده‌ام (داوی)
- ۲- آرتور شوپنهاور فیلسوف از پد رها لندی و مادر آلمانی در ۱۷۸۸
ع میلاد و در سنه ۱۸۶۰ فوت شده است . (داوی)

در مکتوب ۳ بر ۱۷ خود نیز علامه بر بیت فوق مولوی صاحب چنین نظریه تحسین کارانه میدهد :

سبحان الله چه قدر شعر باریک و عمیق است تمام فلسفه (هیگل) که المانها و او را از افلاطون بزرگتر فیلسوفی تصور میکنند و به اعتبار تخیل از افلاطون بزرگتر بودندش حقیقت هم دارد بر همین اصول مبنی است شما بحر هیکل را در یک قطره گنجانیده اید هیکل می نویسد که اصول تناقض سرزندگی هستی محدود است و در هستی مطابق همه تناقضاتی که خاصه هستی محدودند گذاشته و امتزاج میکنند .

من در مقاله (ادبیات اردو) برای (تاریخ هندوستان) که پوهنتون کیمبرج نشر خواهد کرد این شعر شمارا ضرورت ذکر خواهم نمود .

چهارده مکتوب بنام خواجه حسن نظامی است مشارالیه از اولاده متولیان و مریدان حضرت نظام الدین اولیا (ق) می باشد که بهمان نسبت خود را نظامی مینامد . مرد فاضل و نهایت پر نویس و عالم

علوم دینی و منطق و ادب است مناسبات علامه و مکاتبه او در عین حال که رفیقانسه است از شوخی های مسود بی خالی نیست مثلاً او را گاهی خواجه صاحب پر اسرار و گاهی سیاح سرمست خطاب مینماید . سبب رفاقت علامه با او از جهت تبلیغ اسلام است که نظامی چه با قلم و چه با قدم در تار یکترین مناطق شرک و جهل اجراء مینماید .

بنده در سالهایی که در اداره سراج الاخبار افغانستان ، محرر بودم دایری یعنی روزنامه حیات خواجه را که هر روزه با تمام جزئیات

و تفصیل در مجلہ خود می نوشت میخواندم اگرچه خواجه در باب بعضی مسائل با علامہ اختلاف نظر خود را اظهار میکند ولی علامہ با آنهم او را دوست دارد و مکتوب خود را گاهی چنین ختم میکنند (مفتون شما محمد اقبال) .

مکاتیب علامہ اکثر از لاهور بعضی از لندن و کیمبرج از سنہ ۱۹۰۳ گرفته تا سنہ ۱۹۱۵ ع دوام مینماید و ملخص بعضی از آنها بقرار ذیل است .

مکتوب ۳ بر ۱۶۰ مورخہ ۲۵ - اپریل سنہ ۱۹۰۶
 میاح مر مست را سلام ! سیرو تماشای سترها . جگن ناتہ اسر ناتہ
 مبارک . مگر بہ بنارس کہ رفتید ایلام شدید . چطور صحیح است یانی ؟
 بلکہ میر صاحب نیرنگ و اکرام مارا نیز ہمراہ خود غرق گردید .
 در بھلوی من یک بت خانہ کوچکی است کہ ہر بت در آن صنمکدہ ، رشک
 صنعت آذری است . این محل قدیم را گاہی میر فرمودہ اید ؟ قسم است
 بخدا کہ بازار بنارس را فراموش خواهید کرد . من در ہر قدم یاد
 شما میآدم چر ا یاد نیایم ؟ شما نیز اینجاء عموماً بیاد ما می آئید .
 والسلام محمد اقبال شما

خلاصہ مکتوب ۵ بر ۱۶۱ مورخہ ۱۰ فبروری ۱۹۰۸
 از لندن :

عزیزم نظامی ! مکتوب شما با (رام کرشن) (نام کتاب) رسید .
 جزاک اللہ خیر افسوس است کہ مکتوبی را کہ بہ آدرس آلمان بمن فرستادہ اید
 نرسیدہ است یک مکتوب شما از بمبئی آمدہ بود کہ جواب آنرا من بہمان
 مسکن برای شما فرستادم ، نمیدانم شما رسیدہ یانی .

رام کرشن (۱) نہایت اعلیٰ است . طریقی را کہ شما برای اشاعت
 دین حق اختیار کردہ اید من بسیار می پسندم امروز بامستر آرنلڈ
 صاحب بہادر (یکی از پروفیسران انگلیز کہ ادعای دوستی مسلمانان
 داشت و ہندہ نیز او را در لندن در سفارت خود ملاقاتها کردہ و دعوتها

۱ - تفاوت اینرا نمیدانم کہ سہو کاتب است یا چیزی دیگر ؟ داوی

داده بودم) نیز ذکر کردم آنها بسیار خوش شدند و کتاب را از من گرفتند آنها می گفتند که در ایام اقامت در هندستان سعی کرده بودم که تاریخ مساعی سلسله نظامیه را که برای اشاعت و تبلیغ اسلام کرده اند بیا بم ولی موفق نشدم.

اگر در خاندان شما کدام کتابی درین موضوع محفوظ مانده باشد اطلاع خواهید فرمود زیاده چه عرض کنم کسانی که کامیابیهای مرا به شما تبریک میگویند کار صحیح میکنند ما و شما به ظاهر دو نفر در حقیقت یکی هستیم.

من در انگلستان بر تمدن و ثقافت اسلام یک سلسله نطق ها را آغاز کرده ام. که یکی بر (تصوف اسلام) دوم تحت عنوان (تأثیر مسلمانان بر مدنیّت اروپا سوم بر (جمهوریت اسلامی) چهارم (بر اسلام و عقل انسانی) میباشند. باقی برای من در درگاه شریف (مزار مبارک حضرت نظام الدین اولیا در دهلی) دعا کرده باشید.

سجده اقبال شما

پیغله عطیه فیضی

ده مکتوب بنام این دختر نوشته اند که از سنه ۱۹۰۷ تا سنه ۱۹۱۲ دوام کرده است. دختر مذکور برای تحصیل فلسفه به انگلستان و آلمان رفته بود و دختر نواب چنجیره (دکن) است در هر دو جای با علامه که او هم تکمیل تحصیلات خود را در رشته فلسفه تعقیب می نمود ملاقات ها داشته اند این پیغله بنام (اکادمی اسلام) یک موسسه مبارکه را نیز تاسیس و اداره میکند فاضله مذکوره روزنامه حیات خود را در اروپا هم نوشته است و ملاقاتهای اقبال و مکاتبه او را در آن جمع و طبع نموده است مرتب اقبال نامه این ده مکتوب را عطیه پیغله عطیه دانسته و با شکران از انگلیسی در اردو ترجمه نموده و قبل از اصل مکاتیب طریقه بدست آوردن آنها و خلص آن حصه روزنامه پیغم را که بملاقات های اقبال متعلق بوده نیز مقدمه مکاتیب مذکوره ساخته است بعضی حصص این مقدمه قابل ترجمه هستند.

مینویسد که اقبال ۱۱ ساله بود که یکشب جدای فوق العاده قدم‌های کسی او را بیدار ساخت دید که مادرش از زینه‌ها می‌قراید او هم مادر را تعقیب نموده تا که پیش‌قبیله گاه اقبال که بیرون دروازه نشسته بود رسیدند. اقبال با حیرت دید که پدرش را حلقه از نور احاطه کرده است اقبال خواست پیش برود از پدر بپرسد این نور چیست و از کجا آمده است؟ مادرش او را منع کرد و فهمانید که پس برود و بخوابد اقبال رقت و خوابید ولی صبح از قبیله گاه خود پرسید معلوم شد که قبیله گاهش در مراقبه دیده بود که یک فاصله از کابل آمده و به ۲۵ میلی‌سیالکوت (۱) رسیده و متوقف شده و برادر آنها شخص مهمی سخت مریض شده بد رجه که بعضی اعضایش معطل شده اند و قافله سفر خود را معطل کرده در تشویش تام بسر می‌برند با او در این کشف اسر شده که فردا برود و مریض را معالجه کند چنانچه پدرش بعضی دواها با خود گرفته و روان شد اقبال نیز با او همراهی کرده به واسطه یک عرابه (گادی) خود را بقافله رسانیدند پدرش فوری پرسید که مریض کجاست او را بعضی از اهل قافله نزد مریض بردند او بعضی دواها را بمریض داد و بعضی را مالش کرد و گفت مریض شما خوب میشود ولی معطلی اعضایش را تنها مرحمت الهی علاج کرده میتواند بمعلّقین مریض اجوره معقولی برای معالجه تقدیم کردند ولی پدرش نپذیرفت قافله دو سه روز بعد به سیالکوت رسید و مریض کامل شفا یافته بود.

این قصه را خود اقبال به پیغلّه عطیه بیان کرده بود پیغلّه عطیه آنرا در روز نامه خود ثبت نموده است. مناسبات پیغلّه عطیه که علامه او را گاهی مس فیضی هم مینویسد بسیار دوستانه و بی تکلفانه است. از علامه شاکی است که با وجودیکه علامه به حیدرآباد دکن رفته و نواب جنجیره و خانمش (والدین عطیه) دعوتنامه با و فرستاده اند، علامه نتوانسته پیش شان به جنجیره برود علامه این شکایت را آنهایت دوستانه تلقی نموده جواباً میگوید که من معذرت خود را کتباً و تلگرافاً به نواب صاحب ارسال کرده ام عجب است اگر نرسیده باشند من از راه حیدرآباد بخانه

۱ - مسکن اصلی و اولین خانواده اقبال بعد از کشمیر شهر سیالکوت
۱۱ دهه . (داوی)

نیامده بلکه بر اساساً بوظیفه معلمی خود که در پوهنتون داشتم رفته ام. شما ازین قیاس کرده میتوانید که علامه چقدر پابندی و علاقه به وظیفه خود دارد که دوستان نهایت صمیمی و صاحب جاه و دولت را ترك میکنید اما نه بکروزه معلمی خود را.

۹ قطعه مکتوب با سم (پرو فیسر محمد اکبر) نوشته شده اند این جوان شاعر است. و منیر تخلص دارد مکتوب علامه با و کاملاً هدايتناسه است شعر او را قدری تعریف میکنم ولی همیشه اشاره مینماید که باید ترقی کند و خوبتر شده برود ولی مکتوبها اکثرشان از روی مدت فاصله زیاد از همدگر دارند

یعنی اکثر دودو سال بعد نوشته شده اند چنانچه از سنه ۱۹۱۸ آغاز و به سنه ۱۹۳۳ ختم میشود و مکتوب الیه از مکتب (کالج) خود آغاز مکتوبه کرده بعد به نقاط خارج هند بخدست حکومت مقرر میشود به بهرین و بغداد و شیراز و باز پس به ملتان ماسور میشود و از هرجا یگان مکتوب به علامه اقبال میفرستند چون جوابات دارای بسمار مطالب مفید اند بعضی از آنها را تلخیصاً ترجمه میکنم.

۳ بر ۵۷ لاهور

۳۱ - اگست - سنه ۱۹۲۰ ع

مکرم بنده السلام علیکم

مکتوب شما همین حالا رسید به ایران مقرر شدن شما مرا بسیار مسرور ساخت شیراز مرکز ثقافت اهل فارس است برای ترقی طبع شعر شما بسیار مفید خواهد افتاد اگرچه شاعری ایرانی قیامت ندارد ولی شما بخوانید که سویه بیداری اینقوم را فهمیده، بتوانید اکثر کتابهایی در موضوع خالص فلسفه بیابید جمع کنید خواه قلمی باشند و خواه چاپی. جمع کردن کتب تصوف نیز مفید است در حکمای اسروزه هادی سبزواری مشهور هستند، اسرارالحکم او را من دیده ام محض چربه افلاطونیت است و پس بر کتب فلسفه و تصوف اگر بخارجی هم لازم شود باکی نیست من شریک شما خواهم شد ولی در خریدن کتاب احتیاط کامل به کارست زیرا در صدنود کتابها هیچ نمی ارزند مردم برای نام میخرند.

یک کتاب که غالباً (لطایف غیبی) نام داشت در ایران طبع شده بود . پروفیسر برون (انگلیسی) در تاریخ ادبیات خود از آن ذکر میکند حضرات اهل تشیع اعتراضاتی که وقتاً فوقتاً برخواجه حافظ (رح) کرده اند درین کتاب رد شده اند آنرا بیا بید برای من بخرید و بفروستید . بر فلسفه یونانی ها درین ایام یک کتاب کوچک ولی نهایت اعلی طبع شده است .

(تاریخ انتقادی فلسفه یونان) مولف د بلوتی ستس
آنها از میکمیلن (شرکت کتابفروشی لندن) خریده میتوانید ضرور بخوانید من تا امروز ازین کتاب صافتر و واضح تر کتابی ندیده ام برای فهمیدن فلسفه اروپایی نیز این کتاب کمک شایان کرده میتواند .

(اسرار خودی) در زبان انگلیسی ترجمه شده غالباً در زمستان امسال طبع و شایع خواهد شد . پروفیسر نکلسن در مجامع ادبی (انگلستان) خطا به های متعددی بر مضمون این کتاب داده اند و از همین جهت برین فلسفه جدیده در آنجاها بسیار گفتگوها شایع است اگر در زبانهای دیگر اروپا هم ترجمه شود امکان دارد .

شنیده ام که در فرانسه نیز گفتگوهای زیاد بران شده می رود شاید تاثیر نطق های پروفیسر نکلسن باشد . ممکن است که (پیام مشرق) من در جواب دیوان گوییتی گفته شده است نیز ترجمه خواهد شد زیرا در آن بر هر پهلوی حیات دماغی (فکری) اروپا نظریاتی هست و سعی شده است که در افکار و خیالات سرد (بارد) غرب حرارتی تزریق کرده بتواند

از هندستان عموماً و از پنجاب خصوصاً مسلمانان بسیاری بطرف افغانستان هجرت میکنند شاید بیش تر از ۲۰ هزار شخص تا حال رفته باشند . محمد اقبال

۵ بهر ۵۹

عزیزم آقای منیر مکتوب شما همین دم رسیده سراپا سپاس ! نظم تا آنرا که در اخبار استخر نشر شده دیدم صفائی زبان شما ترقی کرده است

اللهم زد قزد . برای خیالات بر طبع خود قوت اندازید . نظم شرقی بسیار محتاج مطالع جلیله است بر حکیم سنائی و مولانای روم نظر داشته باشید این نوع ذوات را از اصلی اقوام و سلسله هستند . اسرار و حقایق مولانای روم زنده جاوید اند و طرز ادارا از حکیم سنائی باید آموخت زیرا برای ادای مطالع عالییه از و کسی پیش قدمتر نیست .

اینچنین نظم ها را در اختیار ایرانی شایع نمودن خوبست اگر اقوام آسیای وسطی و غربی متحد شوند نجات خواهند یافت و اگر اختلافات همان را تصفیه نتواند پناه بخدا ! بمضامین در اتحاد ضرورت میرسد موجود است عقیده من اینست که اتحاد پیدا میشود و دنیا باز یکبار جمال و جلال اسلامی را نظاره خواهد کرد .

من از دو ماه بدر در فقر ضر گرفتار بودم و روزه شوق دیدن ایران و بهداری که جدیدا آنجا پیدا شده است داشتم سقینه طالبی اینجایافته نمی شود . گکتب عمده نشر اگریافته شود بفرستید . تفسیر ملا صدرالدین شیرازی رسید - (قبلا اظهار شکران کرده بودند) . بعضی مقامات آن خوبست ولی بحیث مجموعی در جه آن در تقاسیر بسیار پائین است . باقی خیریت است .

مخلص

محمد اقبال

هفت مکتوب بنام بیاض علی محمد جمیل اند که از جوانان تحصیل یافته ایالت میسور میباشند . جوان مذکور علاقه زیادی به اسلام و مسلمانی دارد . لهذا رابطه همکارانده و استفاده کردنی به علامه پیدا کردن میخواهد . در عین زمان بر اختلال سکوی در افغانستان و سقوط امان الله شاه مرحوم متاسف و متاثر است و از آن در مکتوب های خود به علامه اظهارات مکرر میکند .

جناب مرتب کتاب ، محمد جمیل را در مقدمه خود به لفظ (مولوی) مینویسد در حالیکه خود علامه نوجوان بودن او را و لفظ مستر جمیل استعمال میکند این مکتوب ها که از سنه ۱۹۳۴ جریان داشتند در اصل به زبان انگلیزی بوده اند علامه مرحوم به بیاض علی محمد جمیل در باب افغانستان دو بار در دو مکتوب تسلی و معلومات صحیح دادن میخواهد که «در افغانستان حالا

خیریت است. بچه سقا با یازده نفر همراهان خود اعدام شده! ند و سلطنت
اعلیٰ حضرت محمد نادر شاه است حکام پذیرفته می‌رود.»

در نامه دیگر چار ماه بعد باز بجواب او می‌نویسند که :

« برای ورقه (کارت) خوبصورت تبریک عید شما سراها سپاس هستیم و دست
بدعا می‌بیا شم که الله تعالی توجوان‌های هندستان و دیگر مالک اسلامیه
را از لطف و کرم خویش فیضیاب و شاد کام و دامان امید شانا از رحمت
بیپایان خویش ملودارد. خطبات (نطقها) من زیر طبع هستند و ناشر برای
شما یک نسخه خواهد فرستاد تا جائیکه علم من میرسد (گلدزی) کدام مصنف
انگلیس نیست بلکه یک یهودی آلمانی است مشهورترین کتب او در زبان
جرمنی است نه انگلیسی و در آنها چیز خاصی در نظر من نیامده ذاتاً من قایل
مستشرقین اروپائی نیستم تصانیف آنها یا پروپاگند سیاسی است یا مقاصد تبلیغی
در افغانستان دو باره امن و آرامی حاکم است در هندستان افرادی
بسیار محدودی از علل اصلی انقلاب افغانستان باخبر هستند بخیمال من پس
آمدن اعلیٰ حضرت امان الله اسکان ندارد. اعلیٰ حضرت محمد نادر شاه در ترقی
کشور خود بی اندازه ساعی و نژاد افغانها محبوب است و نژاد پنجاب هم....
شما احباب بنگلور و اودار سازید که با فراخ دلی در اعانه برای
افغانستان سهم بگیرند و سعی زیاد بکنند. من نیز تلگرام‌ها به اشخاص لازم
در پنجاب ارسال نموده‌ام. استقلال و استحکام افغانستان برای مسلمانان
هندستان و آسیای وسطی وجه جمعیت و سبب تقویت می‌باشد وضعیت و حالت
برادران ما که در ماورای دریای اتکزندگی دارند برای ما مسولیت‌ها
متوجه می‌سازد. این مسولیت‌ها را یکسایه شما مناسبت میدانیید یا دآوری
کرده باشید.

خطبات مرا که در پوهنتون علیگر خواهم خواند مکمل شده اند. از طرف
پوهنتون عثمانیه (دکن) برای اواخر سنه ۱۹۳۰ و از طرف مدراس نیز
دعوتنامه‌ها رسیده و لی غالباً من آن جاها رفته نخواهم توانست
(شاید به سبب جمع اعانه برای افغانستان) -

* * *

هفت قطعه مکتوبیکه بنام (مولوی عبدالحق) الملقب به بابای اردو نوشته

اند، همه احترامکارانه و در موضوع ترقی زبان اردو دست زیرا با بای
مذکور در همین موضوع منو مک بوده یک (انجمن ترقی اردو) تشکیل
نموده، فروغ آنرا در هر گوشه هند توسعه و فروغ دادن میخواست. علامه
او را در اینکار بسیار تشویق و ترغیب مینماید و میگوید عصیت من
برای زبان مسلمانان هند از عصیت برای دین بویچ وجه کمتر نیست
و ای مریضی من مانع اقدامهای شخصی و عمای است که سفرهای لازم این
کار را اجرا کرده نمیتوانم. سند این مکتوبها از ۱۹۳۶ تا آخر ۳۷ ع
میباشد ولی پیشنهادات و تجاویز مفصل و مدال در پنجاب با و میرویند
یک سیخاطبه علامه بیخله (فاروق هرسن) نام خانم انگلیس است که هفت
مکتوب باسم او در جلد دوم اقبالنامه موجود است از سنه ۱۹۳۲ تا
سنه ۱۹۳۵ ع این خانم دوستان او در لندن با مسلمانان فلسطین همدرد
و مخالف تجاوزات اسرائیل اند. ضمیمین مکاتیب علامه نیز اکثر عاید
به مسئله فلسطین است که تاریخاً حق و منطقاً حق بجانب بودن مسلمانان
فلسطین را اثبات کردن و سیاست دولت برطانیه را درین باب یک
سوء بزرگ و خطای جبران ناپذیر میداند و به انگلیزها اخطار میدهد
که تمام عالم اسلام را بر ضد خود ساختن کار مردم دور اندیش نخواهد
بود چنان معلوم میشود که خانم مذکور مکاتیب بسیار زیاد در هر
پوسته بنام علامه میفرستد و همراه آن فعالیت هایی که بعضی مردم
در انگلستان و جراید و جمعیت های متعلقه میکنند همراه و اطلاع
میدهد مقطوعات منتشره را نیز میفرستد علامه نیز مشوره هایی با و
میدهد که در نتیجه آن (نیشنل لیگ) انگلستان نیز طرفدار این فعالیت
ها میشود و علامه نیز آن تفصیلات را در جراید و مجلات مسلمانان
هند نشر میکند.

چهارم مکتوب بنام یکی از شعرای جوان که خود را به شاطر متخلص
ساخته و از اهل مدراس است صادر شده آند که اول آن از کالچ حکومتی
(در لاهور که تحصیلات علامه آنجا بوده) در سنه ۱۹۰۵ نوشته شده است
این مکتوب سوم و چهارم فاصله بیست و یک سال است.

علت مکاتیب، از سال اشعار شاطر است برای اصلاح بحضور علامه

و پس ولی علامه بگمان غالب تشویقاً از اکثر شعرهای او نهایت تعریف میکند و حلفاً میگوید که:

من لیاقت انتقاد اشعار بلند پایه شما را که از در ددل تان تشمت میکند ندارم «اعجاز عشق» و «اعجاز حق» نام آثار شماراد یدم الله تعالی شما را با دولت شرافت از دولت کمال نیز مالا مال گردانید .
ذلک فضل الله یوتیه من یشا حکمت و فلسفه یکروزی اشعار شما را
حرز جان خواهد ساخت .

محمد دین فوقی یکی از شناسایان قدیم علامه معلوم میشود بنام او سنه مکتوب موجود است که بین مکتوب اول و ثانی شانزده سال یعنی سنه ۱۹۰۵ و سنه ۱۹۲۱ و بین مکتوب ثانی و ثالث نیز فاصله شانزده سال موجود است یعنی سنه ۱۹۲۱ - و سنه ۱۹۳۷ ع

علامه حسب وعده سابقه خود برای این شخص تفصیل سفر انگلستان خود را اعایدیه کانال سویس و در اینجا چه دیده است شرح میدهد و سبب این رفاقت شفغی است که بی اغلی فوق به اسلامیات و درین باب تالیفات متعددی دارند ولی علامه از عمه آنها کتاب (حریت اسلام) اورا میپسندد و میگوید خدا کند که هیچ خاندان پنجاب ازین کتاب بی بهره نماند و چون درین ایام روح جمهوریت در هند و ستان نشو و نما مییابد برای کل اهالی هند نیز این کتاب سبق آموز است خصوصاً عوام مسلمان های هند که از تاریخ اسلام قطعاً بیخبرند حتی تعلیم یافته های شان از واقعات بزرگ بزرگ این تاریخ هیچ آگاهی و معلومات ندارند .»

* * *

بنام سید نذیر ثیازی سه مکتوب موجود است که از سنه ۳۲ تا سنه ۳۳ ع

۱ - سنه های اقبالنامه اکثر سهو های کتابی دارند که برای بنده صحیح و غلط آن بعضاً ثابت میشود و بعضاً مشکوک میماند .

سهو هارا کتابتی از آن جهت میگویم که کتاب به لیتوگرافی (چاپ سنگی) چاپ شده است .
(داوی)

دوام داشته شخص مذکور از مخلصین خاص علامه معلوم میشود خطبات و غیره آثار علامه را از انگلیسی به اردو ترجمه میکنند. به دو مطلب عمده درین سه مکتوب دوچار شده‌ام که یکی دعوتنامه‌های خارجی خود را علامه باو خبر میدهد و دوم معالجه توسط طبیبی میشود که بناغلی نیازی بین‌شان واسطه است.

دعوتنامه‌های خارجی: یکی داکتر (جرمانوس) دوم (ارسطو تیلین سوپاتی) که یک جمعیت قدیم و مشهور و معتبر انگلستان است و علامه بمدت یکماه یک خطبه فلسفی برای‌شان نوشته (در موضوع دین) سوم از آلمان باو خبر داده‌اند که (ترکها) نیز دعوت خواهند کرد، چهارم (مسلمانان افریقای جنوبی) نیز اصرار دارند که باید علامه وعده رفتن پیش‌شان بدهد.

مطلب ثانی نشان میدهد که علامه علاج توسط طبیب وطنی میکند که در کدام شهر دیگر است نه در لاهور و هم عاید بخوردن خبر روز دسره کابل یا شالکوت و گفته‌اند که پنجاد ساله که از کشمیر دست‌یاب میشود و انجیر تازه و فالوده و استعمال مرغ سرخ در گوشت و ترکاری توسط بناغلی نیازی از حکیم صاحب مذکور استجازه و معلومات می‌طلبید زیرا علامه در بن ایام به مرض نشستن صدامصاب شده بودند یعنی آواز شنی برآید.

* * *

در مکاتیب آحاد که جمله ۲۰ مکتوب است چند مکتوب عاید به جواب بعضی سال‌هاست که در عینا رات بعضی از نظم‌های علامه اعتراضات وارد شده را جواب می‌خواهند علامه جواب میدهد که مفهوم و تاثیر شعر را باید دید نه که الفاظ آنرا اعتراضات مذکور اکثر لفظی هستند و تا جاییکه بنده آنها را سنجیده برآستی بسیار قیمت ندارد، و تاثیر را که الله تعالی به کلام اقبال داده آنها هیچ ضرری و نقصانی رسانده نمی‌توانند معترضین که اکثر نام و نشان خود را نمی‌گویند بنظر بنده ظاهر بین میباشند جو ابات علامه البته ذی قیمت میباشند و لو جواب لفظ به لفظ نمی‌توانستند اما یکی ازین سایلین که قاضی نذیر احمد نام دارد در اثنای علالت خود (سنه ۱۹۳۷) قدری

مختصر جوابهای میدهند که از آن بر طرز تلقی و تفکر علامه روشنی زیادهای
افند که بنده آنرا تلخیص مینمایم .

جناب من . نامه شما ۱ بر ۱ بعنوان داکتر (اقبال) صاحب رسید
بجهت بیماری سر امر فرمودند که جوابات شفاهی شائرا بشما تحریر
نمایم :

۱- لفظ (خودی) در تعریفات من بدو معنی استعمال شده است اخلاقی
و ماوراء الطبیعی لفظ مذکور بهر دو معنی بصورت واضح تشریح شده اند که
دانیان زبان دری را در آن گنجایش هیچ شک و یقینی نمی ماند اگر در کتاب
های (اسرار خودی) و (رموز بیخودی) کدام جای خودی بمعنی نخوت
یا تکبر استعمال شده باشد سر اطلاع بد دهید صداقت ، راه دور نگه نشان
دادن یکی برای خواص و یکی برای عوام نه ممکن است و نه صحیح من آن
پهلوی مسئله خودی را که درین زمانه برای مسلمانان هند ضرور است
نمایان ساختم .

۲- سوال دوم شما جواب بسیار طولی بکار دارد و ای نه همت آنرا دارم
و نه خواهش آن مختصراً عرض میکنم که عصیت چیز دیگری است و تعصب
چیز دیگر ریشه عصیت (حیاتیاتی) بیواوچیکل و از تعصب (نفسیاتی) ریشه
عصیت سایکالوچیکل میباشد تعصب عارضه ایست که به واسطه
اطبای روحانی و تعلیم علاج میشود و عصیت یک خاصیت زندگی است
که باید پرورش و تربیت شود در اسلام برای عصیت انفرادی و اجتماعی
حدودی مقرر شده اند که نام آن شریعت است . بعقیده من ، بلکه به عقیده هر
مسلمان داخل آن حدود ماندن باعث فلاح و تجاوز از آن تباهی باری
آورد (تصادم) که شما ذکر آنرا کرده اید صرف وقتی واقع میشود که
از حدود تجاوز کرده شود یا عصیت دینی را گذاشته یک عصیت دیگری
مثلاً عصیت نسلی اختیار کرده شود اگر شخصی بگوید که با کفار
را بطه داشتن حرام است او از حدود شرعیه تجاوز کرده است و هنگام
تبلیغ دین به مشکلاتی دچار خواهد شد . امضا :

محمد شفیع ایم ای

یک‌کسبه مکاتیب یگانه از آن مولفین و شعر است که آثار نظم ، مقالات نثر و کتابهای تالیف کرده خود را برای اصلاح و تصحیح نزد علامه فرستاده اند . علامه بعضی را تشویق میکنند و برخی را مشوره میدهند که بجای نظم به نثر توجه کنند و از یگان نثر عذر میخواهند که به سبب زحمتی که به بصارت شان وارد شده است مطالعه کرده نمی توانند .

بعضی از مسلمانان هم جمعیت هایی در هند تشکیل کرده اند اساساً نامه آنرا نزد علامه می فرستند . علامه شکران و هدایات لازمه خود را به آنها دریغ نمی نماید ، که یکی از آن جمعیت ها شبان المسلمین نام دارد .

* * *

امادوتا از این مکاتیب آحاد بسیار طویل اند که یکی بنام صاحب زاده آفتاب احمد خان (۱) و دیگری بنام بیاغلی خالدخلیل است . اولین نامم ، صفحه دومین ده صفحه کتاب را احتوا نموده است . صاحبزاده آفتاب احمد خان را بنده نیز می شناسم در ۱۹۲۲ در لندن نزد بنده به سفارت تشریف آورده فرموده بود که خاندان مادر اصل از افغانستان به هندستان آمده است ولی حالا هندستانی هستیم . شکل او هم افغانی و بسیار سفید پوست میانه قد ، خوشقواره و تنومند شخصی بود . در مجلس هند (اندین کونسل) نام اداره وزارت هند لندن عضو بود .

مشارالیه عاید بیک پیشنهاد خود در باب عصری ساختن علمای (وجوده مسلمانان هند) با علامه بشاوره کردن خراسته ، علامه افکار خود را در ین باب و رای یک شخص دیگر (متخصص معارف) را بجواب او چنین مینویسد :- در سلسله مقاصد علوم اسلامیة چند خیال منتشر است که در ذهن من آمده اند بیان میکنم :-

۱- در هندستان و پاکستان کسانی لفظ (خان) را بنام خود الحاق می کنند که اصلاً با و اجدادشان از خراسان بوده اند و بهند رفته اند یعنی افغانستان قدیم . (داوی)

۱- در باب تعلیم و تربیت نمودن علما و فقیهای که منتخب و جامع بودن شان مسلم شده است با فکر شما کاملاً متفقم .

۲- در باب پیدا کردن چنان علمایی که در موضوعات افکار اسلامی و ادبیات آن را بطنه و تسلسل حیات دماغی را که بین تمدن اسلام و علوم موجود یافته میشود ، از نقطه نظر نشو و نمو بقوه تحقیقات خود جستجو نمایند قدری تفصیل و شرح ضرور است :

زوال سیاسی اسلام در اروپا وقتی رونما شد که حکمای اسلام نوئوس حس کرده بودند که علوم استخراجی آنقدر اهمیت ندارند و به تعمیر علوم استقرائی آغاز نمودن میخواستند که متأسفانه درین وقت نهضت فکری در عالم اسلام عملاً مسدود گردید و اروپا از ثمرات غرور و فکر حکمای مسلمان بهره اند وزی آغاز کرده بودند . احساس نهضت انسانیت Humanism در اروپا تا اندازه زیادی نتیجه قوتهای بود که از فکر اسلامی بروی کار آمده بودند .

این ادعا قطعاً مبالغه نیست که احساس جدید (انسانیت) در اروپا و پساکه به شکل ساینس (علم) و فلسفه جدید بمیدان آمده است از چند لحاظ ثمر خاصیت توسعه پذیری تمدن اسلام است و پس این حقیقت اهم را درین ایام نه اروپایی احساس میکنند و نه مسلمانها کادستانهای حکمای اسلام هنوز در کتابخانه های آسیا ، اروپا و افریقا بطور پراکنده بچاپ نارسیده محفوظ هستند جهالت مسلمانان امروزه بدرجه ایست که آنچه تا اندازه عظیمی از تمدن خود آنها ظهور نموده آنها آنرا غیر اسلامی تصور میکنند مثلاً اگر بدکدام حکیم مسلمان معلوم باشد که نظریه (آینشتاین) به خیالاتیکه آنوقتها در مجامع علمی اسلام با سنجیدگی زیر بحث و مباحثه میآمدند مشابهت هایی دارد (ابوالعالی که این رشد قول و ارا نقل کرده است) پس نظریه موجوده (آینشتاین) به ایشان آنقدر اجنبی معلوم نمی شد یا اگر ایشان عالم بیارند که تمام نظام منطبق جدید از آن اعتراضات مشهور و معروف (رازی) بوجود آمده است که او بر منطق استخراجی ارسطو نموده است

بیگانگی شان از منطق استقرایی جدید قدری کم و خفیف خواهد شد تهیه نمودن چنین عالم‌ها (وحکیم‌ها) نهایت ضرور است زیرا در اخذ و جذب علوم جدید (نافعه) تنها همین نوع اشخاص مدد رسانده می‌توانند.

۳- چنان عالم‌هایی تهیه کردن که بر تاریخ اسلام و آرت (فنون مستظرفه) و جنبه‌های مختلفه علم تهذیب (ثقافت) و تمدن حاوی باشند.

۴- چنان عالم‌هایی تهیه نمودن که برای تحقیق و تدقیق ادبیات قانونی اسلام موزون باشند شما واقف هستید که ادبیات قانونی مذکوره که حصه کافی آن چاپ نشده مانده است بی‌انتهاست (مقصد من از قانون صرف همان قانونی است که با فقه تعلق دارد).

اکنون بنده به تلخیص مکتوبیکه علامه مرحوم به جواب خلیل خالده نام یک تعلیم یافته ترکی ژاد نوشته اند می‌پردازم.

خلیل مذکور از علمای مسلمان هند و پروفیسرهای آن ذریعه مکروب مطبوع عموم و از علامه اقبال خصوصاً غیر مستقیم استهداها می‌بینماید علامه باو می‌نویسد.

۱- اداره دینیات پوهنتون قسط طنبیه کار بسیار دانشمند افه کرده است، اگر کار علم الانساب اسلامی بطوریکه لازم است منظمأ اجرا شود اغلباً چنان اکتشافاتی بروی کار خواهند آمد که دایره نظر ترکها عاید به عالم اسلام وسیع خواهد شد و امکان دارد که مفکوره (ایدیال) روحانی و ذهنی نسل نوخیز محکم تر گردد.

اما در باب خطبات شما (نطق‌ها) من اولتر یک تجویز عام تقدیم مینمایم که شما به اداره (دینیات مذکوره فوق) باید مشوره بدهید که هر قدر کتب که عاید بممالک مختلفه مسلمانان در السنه اروپائی و اسلامی نوشته شده اند همه آنها را فراهم نمایند، در اکثر کتابهای اروپائی بلا شبهه اغراض خاص سیاسی (استعماری) تبلیغی اقتصادی و غیره مد نظر میباشند و بوده اند باز هم برای مضمونیکه شما میخواهید معلومات نهایت مفید گاهی گاهی بدست می‌آید و حواله‌های بی‌شماری از نام‌های کتبی که بر اسلام و ملل اسلامیه نگاشته شده اند بدست می‌آیند که بعضی را سیاح‌ها

و برخی را نمایندگان سیاسی اروپا در ممالک مذکور فرداً فرداً تالیف کرده اند .

آمدیم به ترتیب خطبات شعامن مشورتاً تجاویز خود را تقدیم مینمایم که در ابتدا دو خطبه (نطق) بر مباحث ذیل ساخته شود :

۱ - حیثیت نسل از نقطه نظر علم و ظایف الاعضا .

ب - عواملی که موجب تفریق نسلها شده اند .

ج - آیا دین یک عنصر نسل آفرین میباشد؟ من احساس دارم که با وجود تنوع زبان ادبیات عالم اسلام حاصل یک پیشهاد مشترک هستند

د - یک احصائیه تخمینی نسلهای اسلامی (ساسی، آریائی، قاتاری، حبشی، بربری و اغراض و مقاصد علم الانساب اسلامی) رأی من اینست که بطور مثال بر موضوع (افغانها) یک سلسله خطبات را آغاز نماییم با اینصورت :

خطبه اول .

افغان - امتزاج نسلها در افغانستان. افغانان دری زبان و پیتو زبان، آیا افغانها عبرانی هستند یا نه؟ روایات خود افغانها در باب اصلیت شان، آیا در زبان پیتو لغات عبرانی یافته میشوند؟ آیا آنها اخلاف آن یهودیانی هستند که کسرای ایرانی آنها را از غلامی اسوریه نجات داده بود؟ قبایل بزرگ افغانستان جدید کدام اند؟ احصائیه نفوس تخمینی آنها .

خطبه دوم: - یک تبصره سرسری بر تاریخ سیاسی افغانها بعد از تشریف شان به دین اسلام .

خطبه سوم: - جدوجهد های که در متحد ساختن افغانها اجرا شده ۱ - دینی - پیر روشن و اخلاف آن .

ب - سیاسی: شیر شاه سوری افغان که افغانان هندستان را متحد و حکومت گورگانی استعمال را برای چند وقتی بر طرف کرد و محدود بودن مساعی او تا هند و پیر و آن .

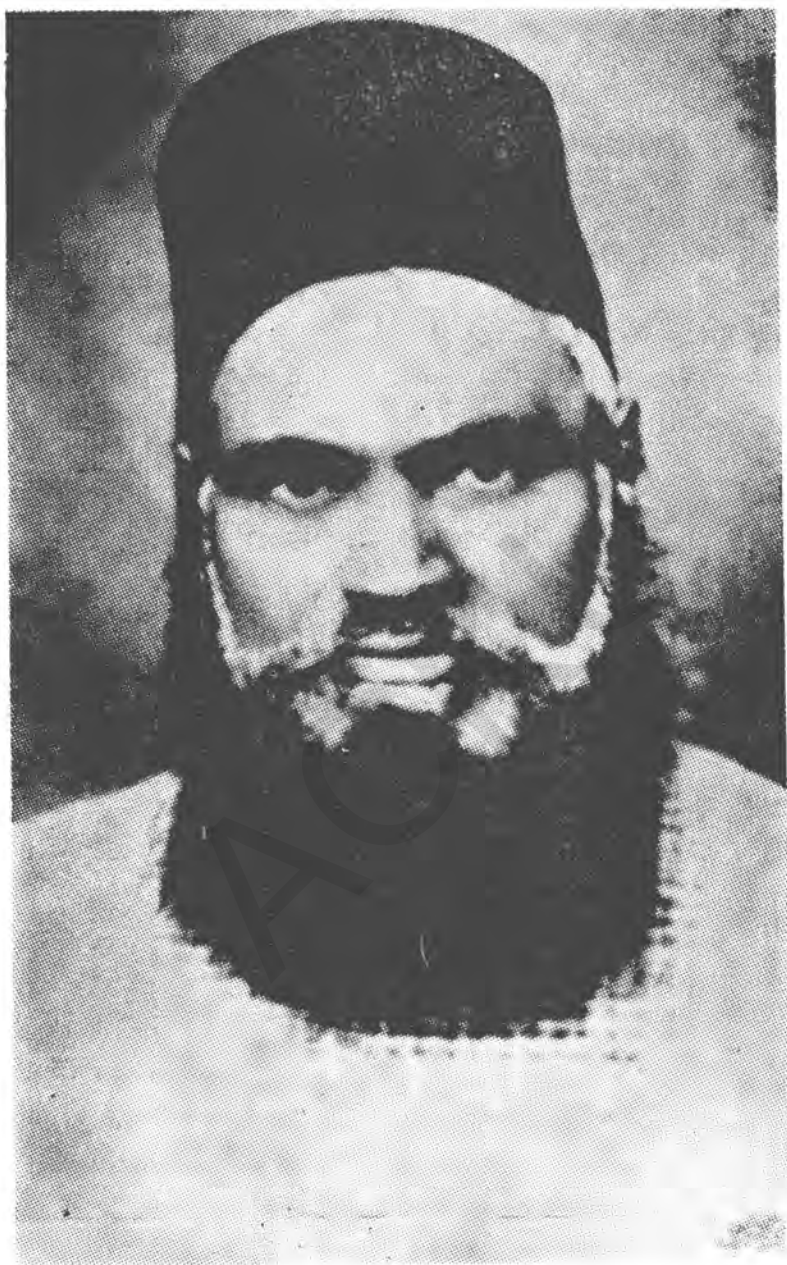
ج - سپاهی زبردست و شاعر افغانهای (پیشوستان) خوشحال خان خٚتک که قبایل افغانی را بر علیه حکومت گورگانی متحد کردن خواست



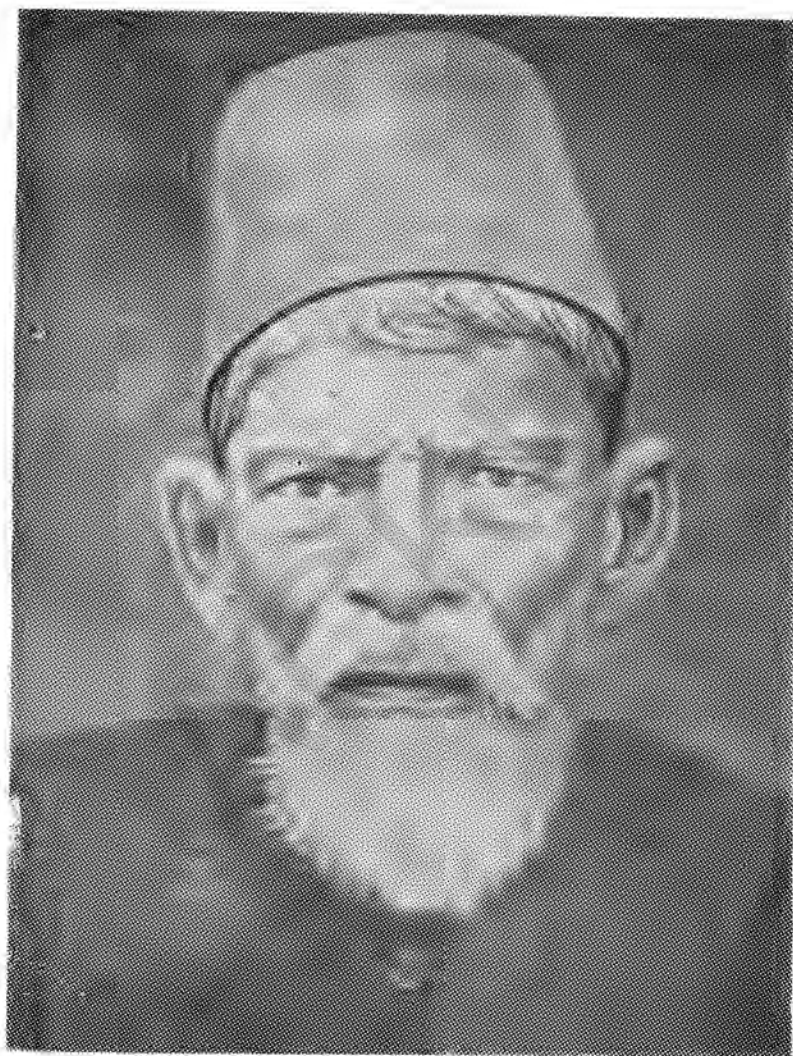
علامه مرحوم با پسرش شاعلی جاوید (۱۹۲۹م).

علامه مرحوم در (مسجد شاهی) لاهور آن شعر خود را می شنواید که عنوان آن است: بحضور حقیرت رسالتیاب مسلم





مولوی سیدحسین متوفای ۱۹۳۹ع معلم عربی و درسی و رهنمای علامه اقبال .



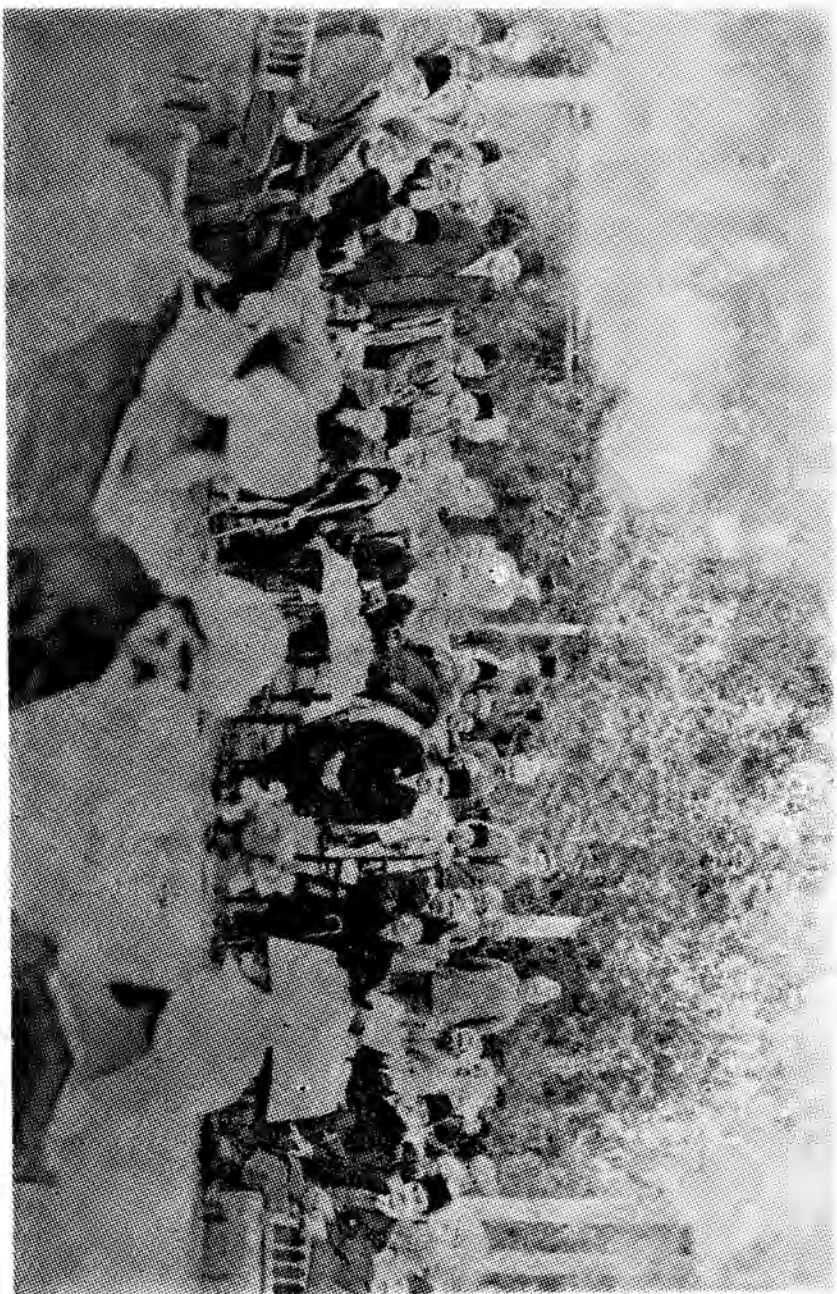
لسان العصر سید اکبر الہ آبادی مرحوم۔۔



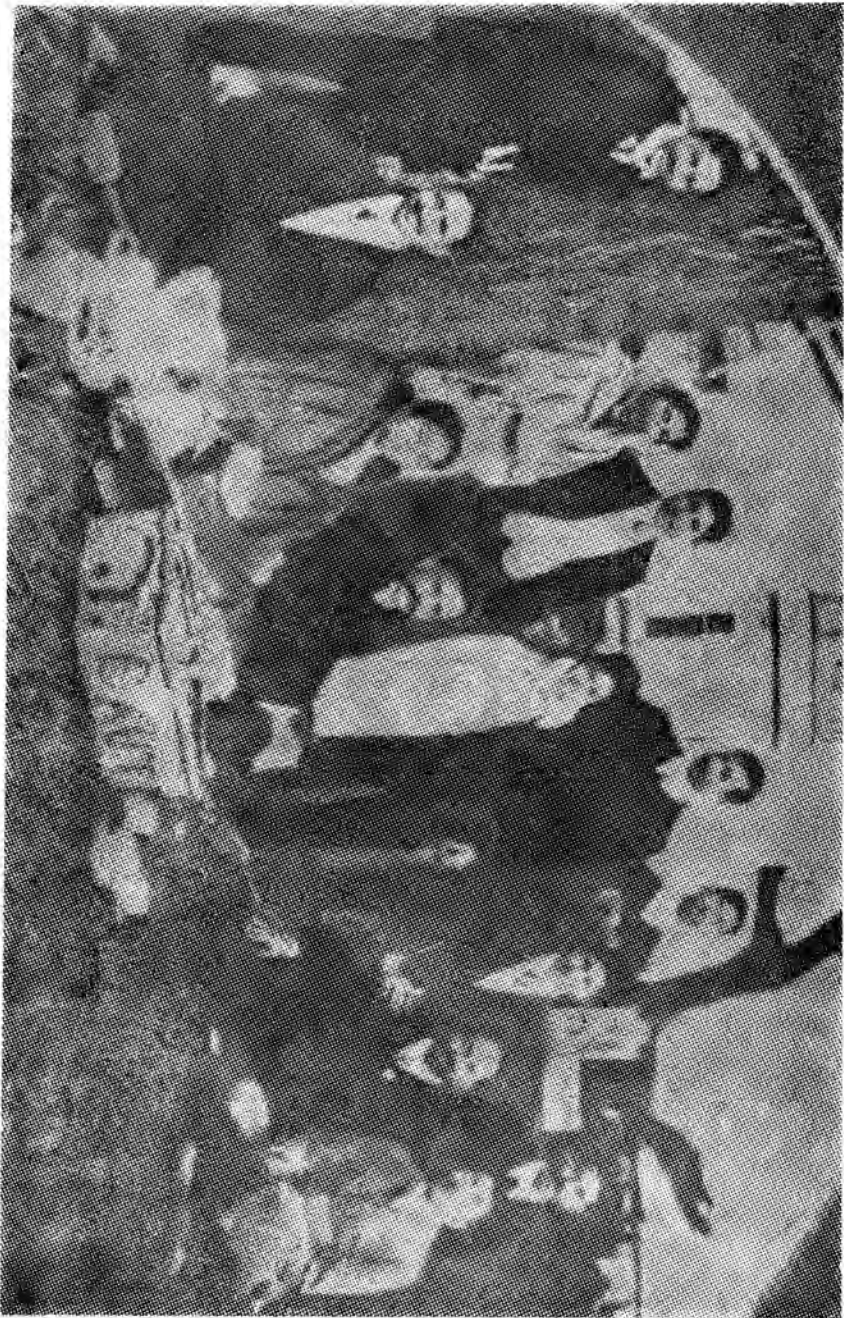
علامه در مسجد قرطبه نماز می گزارد .



علامه وسید سلیمان ندوی و سر اسامہ سعید رحمہم اللہ تعالیٰ درباغ بابر - کابل -



دعوتی که به شرف ورود علاء و مولانا سیدسلیمان نبوی و سرراس مسعود در کابل داده شده است . (۱۹۳۳م)



• جان علامہ دریسہ کمرہج (انگلستان) ہاموطنانی خصوصاًسیخ عبدالقادر وینفہ عظیمہ •



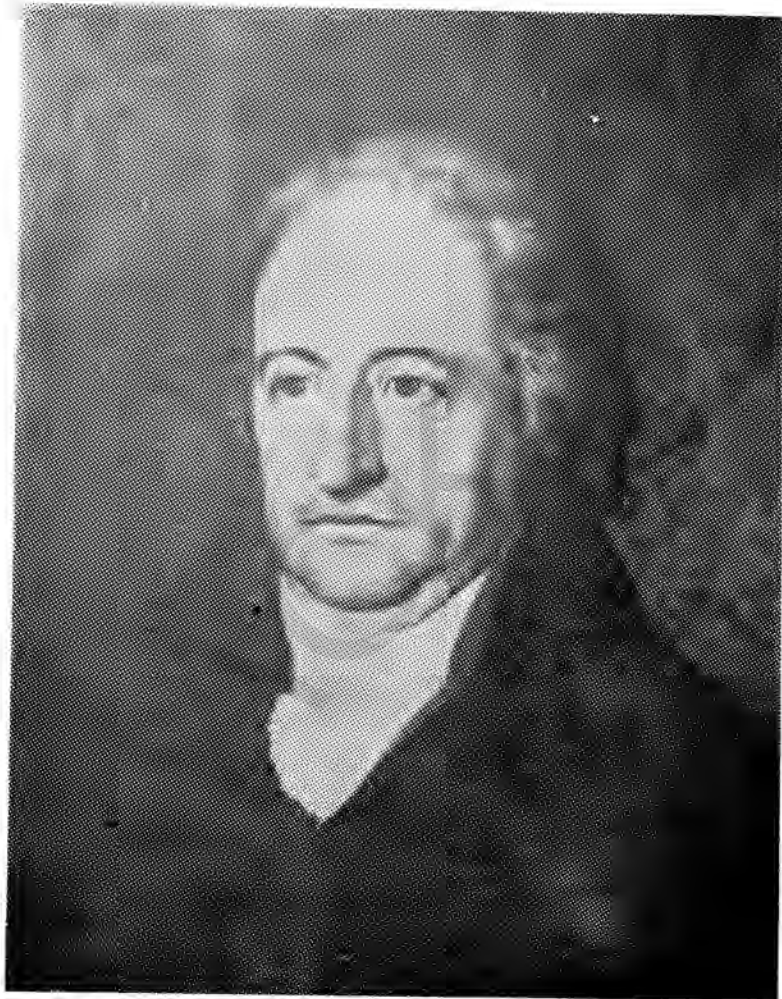
بسمه دولتی لاہور درسگاہ علامہ



علامہ اقبال باہمت سیال، الازھر، (دو وقتوں قدیم و مشہور مدرسہ) کتبہ لاہور آمدہ بودند۔
 سنہ ۱۹۳۷ء



مرحومه امام ی‌بی مادر علاقه‌اقبال که در ۹ نوامبر ۱۹۶۴ م وفات یافت.



یوهان ولفگانگ فان گوته شاعر آلمانی (۱۷۴۹ - ۱۸۳۲ م)

او خیال داشت کہ افغانہا عبرانی النسل اند آخر او از شاہنشاہ اورنگ زیب شکست خورد و در کدام قلعه ہندستان محبوس شد .

د - احمد شاہ ابدالی .

ہ - مرحوم امیر عبد الرحمن خان - امیر موجودہ وجدو جہد او برای تشخیص قومی افغانہا .

خطبہ چہارم .

تمدن موجودہ افغانہا صنعت و صنایع قدیم و جدید آنہا ادبیات آنہا (من حیث ترجمانی آرزوہا و حوصلہ مندی ایشان)

خطبہ پنجم : آیندہ نسل افغانی .

در آخر سن یک پیشنہاد بسیار اہمی تقدیم نمودن می خواہم اگر چہ با مضمون این مکتوب تعلقی ندارد ادارہ دینیات مذکورہ باید یک شعبہ پروفیسری قایم کند و بریاست آن چنان شخص را تعیین نماید کہ او بردینیات اسلامیہ و فکر جدید او رویائی مطالعہ (کا ملہ) داشته باشد و ادارہ دینیات باید اساس یک علم کلام جدید را بگذارد تا نسل نوخیز ترکیہ را از لامذہبیت غربی محفوظ و مصئون داشته باشد او رویا من حیث مجموعی عنصر دین را از تعلیم و تربیہ اہالی و باشندگان خود حذف نموده است کس گفتہ نمی تواند کہ این انسانیت ہی کنترل تا چہ اندازہ نتایج وخیم بار خواہد آورد؟ شاید در صورت یک جنگ عمومی نوخود باعث ہلاک خود گردد .

والسلام

مکتوبات اقبال

چنانکه در بحث اقبالنامه بنده اظهار نموده بودم که مکاتیب علامه مرحوم منحصر به اقبالنامه نخواهد بود، امروز ثابت شد که بنام (مکتوبات اقبال) کتاب دیگری نیز بقلم نجابت همراه سید نذیر فیاضی تالیف و از طرف (اکادمی اقبال) طبع و نشر شده است. درین کتاب (۱۸۲) مکتوب علامه که همه به عنوان خود سید صاحب موصوف نوشته شده اند مفصل و عیناً بزبان اردو درج میباشد سید موصوف را شما در اقبالنامه شناخته اید که اخلاص او به علامه بدرجه مریدان نهایت وفا کیش محسوس میشود. مضامین مکاتیب مذکوره را عموماً در کارهای شخصی علامه یافتیم خصوصاً دو مسئله ترجمه و طبع آثار علامه و وساطت تدای (۱) امراض مختلفه که معزی الیه بان متأسفانه در حالت خمد گرفتار شده بود. کتاب بسیار دلپذیر است اگر آنرا یکنوع سوانح علامه بگویم، یا یک رومان که بطل (هیرو) آن علامه است و قصه مسلسل بنامیم بعید نیست. در اینجا نیز از محبت عمیقی که علامه با افغانستان دارد شواهد زیاد موجود است مثلاً.

۱ - تدای بهترین علامه توسط (عبد الوهاب انصاری) نام که به (حکیم صاحب نابینا) مشهور و از خاندان معتبر و معروف حکیم اجمل خان مرحوم بودند اجرا میشد و لو او ساکن دهلی و علامه ساکن لاهور بودند تعداد و ارسال مکتوبات نیز بجهت همین معالجه غیاثیه کثرت و سرعت یافته اند.

اول :- ذکر سفر علامه به افغانستان و سفرنامه شان که بنام (مسافر) نظم فرموده بودند و طبع و توزیع آن در هندستان و افغانستان و ممالک دیگر .

۲ - هروقت که از لاهور به دهلی تشریف می بردند ، اکثر در قونسلخانه افغانی اقامت اختیار می نمودند .

۳ - خربوزه و انجیر افغانستان را بارها سعی کرده اند که بایشان برسد . توسط قونسلگری و غیر آن .

۴ - همچنانکه در (اقبالنامه) ملاحظه فرموده باشید ، درین سکا تیم نیز و قتی که مناسبتی برای ذکر ممالک اسلامی شده است . نام افغانستان را به خصوصیت یاد فرموده اند .

۵ - رجال افغانستان نیز هروقت عندالضرورت خصوص صلاح الدین سلجوقی مرحوم که در آنوقت در دهلی مأمور بودند با محبت ذکر شده اند و قس علی هذا .

مباحث علمی و سیاسی نیز درین سکا تیم موجودند ولی نه آنقدر که در اقبالنامه میباشند .

نه تنها اخلاص و اطاعت و محبت مولف که بدرجه ارادت رسیده است از کتاب ترشح میکنند بلکه شخصیت بارز خود مؤلف که یکسید نهایت شریف و سلیم الطبع و مسلمان صادق و صاحب علم و فضل و فداکاری در راه اسلام است نیز استنباط میشود .

مؤلف خودش هم افغانستان را دوست دارد و بسیار آرزو داشته که وقت آمدن علامه به کابل (سنه ۱۹۳۳ ع) با او همراه باشد ولی امور شخصی و رسمی او مانع گردیده او را متأسف ساخته است .

همین نسخه (مکتوبات اقبال) ۲۸۵ صفحه دارد و در سنه ۱۹۵۷ ع بطبع رسیده عکس (فوئوکاپی) بعضی خط های علامه را هم داراست بنده ازین بیشتر چیزی بران کتاب نوشتن یا ترجمه و تلخیص کردن را ضرور نیافتم .

ضرب کلیم

یکی از آثار علامه مرحوم (ضرب کلیم) نام دارد که از آید کریمه (فاضل بعصا الحجر) یعنی (به عصای خود سنگ را بزن) اقتباس شده است و آن معجزه مشهور و نهایت مفید حضرت موسی بوده که نتیجه آنرا نیز قرآن حکیم بیان فرموده (فانفجرت منه اثنتا عشر عیناً) یعنی از آن سنگ دوازده چشمه منفجر گردیده سبب آبیاری و آبادی زیاد شدند .

اگرچه ترکیب نام کتاب بزبان دری است ولی اشعار آن بزبان اردو است و بار اول در سنه ۱۳۱۱ ش مطابق ۱۹۳۶ مسیحی طبع گردید است نسخه که زیر مطالعه بنده آمده طبع هفتم این اثر است که در سنه ۱۳۲۵ ش نشر و تا آن وقت بیست و نه هزار نسخه طبع شده بود . بسبب مقبولیت عامه که علامه اقبال دارد و هم بجهت آنکه اثر در زبان اردو است تا امروز که ۲۰ سال دیگر میگذرد غالباً بارها و بیشتر طبع شده خواهد بود زیر نام (ضرب کلیم) که بالطبع سرورق کتاب است و به چاپ سنگی طبع شده جمله ذیل با خط درشت نوشته شده است : (یعنی اعلان جنگ بر علیه مدنیّت دوره حاضره) و تحت آن در همان صفحه یک رباعی است که ترجمه آن عیناً و نظماً تقدیم میشود :

سکون پرست نباشد طبیعت آزاد هوای سیر و سفر چون نسیم پیداکن
هزار چشمه زند سرز سنگ راه ترا پراز خودی شو و ضرب کلیم پیداکن
یعنی مواعی را که سنگ راه شده اند میتوان منبع مقاصد و مفید مطالب
خود ساخت اگر (خودی) را ترقی و توسعه بدیم .

از اینجا مقاصد کتاب تا اندازه بخوبی مفهوم میگردد بعضی تفصیل
آنرا نیز بنده تلخیصاً تقدیم میکنم .

(ضرب کلیم) بر هفت قسمت تقسیم شده است بقرار ذیل:-

- ۱- مقدمه = ۳ صفحه
- ۲- اسلام و مسلمان = ۶ صفحه
- ۳- تعلیم و تربیه = ۳۲ صفحه
- ۴- مناسبات = ۲ صفحه
- ۵- فنون لطیفه = ۳۷ صفحه
- ۶- مجرای گل افغان = ۱ صفحه
- ۷- مقدمه کتاب ۳ حصه دارد، ابتدای آن خطاب به اعلیحضرت نواب سر حمید الله خان فرمای بھوپال است در آن اوقات هنوز تاثیرات انگلیس ها موجود بود اھذا لقب (سر) کہ از طرف حکومت برطانیہ به حمید الله خان داده شده بود آنرا رعایت کرده است خود علامہ اقبال را نیز حکومت اھذا لقب (سر) داده بود و سر حوم آنرا در یک مکتوب خود کہ بجواب تبریکہ بندہ راقم نوشته بودا بتلا خوانده است .

حکومت مستقلہ ہندوستان پس از نواب ہا و راجہ ہا را لغا نمودند خاندان نواب حمید الله خان نژاد آفریدی هستند و حال اھم در بھوپال زندگی میکنند اما نہ بصورت سلطنت و یا نوابی . چون (ضرب کلیم) یا عمین خطا بہ آغاز میشود چنان استفادہ میگردد کہ کتاب را بنام نواب اعدا کرده باشد

این خطا بہ ناصحانہ بہ نواب مذکور بزبان دری است و مصرع مشہور طالب آملی را در آخر آن نظم چنین تضمین فرمودہ .

بگیر اینہمہ سر ما بے بہار ازمن

« کہ گل بدست تو از شاخ تازه تر ماند »

بعد از آن خطا بہی برای قارئین کتاب دارد و چنان مطالبی کہ برای دفع استعمار بکار می آید توضیح نمودہ و شاید از وفرت و عمومیت زیاد موسیقی در ہند شاکی بودہ آنہا را میگوید :

« تا بر حقایق حیات غور و عمل نکنید شیشہ شما بتا بلہ با سنگ کردہ نخواہد توانست زیرا در میدان جنگ زور دست و ضربت کاری بکار است نہ نوای چنگ »

حمده سوم مبتدیه تحت عنوان تمهید دو قطعه دارد .

اول آن شکایت است از روح آریا کی نمایی که در شرق عمومیت یافته ، چه در دیرو چه در حرم ، و غم سرگ آفتاب را نرسو و جیون ساخته ، حوادث زمانه را نعی دانند چرا که قلب و نظر شان پالند نمانده است .

در قطعه دوم خود را مبتلاست میکند که چرا با نواهای آتشین خود در مردم جامد و خامد آسیاتب و تاب حیات پیدا کرده یی و میکنی ؟ سزای این حرکت آن است که از (نوا ی سحر) و مقام شوق و سرور و نظر مجروح شوی . قسمت اول تحت عنوان (اسلام و مسلمانان) ۶۷ حصه یا قطعه دارد که اکثر آن عاید به احوال هندستان در همان عصر سیما شد .

ابتدای آن با قطعه (صبح) نام آغاز میشود که اذان بدو موسن را بسجده چنان سحر و صباح می بیند که ارزاننده شبستان وجود است و در قطعه دوم آخر هر بیت جمله جمله لاله الا الله را ذکر نموده از آن حظ و جوشی که می گیرد قارئین را قیز ذاکرو مبتدیه کر می سازد (۱)

دو بیت اول قطعه را ترجمه میکنم تا طرز شاعر خو بتر واضح شود ((بعضی وزن و قافیه))

خودی است تیغ ، فسان ، لاله الا الله دروست سر نهان ، لاله الا الله
به جستجوی براهیم خود بود این عصر صدم کده است جهان لاله الا الله

تحت عنوان بنام (سیدزاده فلسفه زده) مشق می دارد میفرماید :

« اگر (خودی) را نمی باختی . ز ناری (برگسان) (۲) نمی شدی ، صدف هیگل (۳) از گوهر خالی و طلسم او تمام خیالی است پس زندگی تو چسان محکم و خودی تو چطور لازمانی خواهد شد ؟ انسان طالب ثبات و دستور حیات می باشد ، شب دنیا را آنچه اشراق می سازد ندای آفاقی اذان است .

۱- رالایی ریخته کامل ترجمه شده است نه تنها همین قطعه بلکه به تعداد (۷۶) قطعه دیگر نیز از ضرب کلیم نظاماً ترجمه شده اند .

۲- برگسان فیلسوف فرانسوی متولد ۱۸۵۹ م

۳- هیگل (جارج ویلم فریدر یک) در ۱۷۷۰ تا ۱۸۳۱ حیات داشت . فیلسوف مشهور آلمان است که در شصت و تکرار تولد شده است (دای)

ستاره در اصل سوماتی خاص هستیم که آیای سن لائی و سئاتی بودند و آذف
خالک من بر همین زاده است - (ایمان و اسلام) در ریشه های دلم جا بگیر است
اگرچه اقبال بی هنر است و ابی از رگر رگ فلسفه پاخیز است. شعله چون تو
سوزی ندارد با آنکه از اولاد سیدها شمی میباشی .

این نکته دل افروز از سن بشنو که انجام خرد بی حضوری و فلسفه دوری
است از زندگی. نغمه های بی صوت (افکار) برای ذوق عمل پیام موت در بر
دارند. دین تقویم مسلک زندگی و سر محمد و ابراهیم است (صلعم).
در آخر از تحت انرا قاین خاقانی دو بیت ذیل را ما هر اذه نضدین و نصیحت
را ختم میکند :

« دل در سخن محمدی بند ای پور علی ز بوعلی چند ؟
چون دیده راه بین نداری قاید قرشی به از بخاری »
همچنان در قطعه دیگری به حصه (۲۵) به غرب زده ها میگوید که « عمارت
و جود ترا معمار فرنگ ساخته اند و سر ایا تجلی فرنگی شده بی پیکرتو از
خودی خالی است مثل نیام زرنگاری که تیغ ندارد. تو بنکر و جود خدا (ج)
و من بنکر و جود تو ام از و جود یکله نمود جوهر خودی است تو عاری میباشی »
در حصه (۹) تحت عنوان (اجتهاد) شکایت میکند که در هند قوم تحقیق
و تتبع چنان زوال یافته که به جای حکمت دینیه تقلید مخالفین رواج داده
میشود کتابی را که به مؤمن راه غلامی و عبودیت اجانب را
تعمیم و تلقین نکند ناقص و خلاف مد می شمارند .
حصه (۱۱) عاید به ذکر و فکر میباشد این بحث عارفانه را با بن ختم
میفرماید .

مقام ذکر کمالات روحی و عطار مقام فکر مقالات بوعلی سینا
مقام فکر زیمایش زمان و مکان مقام ذکر سبجان ربی الاعلی
در حصه دو از دهم ملای حرم اسلامت میکند که نمازش جاگال و جمالی
که نمازهای ساهی سابق داشته اند ندارد .

حصه (۱۳) دایره به (تقدیر) است در آن اشاره میکند باینکه گاهی در افراد
جوهر ذاتی بی کار و مدد گار میماند و آنها نیکه فایده موقعیت های بلند
و بزرگ می یابند . البته ما بسط تقدر را درین حال اگر ندانیم قصور ما است

ولی تاریخ احم نشان میدهد که در آنجا تقدیر مثل تیغ دودم بران و قاطع و منطقی است و نظر بر اعمال آنها دارد و بس.

در حصه (۱۴) زیر عنوان توحید نیز می فرماید که در سابق توحید یک قوت زندقه بود و ای امروز تنها یک مسئله مباحث عنهای علم کلام گردیده به میر سپه خطا با میگوید که من سپاه ترادیده ام نیام شان از شه شیر قل هوا لله احد خالی است.

در حصه (۱۵) تحت عنوان (علم و دین) قطعه غرائبی است که در همکاری هر دو میفرماید: زمانه یکی، حیات یکی، کاینات یکی است پس قصه قدیم و جدید جز که نظری و وضعی بصیرت چیز دیگری نیست، در چمن اگر شب نیم و نسیم شریک و همکار نشو ند غنچه تربیت نمی یابد. همچنان اگر تجلیات کلیم و مشاهدات حکیم همکار نباشد دلیل نا بینائی معنوی و لهذا نا کامی است در حصه (۱۶) زیر عنوان (مسلمان هندی) میفرماید که درین مملکت بر همین ها مسلمان را (غدار وطن) و انگلیسها او را (گدا گرانام نهاده و قادیانیه آن مومن پارینه را (کافر) میخوانند خدا یا آواز حق کی و از کجا سر خواهد زد؟ گفته آنگاه با تضمین مصرع دری

«مسکین دلکم با نده درین کشمکش اندر».

قطعه را ختم میکند.

در حصه ۱۸ و ۱۹.

تحت عنوانهای (جهاد) و (قوت و دین) میفرماید که «نشسته قوت خطرناک است. از دست اسکندرها و چنگیزها صدها بار قهای جان و جمعیت حضرت انسان پاره شده است در مقابل این میل سمک میروزمین گیر عقل، نظر، علم و هنر مثل خس و خاشاک اند. اگر این قوت در دست (لادین) باشد از زهر هلاهل کرده هم بهتر است ولی اگر برای حفاظت دین استعمال شود تریاق هر سمیتی است ولی امروز مسلمانها نه قوتی دارند و نه از لذت شهادت خبر و اثری. اروپا برای حفاظت فال و قریاطل از سرتا کمر زره پوش شده ولی در شرق نه از اسلحه تهیه می است و نه فکر تقویه آن، بلکه آنرا آفتاب شرمیدانند».

قسمت دوم در باب (تعلیم و تربیت) ۲۷ حصه دارد که حصه اول

با عنوان (مقصود) آغاز میشود در آن سیموز او افلاطون سبا حثه نما اظهاراتی دارد و حکمیت را خود علامه مینماید :

* * *

سپی نوز (۱) :- سرد دانشمند نظر بر حیات دارد که حضور سرور، نور و وجود است افلاطون : سرد دانشمند نظر بر مرگ دارد زیرا حیات نمایش شرعی است در شب تاریک .

اقبال : حیات و مرگ لایق التفات نیستند در نگاه (خودی) خود خودی مقصود است و پس (۲) (یعنی عمل دانا یا نه مستقلانه)

علامه ثقافت غرب را تلویح مینماید باینصورت که :

فساد قلب و نظردان ثقافت افرنج که روح این بد نیت نموده است عقیف

چو روح پاک نماند کجا حمی ماند ؟ ضمیر پاک و خیال بلند و ذوق لطیف

بلکه مدثیت عصری را پایه لب گور می بیند و آنرا قابل آن نمیداند که عرب و ایران را احیا نماید و از اقوام شرق شکایت میکنند که حقایق را نمی بینند زیرا تقلید و محکومی ایشانرا بنا ساخته است .

انسان زمانه حاضر را صد اقی (عشق ناپدید و خرد میگذردش صورت مار) میداند و میگوید : بلی شعاع آفتاب را تسخیر و مورد استفاده قرار داده اند ولی شب تاریک زندگی را سحری داده نخواستند .

حصبه بیست و هشتم (در قسمت تعلیم و تربیه) نصایحی است که به پسر خود علامه مرحوم در سه قطعه ارشاد مینماید پسرا و (جاوید) نام دارد و تحصیل حقوق کرده (بیرستر) در یروژها و کیل دفاع است در لاهور خلاصه مطالب و نصایح قطعه اول قرار ذیل است :-

۱ - فیلسوف هالندی (۱۶۳۲-۱۶۷۷) یهودی النسل است و بذات واجب الوجود معتقد .

۲ - (صفحه ۶۶ ضرب کلیم) ملهوم خالق الموت و الحیات لیپلو کم ایکم حسن عملا . (قرآن حکیم .
(داوی)

سرچشمه زندگی صحیح خشک شده است نهاد عصر حاضر کافرانه
است و ساحرائه نسبت به دربار شاهنشاهی آستان مردان خدا (ج)
خوشتر است. خاندانیکه تو چشم و چرخ آن میباشی ذوق عارفانه دارد
اگر در دل جوهر (لاله) موجود است از تعلیم فرنگیانه خونی نیست بر
شاخ گل خوشخوانی باکی ندارد بشرطیکه آشیان در (خودی) خود
گرفته باشی. آدمی بحری است که هر قطره آن بحر بیکران میشود، اگر
دهقان تن آسان باشد هر دانه صد هزار دانه است.

آخرین قطعه را به این بیت نظامی (رح) که او هم به پسر خود
نصیحتی دارد تضمیناً خاتمه داده است.

غافل من مشین نه وقت بازی است وقت هنر است و کار سازی است
در قطعه دوم میفرماید که: - طریق حقیقی و فقر تمام نتیجه غیرت است
آب حیات در همین جهان است ولی تشنه گامی بکار دارد، اگر پرند ه
چست زیرک و بی طمع است، کهنه دامی صیاد موفق نیست.
ای جان پدر! من اگر بسبب صدق مقال و حق گفتن گرامی شده ام تو
شوق شعر گوئی بکن که صد انوری و هزار قافیهی نما فاله سرایی کرده اند
بلند نامی عطیه الهی است میراث نیست.

آنگاه باز بیک بیت از نصیحت نامه نظامی قطعه را ختم کرده اند.

چائیکه بزرگ بایدت بود فرزندی من نداردت سود
حضرت نظامی نیز به پسر خود در باب عدم شغل به شعر نصیحت
نموده است اگرچه علامه مرحوم از همه آن ذکر نموده اند آنقدر که
به یاد پنده ما نده است نقل میکنم.

در شعر میبچ و در فن او چون اکذب او ست احسن او
زین فن مطلب بلند نامی کاین ختم شده است بر نظامی
ولی دلیل علامه اقبال بنظر عاجزانه قوی تر و بحقیقت نزدیکتر است
نسبت بحضرت نظامی (رح) زیرا نظامی بلند نامی را بر خود ختم دانسته
ولی بعد از نظامی نیز شعرائی آمده اند که نسبت به نظامی مقبولیت
عامه (حتی بعد از مرگ) بیشتر داشته اند ولی دلیل علامه اقبال برای

منع طلب بلندناسی بواسطه شعرچنان است که صدها خوشنوا و هزارها بلند نام شاعر موجود شده اند. لهذا این سعی بیفایده خواهد بود در قطعه سوم او را به فقر غیور رهنمای میفرماید که :

اگر همت داری فقری را بطلب که اصل آن حجازی است و بواسطه آن چشم عقل و خرد روشن میشود بدون احتیاج بسمه های بوعلی و رازی بنده باید عمل مسرت باشد نفس درازی فایده ندارد این فقر شکوه محمودی میبخشد بشرطیکه در طبیعت ایازیت موجود نباشد .

در قطعه (۹۱) در باب (نیتشی) (۱) فیلسوف میفرماید که او اسرار توحید را دیده نتوانست اگرچه فکر بلندش خدنگ سینه گردون و تخیلش مهر و ماه را در کمند می آورد طینت را هبا نه اش پاک است ولی لذت گناه مثل باران ازو می بارد .

قسمت سوم در باب جنس لطیف است که ۹ حصه دارد در قطعه یکصد و یکم تحت عنوان (آزادی نسوان) میپرسد .

در آرایش و قیمت کدام یک بلند است ؟ آزادی نسوان یا گلوبند زمره ؟

و میفرماید که من در ین باب چیزی گفته نمیتوانم زیرا بعضی فرزندان تهذیب نوحالا هم از من آزرده هستند اگرچه بوضاحت میدانم که این زهر است و آن قند چون مردان خردمند مجبور و معذورند پس بصیرت خود زن با ید این راز را افاش کند که کدام یک ؟

در قطعه دیگر (شماره ۹۷) بعنوان (یک سوال) میفرماید که با ید از حکیم اروپا که هندو یونان غلام حلقه بگوش آند پیرسیم آیا کمال معاشرت (حیات اجتماعی) همین است که مرد بیکار باشد و زن تهی آغوش در قطعه دیگر (شماره صد) که عنوان آن زن است میفرماید رنگ تصویر کاینات زن است سوز زندگی از ساز و ست مشتش خاکش از ثریا بیشتر شرف دارد زیرا هر شرفی در مکتوبی از درج اوست اگرچه مکالمات افلاطون

۱ - (فرید دیکتو یلهام نیتشی یا نیچی) فیلسوف و شاعر آلمانی است که در سنه ۱۸۴۴ تا سنه ۱۹۰۰ زندگی داشت .

را نوشته توانست ولی خود افلاطون شراری است از شعله او در دو قطعه دیگر که یکی حفاظت زن (شماره ۱۰۲) و دیگری (زن و تعلیم) (شماره ۱۰۳) عنوان دارند توضیح مینماید.

«نگهبان نسوانیت زن تنها و تنها مرد است نه پرده و نه تعلیم (خواه تعلیم قدیم باشد و خواه جدید) اگر مدرسه زن از دین بیگانه بود آن علم و هنر مرگ عشق و محبت را بار می آرد.»

در قطعه آخر بن (شماره ۱۰۴) باز در باب زن درد دل میکند که جوهر مرد بی منت غیر عیان میشود و ظهور جوهر زن بدست غیر است سرتب غم او همین نکته شوق است که وجود او از لذت آتشین «تخلیق» ساخته شده است. از همین آتش اسرار حیات کشایش و معرکه بود و نبود حرارت میگیرد. منم ازین غم و نقیصه نسوان اندو هگینم مگر چه باید کرد که باز کردن این عقده ممکن نیست.

قسمت چارم در موضوع (ادبیات و فنون لطیفه) است این قسمت (۳۷) حصه دارد و بر ادبیات شرق و غرب قدیم و جدید تحت عنوانهای معینه و مشخصه رائی میدهد، ولی غایب اصلی و هدف همیشه تشخیص امراض مسلمانان و ذکر علاج آن و توضیح مکیاید قوای استعما ریه و اصرار آن و ضرورت اجتناب از آن بوده است.

در قطعه شماره (۱۳۷) شعر عجم را چنین معرفی مینماید شعر عجم اگرچه طرب آورود لا ویز ست ولی شمشیر (خودی) را تیز کرده نمیتواند اگر نوای مرغ سحر گلستان را افسرده می سازد بهتر است که خاموش باشد، ضربی که دولت پرویز را متزلزل ساخته نتواند اگر کوه شکن باشد چه فایده؟ اقبال! این عصر عصر خار تراشی است «از هر چه آئینه نمایند بیرهیز» (۱) ممکن است کتاب (شعر العجم) علا به شبلی نعمانی در حوم سبب این قطعه شده باشد. در قطعه (۱۳۲) مصور را خطاب میکند که:

تاچه پایه مرگ تخیل عام شده است. هندی هم مقلد فرنگی است

۱- این مصرع از کیفیت بنده فداستیم ولی توضیح شده است (داوی)

و عجمی هم . اند وه من اینست که بهزادهای این دوره سرور ازلی
شرق راهم از دست داده اند .

ای مرد هنر! کمالات تو بمن معلوم است ، تو ماهر صنعت هستی
چه قدیم و چه جدید . طبیعت را هم دیده ئی و هم بد یگران نشان داده
ئی ولی (خودی) خود را در آئینه فطرت بنمایان .

با وجود این نکته بعضی از شعرای حقایق شعار قدیم را استنسا
میکند چنانچه درین قسمت (۸) نفر از مشاهیر ادبیات دری و رسامی
رایاد میفرمایند که بهمه آن شعرا اخلاص و عقیدت دار ند اکثر
اینها از خاک افغانستان برخاسته اند (خراسان قدیم) .

۱- حکیم سنائی غزنوی .

۲- شیخ فریدالدین عطار نیشاپور .

۳- مولانا جلال الدین بلخی مشهور به روسی .

۴- نظامی گنجوی .

۵- خاقانی .

۶- میرزا بیدل .

۷- حافظ .

۸- بهزاده روی .

این هفت نفر شعرای روحانی میباشند . (رحمهم الله تعالی) .
از شعرای صله گیر و مدح سرا و آن هائیکه همت شان بیشتر صرف عبارت
آرائی و لطیفه گوئی بوده نه اقتباسی میکنند و نه یاد مینمایند زیرا
خود علامه از فریق ممتاز اول الذکر است . بگفته بیدل همه دل
(مداح فطرت) نه ظهیرم نه انوری) .

زیر عنوان (سرود) قطعه (۱۲۰) میپرسد که:

«کیف شراب مانتدی که در ناله نی است از چوب نی است یا از دل
نیواز؟» «دل» چیست و مستی و قوت او از کجاست؟ چرا یک نگاه او تخت
کی را سرنگون میسازد؟ چرا حیات اقوام از زندگی آن است؟ و چرا واردات
او پی به پی تبدیل میشوند؟ چه حرف است که در نظر صاحب دل سلطنت های
دنیا هیچ ارزشی ندارند؟

روزی که مغنی (این) رمز دل را فهمید بد آنکه تمام مراحل هنر را طی نمود «
در قطعه (۱۴۱) تحت عنوان (ایجاد معانی) میفرماید :
اگرچه (ایجاد معانی) خدا داد است ، ولی هنرمند از سعی مستغنی نیست .
هر تعمیر از گرمی خون رگ معمار است ، خواه میخانه حافظ باشد و خواه
بتخانه بهزاد .
بی محنت پیهم هیچ جوهری انکشاف نمی کند ، خانه فرها را شررتیشه
روشن کرده است .

در قطعه (۱۳۸) هنروران هند را انتقاد می نمایند که :
تخیل شان جنازه عشق و مستی ، افکار تاریک شان مزار اقوام است ،
در صحنه خانه پر هنران نقش گریهای (مرگ) و هنر شان از زندگی بیزار است ،
مقامات بلند را از چشم انسان پوشانیده روح را میخوابانند و بدن را بیدار
میسازند بر اعصاب شاعرو صورتگر و افسانه نویس بیچاره هند (زن) سوار است
در قطعه دیگر (شماره ۱۲۲) در باب (اهرام های مصر) هنرمندان را
درس میدهد که : طبیعت در فضای خاموش و دشتهای جگرسوز تنهاتپه های
ریگی تعمیر کرده است ولی پیش عظمت (اهرام) افلاک نگوئسارند . عجب
آیادست کدام کس این تصویر ابدیت را ساخته است ؟ هنر را از غلامی طبیعت
آزاد کنید ! اهل هنر باید صیاد باشد نه که صید و نخچیر .
در قطعه آخرین شماره (۱۴۷) این قسمت در باب (رقص) میفرماید که
خم و پیچ های رقص بدنی را برای : روپا بگذارید زیرا ضرب کلام الهی
در رقص روح است ، صله رقص بدن تشنگی کلام و دهان ، صله رقص روح
درویشی و شاهنشاهی است . (۱)

۱ - حافظ هم باین مضمون شعری دارد که درویش ها شاهان را میزنند .
گرچه ما پندگان پادشاهیم پادشاهان ملک صبح گهیم
گنج در آستین و کیسه تهی جام گیتی نماو خالک همیم
شاه منصور واقف است که ما روی همت بهر طرف که نهیم
دشمنان را ز خون کفن سازیم دوستان را قبا ی فتح دهیم
رنگ تزویر پیش مانده بود شیر مرخم واقعی سیهیم
(داوی)

در قطعه شماره (۱۴۳) تحت عنوان (ذوق نظر) مینویسد که (خوی) د در آن شخص چینی محکوم بقتل بسیار بلند بود که وقت گشتن خود به جلاد گفت: او هو! شما یکدقیقه با شید که این شمشیر شما را تماشا کنم تا بنده کی آن چه منظره دلکشائی دارد؟

در قطعه شماره (۱۴۴) در باب (موسیقی) میفرماید:

نغمه که چهره ترا برنیقروزد دلیل سردی خون غزل سرا می باشد
نیوازیکه باطن پاک ندارد موج نفسش تو را مسموم میسازد . من در
لاله زارهای شرق و غرب میر کرده ام هیچ جا گریبان لاله چاک نبود .
قسمت پنجم (سیاسیات شرق و غرب) راز یر نظر داشته است و اما از نقطه
نظر مسلمانان یا ممالک اسلامی و رنه چین و جاپان و غیره نیز جزو بزرگ
مشرق میباشند ولی به مسایل آنها تماسی نمیگیرد . و علاقه فی بآن
نشان نمیدهد .

البته بعضی حصه های این قسمت امروز اهمیت خود را باخته اند
چنانچه در مقدمه ذکر نموده ام لهذا از آنها انتخاب یا اقتیاسی
نمی نمایم . مثل جمعیت اقوام سابقه (لیک اوف نیشنز) و غیره ولی آن
حصه هایی را که هنوز علاقه پذیر و کارآمد میدانم انتخاب و ترجمه
میکنم یا تلخیص مینمایم .

تحت عنوان (انتداب) در قطعه (۱۷۰) بیان میکنند که فرشته
مدنیت کجا کجا باید نازل شود؟ مستعمرین امروزه در جواب این
سوال دشواری حس نمی کنند: - جائیکه قمار نیست - زنهای تنگ لباس
نیستند ، شغل شراب نوشی را حرام میدانند ، و اگرچه در بدن شان
یک روح عمیق و ناشکیب موجود است ولی از طریقه آبا و اجداد
منحرف نگشته اند و اگرچه چشمه فیض مکاتب آنجا جاری نیست ولی
بچه های مردم (بدوی) جسور ، زیرک و پر دم هستند . همیگونه مناطق
به فتوای عقلای فرنگستان از مدنیت عاری و محتاج انتداب و مداخلات
سیاسی و ثقافی و غیره ایشان است .

در قطعه (۱۷۱) تحت عنوان (سیاست لادین) شرح میدهد که
سیخن حق از من پنهان نمی ماند زیرا خدای تعالی بمن دلخپیر و بصیری

عطا فرموده ، در نگاه من این سیاست بیدین (کنیزا هرمن ودون نهاد و سرده، ضمیر) است . در مملکت خود فرنگی ها حکومت از قید کلیسا آزاد و بی پرواست و سیاست آن دیوی است پی زنجیر ولی و قتیکه بر ستاع ممالک غیر چشم دوختند آنجا پیشقدم لشکرشان سفرای کلیسا میباشند . در قطعه (۱۳۸) که اعراب فلسطینی را مخاطب قرار داده چه خوب مینویسد :

میدانم آن آتشی که زمانه هنوز هم از سوز آن فارغ نیست در وجود تو هست ولی دوی تو نه در جینیواست و نه در لندن زیرا رگ جان فرنگی ها در دست یهوداست .

نجات است ها از غلامی در پرورش ولذت نمود (خودی) است . در قطعه نمره (۱۵۰) بعنوان (انقلاب) رأی میدهد که :- سوز و ساز حیات در آسیا و اروپا موجود نیست اینجا (خودی) مرده و آنجا (وجدان) ولی در دلها ولوله انقلاب پیدا شده است . شاید مرگ (جهان پیر) نزدیک شده باشد .

در قطعه (۱۵۵) تحت عنوان (روس بالشویک) اظهار حیرت مینماید که : روش قضای الهی (ج) عجیب است ، نمیدانم که در باطن جهان چه پوشیدهئی هست آنانیکه حفظ کلیسا را مایه نجات عقیده داشتند به شکستادن آن مامور شده اند . بردهریت روس وحی نازل شده که لات و مراث کلیسا را یکسره بشکنند .

در قطعه (۱۶۳) که عنوان ذیل را داراست میفرماید :

(فرمان ابلیس بنام فرزندان سیاسی او)

برهنما ترا در پیچهای سیاسی درآورده ز ناربندان را از دیر کهن بیرون بکشید . فاقه کشانی را که از مرگ نمی ترسند از اطاعت محمد (صلعم) به سرکشی و اداریه نمائید ، تخیلات فرنگیانه در افکار غرب درآورده اسلام را از حجاز و یمن خارج کنید ، علاج غیرت دینی افغانها چنان است که ملاها را از کوه و دامان شان برانید از اهل حرم روایات و عنعنات شانرا بدزدید این آهوان را از مرغزار ختن بگریزانید از نفس اقبال آتش لاله تیز شده است چنین غزل سرارا از چمن فرار کنید .

در قطعه (۱۶۳) بعنوان مجلس اقوام مشرق مشورتاً میگوید:
 آب و هوا هر دو تحت تسخیر آمده اند چه میشود اگر نگاه فلک بهر
 بدل شود خوابی که استعمار فرنک دیده ممکن است که تعبیر آن عوض
 شود اگر طهران جنوبای شرق گردد شاید تقدیر کره زمین تبدیل بیابد.
 در قطعه (۱۷۴) تحت عنوان (قزاق بحری و سکندر) سوال و جواب
 جالب نظری ساخته:

سکندر: سزای تو زنجیر است یا شمشیر من که وسعت بحراز رهنمای
 های تو تنگ شده است.
 قزاق: عجب، ما تو هر دو هم پیله هستیم من دریائی ام و تو سیدانی
 آیا این جوانمردی است که هم چشم خود را رسوا بسازی؟

* * *

آخرین حصه کتاب تحت عنوان (افکار محراب گل افغان) است به
 جهتی که محراب و منبر جزو بزرگواران افغانان است لهذا لفظ محراب
 بسیار موزون و چون عادت اکثر افغانها برای تسمیه لفظ گل است آن
 هم دلیل بر اطلاع و آشنایی علامه مرحوم بر سجاای افغانی و ذوق لطیف اوست
 این قسمت (۲۰) قطعه دارد که هر قطعه منظوم است و نکات مطابقی
 برای تعریف افغانها و تشویق خود آنها به برپا داشتن جاهای ملیه
 شان را دارا است.

قطعه اول از محبت وطن و در عین زمان از شهامت روح که سبب
 آزادی نند پشتونستانها از محکومیت برطانیه است حرف میزند و در قطعه
 دوم از ازلی بودن رقابت اقوام و کاسیایی ملتی که زخم حوادث زمانه
 را فرو و الیتام حس نموده و نومید نشود یقین و بعد بشا رت میدهد که
 اگر در دل کس (لا شریک له) جای گرفت در جهان یگانه و یکتا خواهد
 ماند و در قطعه سوم دعای بی عمل را نتیجه خیزند انسته تبدیل آرزوی
 مخاطب را دعا میکند که باید آرزو مندی عالی ملی داشته باشد در
 قطعه چهارم زوال استعمار جوین و بقایای مظلومان غیور را شرح و به
 احتیاج که شیران را و به میسازد اشاره و علاج آنرا رعایت خودی، فقر
 غیور و ترک جستجوی آستان سلطنتها و استعمار جوین میدهد و میانداند

در قطعه پنجم مذمت علمی را که گدایی را منع نکند و بیفایده بودن ادب و فلسفه را ذکر و به تکنیک تشجیع سینماید .

در قطعه ششم تجدیدی را که بهانه تقلید فرنگیان در شرق شده است مذمت نموده به حفظ خودی و صاحب ایجاد شدن رهنمائی میفرماید .

قطعه هفتم ترجیع بند نما نصیحتی است بخصوص افغانهای غافل که (خودی) خود را بشناسند . میگوید که با وجود بی علمی جدیت خود را نگاه داشته نمی حالانکه در سلل محکوم بعضی علما و فضلا دین و ایمان خود را فروخته میروند .

در قطعه هشتم شهباز را مخاطب ساخته تسلی میفرماید که «زاغ پره‌های ترا بد نما و شب پره ترا کور و بی غیر میخوانند ولی این را ندیده گان صنف پرنده گان صحرا از خم و پیچ فضای نیلگون پیخبرند آنها از احوال و مقام آن طایری که در دم پرواز روح او سراپا (نظر) گردیده چه معلوماتی داشته میتوانند ؟ » معلوم است که شهباز افغان است و طعن ز قان او مخالفین اویند .

در قطعه نهم همت بلند را بخالف خمود و جممود دانسته میگوید که اگر آشیان را عند لیان از قفس گرانتر حس کردند میتوانند قوائیز باغ را تطبیق و آنکه آماده حرکت سفرتند مثل قافله موج پروای بانک رحیل و جرس راندارند چه آن مکتبی ها اگر چه زنده معلوم میشود ولی نفس از فرنگ آورده در حقیقت بی جان اند اگر مد نظرت پرورش دل باشد بک نگاه غلط اند از مرد مومن کافی است .

در قطعه دهم آن جوان را چشم و چراغ قبیله خوانده که شبابش بی داغ و زحمتش کاری وقت جنگ مثل شیران غاب (جنگل) و هنگام مسلح غزال رعنا یا تاتاری باشد ، سوزا و مثل قوغ در نیستان همه سوزاست شگوه سلطانان از آن دارد که در فقرش آثار حیدری و کبراری موجود است . اگر بر سر کلاهی ندارد باکی نیست که همان بی کلاهی او سرمایه کله دار بهاست .

در قطعه یازدهم امید می بخشد که حال سابق شما دوباره آمده میتواند و احرا در نشتر حوادث تقدیر رانیش نی بلکه نوش میداند، جوانیکه ناله مرغ سحرمد هوشش کند لایق سنگامه پیکار نیست و در آخر اخطار میدهد که توطیع طفلانه داری و عیاران او روپا شکر پاره فروشاند.

در قطعه دوازدهم میفرماید در کشمکش لادینی و لاطینی چرا خود را پریشان ساختی؟ درمان ضعف در (لا غالب الا هو) است این پتخانه رنگ و بو (یعنی اینجهان موجوده) دیر کهنی است که صیاد کافرست و نه خجیر مومن، صیاد معانی از اروپا نومید است زیرا اگرچه قضا آنجاد لکش است ولی آهوان آن بی نافع مشک اند. قوام دادن (خودی) بی اشک سحری مشکل و این لاله پیکانی بر کنار جو خوشتر است شیخ باید امرار از مسجد بکشد زیرا محراب از نمازشان ترش ابروست.

قطعه سیزدهم حالت دنیا را دگرگون و افکار جوانان را زیرو زبر شده می بیند و از پیر حرم می پرسد که مناجات سحری تو تلافی این زندگانی را بدون معرکه کرده میتواند؟ (یعنی نمیتواند) بعضی خاتماهای هند را به شعله نم خورده تشبیه کرده از تخلیق (خودی) آنها را عاجز میداند در قطعه چهاردهم عشق بی جرات را عشق ید الهی نمیداند و به زحمت کشی ترغیب و از تن آسائی (۱) ترهیب نموده خلوت کهسار را تعلیم دهند خود آگاهی دانسته و مرد سیدانی را تنبیه میکند که آنها وحشت نخواند. در پانزدهم نیز از فقر خود دار توصیف و آنها را به فولاد شدن تشویق و از حریری بودن منع نموده باز اخطار (بزبان دری) میدهد که:

افرننگ ز خود بیخبرت کرد و گرنه ای بنده مومن تو بشیری توندیری

در شانزدهم اقوام بی مرکز را مردنی و فقری را که از زمانه شاکی باشد گدائی خوانده می نویسد که مرد خدا درین دور هم قله (پریت) (۲) را سرمه وار می ساید و علامه بوجد آمده میفرماید (بزبان دری)

۱ - تن آسائی سهو کاتب و تن آسائی صحیح است

۲ - (پریت) یکی از قلل بلند همالایا

در سر که بی سوز تو ذوقی نتوان یافت ای بنده مومن تو کجائی تو کجائی
و باز به زبان شوق گوید. ای خورشید از سر پرده مشرق برای و کهسار
برای به لباس حنائی منبیس ساز .

در قطعه هفدهم به (همت) در کسب یقین تلقین میفرماید که اگر در صد
ها هزار شخص یک صاحب یقین پیدا شود آتش او بر ناو پیر را حرارت
میدهد در کوه و دشت گاهی مردانی یافته میشود که فقر شان خنز را
جواهر بیسازد، خامه خدا جبین ترا خالی گذاشته تا تو سرنوشت خود را
خود بنویسی اگر همت پر کشا شود این فضای نیلگون هیچ نیست اگر بالای
سرماند آسمان است و اگر زیرهای شد زمین است .

در قطعه (۱۸) برای تعلیم وحدت مله از زبان (شیر شاه سوری) میفرماید
که امتیاز قبایل خسران تمام است هنوز نام وزیری و مسعود پیش آنها
عزیز است زیرا از خلعت افغانیت عاری هستند مسلمانی این کهسار
هزار پاره است چرا که هر قبیله زناری بتهای خود میباید خدا تران و لایق
بدهد که از بن حرمات و منات هار ای یک ضرب کاری بهرون اندازی .

در قطعه (۱۹) خاندان کبیر را مخاطب ساخته میفرماید که اگر
چندین کلیم پوش بیک کلاه هستم ولی صدای مرا بکوش هوش بگیرد که منزل
مقصود مومن از منزل فرنگی ها بسیار پیش ترست . میخانه های غرب اگر چه
برای همه بازست و سر مستی های علوم جدیده گناهی نیستند ولی اگر در بدن
تو سوز (لاله) موجود نیست در سر و آن می هار که تو پوشیده است .
در قطعه (۲۰) میفرماید که نگهبان مقاصد فطرت مرد کوهستانی است
یا بنده صحرائی که در دنیا او محاسب ثقات فسونگر است مثل بلبل
چمنستانی است بلکه مثل شهباز بیابانی است فضای مکتب بسیار گوارا
ولی فاروقیت و مسلمانی در بیابان ساخته میشود. صهبای مسلمانی مثل
تغ تیز است. قرون زیاد بگذرد مگر که نظیر آن پیدا شده بتواند .

ارمغان حجار

از نام کتاب حدس زده میشود که شاید بعد از ادای حج این اشعار سروده شده باشد اکثر نظم های آن بزبان دری است تنها در آخر کتاب که (۲۸۰) صفحه دارد بعد از صفحه (۲۱۰) اشعار اردوی علامه مرحوم آغاز میشود این نسخه ارمغان که نزد بنده است در ۱۳۲۶ هجری شمسی از طرف پسرشان شاغلی (جاوید) طبع گردیده و این اشاعه چارم آن میباشد تا آنوقت چارده هزار نسخه از آن طبع شده بود البته در بین ۲۹ سال دیگر بیشتر نیز طبع گردیده باشد.

قسمت اردوی آن مشتمل بر سوزده عنوان و اکثر عنوانها بر چند حصه مشتمل است و بر خلاف حصه زبان دری که همه رباعیات پراز جوش و جسارت حیرت بخشی میباشد در حصه زبان اردو قطعات بیشتر و رباعیات کمتر میباشد و فردها هم دارد بعضی از این قطعات کامل بزبان دری هستند و بعضی قطعات ابیاتی دارند که کل بیت بزبان دری است عنوانها قرار ذیل اند:

۱ - مجلس مشوره ابلیس	۱۵ و نیم صفحه
۲ - نصیحت بلوچ پیر به فرزند خود	۳
۳ - تصویر مصور	۲ و نیم
۴ - عالم برزخ	۶
۵ - شهنشاہ معزول (اید و رد هفتم)	۱
۶ - مناجات دوزخی	۱ و نیم
۷ - مسعود مرحوم	۳ و نیم

- ۸ - آواز غیب ۱ و نیم صفحه
 ۹ - رباعیات ۶ و نیم »
 ۱۰ - بیاض ضیغم لولایی کشمیری ۲۶ و نیم »
 ۱۱ - بنام صدر اعظم حیدر آباد کن ۱ و نیم »
 ۱۲ - حسین احمد نیم »
 ۱۳ - حضرت انسان ۱ و نیم »

مطالب بعضی ازین عنوانها را اختصار نموده عرض مینمایم :
 (مجلس مشاوره ابلیس)

ابلیس با پنج نفر مشاور خود بر حالات موجوده آنروز تبادل افکار مینماید یکی از مشاورین نقشه روی کار رئیس مجلس (ابلیس) را مدح میکند که ایجاد حر به استعمار و استثمار سرمایه داران غربی چه صدماتی به عباد الله رسانده و پرو غرام کامیابی است مشاور اول در اثنای تأیید نقشه استعمار که از کار متا نهایی مهم است میگوید اقیون این پلان مدهش بمزاج شرق خوب کاریگر افتاده اهل شرق را به نشه غفلت و غلامی و راحت جوئی عادت داده است حتی بعضی علما و صوفیه را خدام مستعمرین ساخته . اگر چه نماز و حج با قیام نده و ای تیغ جوهر دار و بی نیام (جهاد و غزا) از دست مسلمانان افتاده و در کنج فراموشی زنگ زده و کند شده است اما مشاور دوم از جمهوریت اروپایی اظهار تشویش مینماید ولی مشاور اول آنرا خطر نمیداند میگوید که رژیم و مسلک اروپا یکک لباس ظاهری است به حقیقت و آثار شهنشاهیت غرب در شرق ضرری نمیرساند مجلس ملت باشد یاد ربار پرویز باز هم بخون و گوشت دیگران نظر دارد .
 نظام و مسلک اروپا چهره روشن دارد ولی دلش از چنگیز تاریک تر است .

مشاور سوم میگوید اگر نظام جمهوری اروپا روح امپریالزم را ضرر نمیزند اما جواب شرارت آن یهودی را که خواهد گفت ۱۹ اشاره به کارل مارکس و کمونزم میکند که استعمار و استثمار را سخت تهدید میکند . مشاور سوم هم این خطره را شدید میخواند که سیاست شرقی فرنگ را کامل بیحجاب و رسوا ساختنی است مشاور چارم آنرا

خطره نمیداند و غرب را کامل هوشیار میشناسد ولی مشاور پنجم بخود ابلیس خطاب میکنند که من برقرار است غریبهای مستعمر و سرمایه دار اعتماد ندارم روح مزدك (یعنی کمونست ها) دنیار را زیر و زبر کردن میخواهد ولی ابلیس به مشا و ران خود جواب میدهد که از کمیونزم آنقدر نمی ترسم و قتی که خون اروپا یا ترا گرم کردم کار آنها را میسازند کمونست ها یکمشت پریشان روز و آشفته مغزهایی هستند که با سوزن منطق مزدگی جامه گریبان چاکان را ر فو کرده نخواهند توانست ولی من از امت اسلامی می ترسم که در خاکستر شان هنوز اخگر های آرزو پنهان است و خال خال اشخاص خطرناکی دارند که هنوز با اشک سحر و ضو میکنند اگرچه آستین پذیران حرم امروز بد بیضائی ندارد و به سرمایه داری مایل شده اند ولی خوفست که شرع غرای محمدی (ص) باز زنده نشود که شرع پیغمبر (صلعم) مرد آزما و مرد آفرین و حافظ ناموس زنان است غلامی را از سرگ بر میداند و دولت را از آلودگی ها تنزیه و منعم ها را امین میسازد. زمین را مال سلاطین نمی بلکه ملک الله (ج) میداند این انقلاب فکر و عمل و این دین مبین را مبادا عالم بشناسد. غنیمت امت که در خود مسلمانها یقین ضعیف گردیده است. خوب است که در مباحثی فایده گرفتارند مثل سوالات آیا ابن مریم مرده یا زنده است؟ از مسیح آینده مسیح تا صری مقصد است یا مطلق مجدد؟ صفات حق تعالی از ذات او جدا هستند یا عین ذات هستند؟ الفاظ کلام الله حادث هستند یا قدیم اگر به این لات و مناتهای که بنام علم می پرستند گرفتار بوده از عالم کردار (یعنی خدمت و جهاد اصغر و اکبر فی سبیل الله) بیگانه مانند بسیاری غنیمت میشود چه تمام مهره های بساط زندگی شان دچار شاهمات میگردد. شما سعی کنید که مؤمن تا قیامت غلام بوده این جهان می ثباتر برای دگرها بگذارند. ورنه اگر این امت بیدار شدند، حالی ما و شما دچار بونی و ناکامی است زیرا اسلام احتساب کائنات است.

عنوان دوم این اشعار اردو چنین است.

(نصیحت بلوچ پیر بفرزند خود)

درین نصیحت ترجیح وادی و صحرای بلوچ را بر دهلی و بخارا و کامپابی (غورت) را در عالم تنگ و دو و تحصیل هنری که شیشه (یعنی نفس خام و نرم) را سنگ خار را (یعنی پخته و آهنین) بسازد تزریق کرده مقرر می‌کند که اگر ملت مسلمان دین را از دست داده آزادی حاصل کند تجارت خسران آوری خواهد بود زیرا دنیای ابا از معرکه و مبارزه (روح و بدن) در پیش است و مدنیت جدید درنده های خود را تشویق کرده اند . مصرع آخرین نظم را از حافظ تضمین فرموده اند بنده پیش مصرع اردوی آنرا ترجمه کرده تقدیم کردم .

اخلاص عمل را از نیاگان کهن جوی شاهان چه عجب گریبناوند گدا را
عنوان سوم (تصویر و مصور) نام دارد .

تصویر بمصویر میگوید که من اثر خامه توام ولی حیف که ترادیده نمیتوانم ، کاری بکن که ترا به بینم . مصویر بجواب میگوید دیدن من برای تو فایده نمی‌دارد مثل شرری که چشم بد نیامی کشاید شرطیگانه دیدن من آن است که تو خود را به بینی .

البته اذکیا می‌دانند که مقصود اقبال مرحوم چیست ؟

من عرف نفسه فقد عرف ربه

* * *

عنوان چارم و پنجم و ششم ذم استعمار غرب و محکومیت شرق است که لزوم تلخیص آنرا نمی‌بینم زیرا سیل استعمار بحمد الله قطع گردیده ، و این مطالب مکرر هم شده اند .

حصبه هفتم مرثیه سید (۱) را من مسعود مرحوم است که طریقی قدیم مرثی را پیروی نمیکند نه قصیده است و نه فریادهای ماتمی مبالغه آمیز دارد بلکه همان مطالب و نصایح ملی و نکات نفسانی که با روح اسلامی و مساهای علمی و فلسفی که خاصه طبع اقبال میباشند صورت یکدیگر ترکیب بند کوتاه و مجموعه معانی و فضایل دلخواه را گرفته است ولی تعریف را من مسعود و تاثیر و تأسف قلبی علامه را کاملاً اظهار میدارد .

حصه هشتم تحت عنوان (آواز غیب) تلویم و تکذیر مسلمان موجوده است که آن آواز از عرش برین بوقت صبح میآید بدین مضمون :

که چرا حس تنبّع و تحقیق را ضایع نموده ئی ؟ تو که مستحق خلافت ظاهری و باطنی میباشی چرا بیکار شده ئی ؟ آتش چطور غلام خسرو خاشاک میشود ؟ چرا از نگاه تو افلاک نمی لرزند ؟ و سیارات آسمان چرا محکوم تو نیستند ؟ جگر شما چرا چاک نمیتوانی ؟

اگر چه در رگهای تو خون دوران دارد ولی گرمی افکار و اندیشه جسور نداری زیرا چشم های که نگاه پاک ندارد روشن نمیشوند ولی جهان بین شده نمیتوانند .

حصه نهم رباعیات است که مطالب ضروریه بیداری و اتحاد ملی و جسارت و شجاعت جوانر دانه و مسلمانان را بواسطه سیزده عدد رباعی تلقین و تزیین میکند .

حصه دهم (بیاض ضیغم کشمیری) نام دارد که دارای (۱۹) بند است مثل (افکار محراب گل افغان) هر بند یک موضوع جداگانه را که مناسب ایقاز و تشویق و تشجیع کشمیریان است بحث میکند بعضی از قطعه های آثر اینده بنظم ترجمه کرده ام که در اخیر کتاب درج شده است .

حصه یازدهم بمناسبت هزارروپیه است که صدراعظم نظام دکن (سراکبر حیدری) بطور اعانه یوم اقبال برای علامه فرستاده قطعه کوتاه و استغای شخصی اقبال مرحوم از آن محسوس میشود .

حصه دوازدهم انتقاد یکی از علما بنام (حسین احمد) میباشد که او در کدام خطابه خود از بالای منبر در له ملیت و وطنیت چیزهای گفته بود که علامه آنرا خلاف اسلامیت میداند .

(۱) میدراس مسعود را شاعر تلخیص اقبالنامه شناخته میتوانید

این قطعه کوتاه گاملاً بزبان دری است و بروزن و قافیه و بمفهوم
 شعر مشهور قدیم ساخته شده که .
 حسن ز بصره لال از حبش صهیب از روم
 ز خاک مکه ابو جهل اینچه بوالعجبی است
 حصه سیزدهم تحت عنوان (حضرت انسان) مناظر فوق العاده و به ظاهر
 ناممکن را برای بشر ممکن بلکه آسان نشان میدهد و اهمیت حیات را
 بشرط داشتن نظر و اهلیت لازمه تاکید میکند .
 کتاب ارمغان حجاز به بحث (حضرت انسان) خاتمه میدهد .





علامہ نازیب ذوالفقار علی خان دو سہلہ (دھند) باجیست حیدر خان جنرل قوسبول افغانستان و صکاران افغان او

Table 1. The results of the first round of the survey. The table shows the number of respondents for each age group and gender, and the total number of respondents.

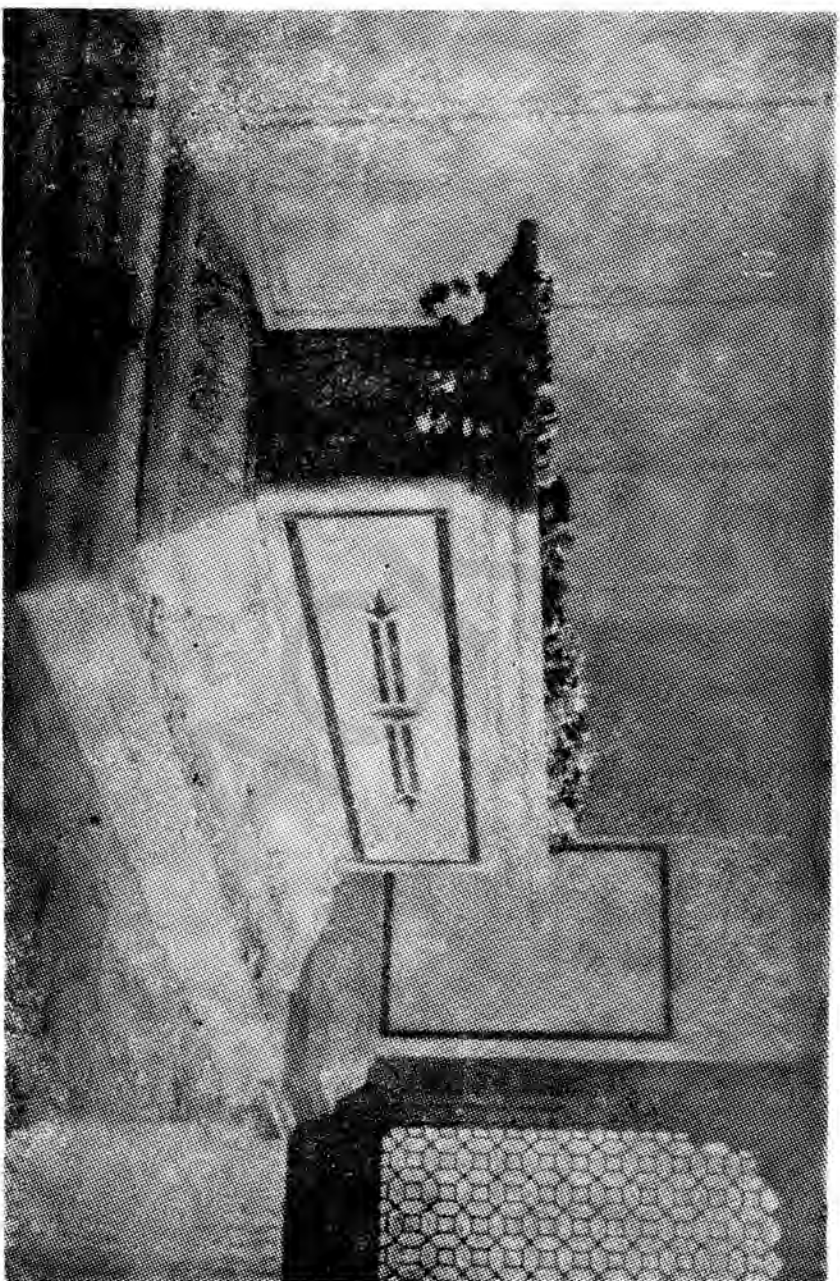
Age Group	Male	Female	Total
18-24	12	15	27
25-34	18	22	40
35-44	25	30	55
45-54	30	35	65
55-64	28	32	60
65-74	20	25	45
75-84	15	20	35
85+	10	15	25
Total	140	170	310





• علامہ درویش اعظمی ، ادارۃ معارف اسلامہ لاہور • (۱۹۳۳ء)

مزار علامه مرحوم که سنگ قبر آن در افغانستان لاجورد نشان شده است .



تصحیح لازم

اکثر غلطی های که تصحیح آنرا قارئین کرام میتوانند با سادگی بقوه قریه بفهمند در اینجا نگرفتیم. تنها غلطیهای مهم یا آن غلطی های را که شدید موجب سوء تفهم قارئین شود، تصحیح کرده ایم :

غلط	تصحیح	صفحه	سطر
دید	شدید	۴	۶
یریشین	یزیشین	۱۰	۱۰
موقعیت	موقعیت	۱۶	۵
نتوانست	نتوانست (۱)	۱۷	آخر سطر ۱۳
(مکاتبه)	مکاتبه	۱۸	۱۷
مشاغل	مشاغل	۱۸	۱۹
یا	باز	۲۱	۱۳
تار	زار	۲۳	۲۲
میگیر	میگیر	۲۳	۲۲
بطوری موی	بطور موی	۲۴	۲
نخواهد کرد	نخواهند کرد	۲۵	۲۰
حیس	حس	۲۷	۵
دوست دانت	دوست داشت (۳)	۲۷	۱۷
فود		۲۸	۱۰
وه	ومه	۲۸	۱۳
بی	ربی	۲۸	۱۶
غضر	غفر	۲۹	۱۸
راستکنا	استکنا	۳۱	۲۳
متمولین	و متمولین	۳۵	۲۳
قومها	قومها	۵۱	۱
لودین		۶۰	۱۰
مکاتب	مکاتب	۶۶	۱

کتبیکه از طرف موسسه انتشارات بیهقی
به مناسبت سمینار بزرگداشت سید جمال الدین افغانی عرضه میشود:

- ۱- سید جمال الدین افغانی : عروة الوثقی (ترجمه از عربی - عبدالله سمندر) .
- ۲- سید جمال الدین افغانی : گزیده آثار (با اهتمام دکتور سید مغنوم رهین) .
- ۳- پوهاند عبدالحی حبیبی: نسب وزادگاه سید جمال الدین .
- ۴- سید قاسم رشتیا : سید جمال الدین و افغانستان .
- ۵- محمد عثمان صدقی : سید جمال الدین پیشوای انقلاب شرق
- ۶- دکتور عبدالحکیم طیبی: تلاشهای سیاسی سید جمال الدین
- ۷- دکتور عبدالحکیم طیبی : تلاشهای سیاسی سید جمال الدین افغانی (رساله انگلیسی).
- ۸- محمود ابوریه : ندای سید جمال الدین (مترجم از عربی - بشار)
- ۹- رساله ها و مقالات درباره سید جمال الدین (با اهتمام و تدوین حبیب الرحمن جدیر) .
- ۱۰- سید جمال الدین در مطبوعات افغانستان (با اهتمام صدیق رهین) .
- ۱۱- محمود طرزی : مقالات (با اهتمام دکتور روان فرهادی)
- ۱۲- استاد عزیز الدین وکیلی : منظومه بزرگداشت سید جمال الدین افغان (خطاطی).

PK
6413
29
1391

دکتر عزیز الدین وکیلی
کتابخانه شخصی
۱۳۹۱